بهترین روش کمک آموزشی

نمودار صرف ساده

قابل استفاده برای کلیهٔ پایه ها

تصحیح جدید

محمد عبدالحمید

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین روش کمک آموزشی

نمودار صرف ساده

قابل استفاده برای کلیه پایه‌ها

تصحیح جدید

محمد عبد الحمید

سرشناسه : عبدالحمید، محمد ، Abd al-Hamid, Muhammad
عنوان و نام پدیدآور : نمودار صرف ساده/ مولف محمد تهرانی (عبدالحمید).
مشخصات نشر : قم: قدس، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.؛ ۲۲ × ۲۹ س‌م.
شابک : ۷-۸۸-۲۵۴۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ هفتم.
موضوع : زبان عربی -- صرف
رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ع۱۸۷۵ن۸/PJ۶۲۰۳
رده بندی دیویی : ۴۹۲/۷۵
شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۹۵۸۷۰

انتشارات قدس

نمودار صرف ساده

مؤلف صرف ساده/ استاد محمد رضا طباطبائی
تهیه کننده نمودار/ محمد عبد الحمید
قطع / رحلی- ۷۲ صفحه
نوبت چاپ/ اول- ۱۳۹۲
شمارگان/ هزار نسخه
چاپ/ حافظ
ناشر/ انتشارات قدس
قم/ خیابان شهدا- کوچه ممتاز- تلفکس: ۳۷۷۴۴۰۵۳- ۰۲۵

*****

شابک/ ۷-۸۸-۲۵۴۹-۹۶۴- ۹۷۸ / 7 - 88 - 2549 - 964 - 978 : *ISBN*

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

این کتاب بعنوان کمکی است که ما را در خواندن و یادگیری کتاب صرف ساده یاری می نماید و به تنهایی نمی تواند فائدۀ کاملی را به خواننده برساند پس حتما باید کتاب صرف ساده را با استاد بخوانید. و مباحثۀ آن را هم انجام دهید. و از این کتاب بعنوان کمک آموزشی استفاده نمائید.

از آنجائی که در تدریس، کشیدن نمودار بسیار مفیداست لکن نوشتن مطالب توسط استاد روی تخته و نوشتن طلبه در دفتر وقت گیر است و نمودارهای بزرگ در تخته جا نمی گیرد. و ممکن است طلبه در نسخه برداری دچار اشتباه شود و به طور مثال بجهت بدخطی یا ناهماهنگی تمایل کمتری به خواندن آن داشته باشد، تصمیم گرفتم که این نمودار را بنویسم.

- بعد از نوشتن برخی از اساتید گفتند به درد ما هم می خورد.
- خواندن این کتاب سبب می شود که مطالب در ذهن سازماندهی شود و با هم مخلوط نگردد.
- طلبه می تواند قبل از کلاس بعنوان پیش مطالعه از آن استفاده و همچنین استاد می تواند قبل از تدریس به آن مراجعه نماید و حتی در تدریس و تفهیم در سر کلاس از آن استفاده کند بشرطیکه طلاب هم از آن کتاب در اختیار داشته باشند.
- یکی از فوائد مهم این کتاب این است که مراجعه را بسیار آسان می کند. و طلبه می تواند جواب سؤالی را که برایش پیش آمده چه در سال اول چه سالهای بعد، در اندک زمانی پیدا کند. اما اگر نمودار نباشد باید مدتی را صرف کند تا مطلب مورد سؤال را پیدا کرده و سپس زمان قابل توجهی لازم دارد تا دوباره مطالب را حلاجی کند تا به جواب برسد از این جهت ممکن است بجهت نبود وقت کافی طلبه کلاً از جواب آن سؤال منصرف شود. و جمع شدن مجهولات به ندرت ضررهای اساسی وارد می کند. و سبب می شود طلبه در پایه های بالاتر دچار مشکل شود.
- یکی از فوائد این کتاب این است که کلمات مهم در آن به صورت درشت نوشته شده است. در نتیجه بهتر در ذهن جا می گیرد و ذهن، بهتر روی آن متمرکز می شود و مطلب گم نمی شود.
- این کتاب ما را در حفظ کردن مطالب بسیار کمک می کند. لازم به ذکر است حفظ کردن مطالب صرفی و نحوی ازضروریات است و یادگیری تنها کافی نمی باشد.
- همچنین برای افرادی که می خواهند پایۀ خود را تقویت کنند بسیار سودمند است.

□ باید توجه داشت که اگر در مباحث صرف تمرین های مستمر صورت نگیرد و کتاب صرف ساده خوانده نشود و فقط بجهت قبولی امتحان از این جزوه استفاده شود مسلّماً ضرر دارد.

در یادگیری صرف، تمرین حرف اول را می زند.

موفق باشید

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

ص ۹۳

◆ صوت

- اگر معتمد بر مخرج فم باشد : **لفظ**
  - مفرد
    - با معنی : مستعمل **(کلمه)**
      - معنی مستقلی دارد :
        - مقترن به یکی از زمانهای سه گانه می باشد : **فعل**
        - مقترن به یکی از زمانهای سه گانه نمی باشد : **اسم**
      - معنی مستقلی ندارد: **حرف**
    - **بی معنی : مهمل**
  - مرکب
- و الا : **غیر لفظ** : (مثل صدای آب و غیره)

ص ۹۵

◆ فعل

- ثلاثی
  - مجرد : عَلِمَ
  - مزید : أعلَمَ
- رباعی
  - مجرد : دحرج
  - مزید : تدحرج

اسم

- ثلاثی
  - مجرد : رجل
  - مزید : رجال
- **رباعی**
  - مجرد : جعفر
  - مزید : جعافر
- خماسی
  - مجرد : سفرجل
  - مزید : خندریس

ص ۹۶

قاعده ۲

اگر در کلمه ای حرف زائد بود

- چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد ← در وزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می گیرد تکرار می شود سلَّمَ : فَعَّلَ جَلْبَبَ : فَعْلَلَ
- چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی نباشد ← خود زائد را در وزن می آورند عالم:فاعل

ص ۹۷

قاعده ٤ حرف مشدّد

- ۱ - هردو اصلی ← وزن را بدون حرف مشدد می‌آوریم مَرَّ : فَعَلَ
- ۲ - هردو زائد ← همان زائد مشدّد را در وزن می‌آوریم اِجلِوّاز : اِفعِوّال
- ۳ - یکی اصلی ، دیگری زائد - هرگاه
  - تشخیص ندهیم کدام زائد است و کدام اصلی ← هر کدام از ف ع ل وزن را که مقابل آن قرار گرفته مشدّد می کنیم سلَّمَ : فَعَّلَ
  - تشخیص دهیم کدام زائد است و کدام اصلی ← وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم سَیِّد : فَیعِل

ص ۱۰۰

◆ کلمه

- اگر هیچکدام از حروف اصلی آن علّه نباشد ← صحیح
  - سالم : کلمه ای که نه معتل است و نه مهموز و نه مضاعف کتاب
  - غیر سالم
    - مهموز : أمَرَ ، سَألَ
    - مضاعف : مَدَّ، دَدَن
    - مهموز و مضاعف : أنَّ ، أزَّ
- اگر یک یا چند حرف اصلی آن علّه باشد ← **معتل**
  - ۱ - یک حرف علّه دارد
    - مثال : یَسَرَ، وَقت
    - اجوف : خَافَ ، بَیْع
    - ناقص: دَعَا، رَمْی
  - ۲ - دو حرف علّه دارد - **لفیف**
    - مفروق : وَفَی ، وَحْی
    - مقرون
      - معتل العین و اللام :لَوی ،حَیّ
      - معتل الفاء و العین : وَیْل (فعل نداریم)
  - ۳ - سه حرف علّه دارد : وَوَوَ ← واو (فعل نداریم)
  - مهموز : یَئِسَ ، أبَی
  - مضاعف : حَیَّ ، وَدَّ
  - غیرهما : وَعَدَ ، ...

پاورقی ص ۱۰۰

در حروف معانی و اسم مبنی : واو ، یاء ، الف نوعاً اصلی (غیر منقلب) هستند . مثل لَوْ ، فی ، ما - هُوَ ، أین ، إذا

در فعل مطلقاً و در اسم معرب
- الف: أصالت ندارد دَعا ، فَتی
- واو و یاء:
  - گاهی اصلی هستند قَوْل ، بَیْع
  - گاهی غیر اصلی هستند یُوقِنُ ، میزان

پاورقی ص ۱۰۱

در زبان عربی کلمه رباعی و خماسی که در آن دو حرف اصلی متماثل و متّصل به هم باشند نداریم و کلماتی نظیر
- قَرْدَد (زمین هموار) ص۱۳۲
- جَلْبَبَ (لباس فراخ پوشید)
- شَمْلَلَ (تند رفت)

ثلاثی مزید هستند نه رباعی

- إقعَنسَسَ (امتناع کرد و به عقب برگشت)ص۱۸۹
- خَفَیْدَد (شتر مرغ نر)
- ألَنْجَج (خوب : چوبی خوش بو)

ثلاثی مزید هستند نه خماسی

ص ۱۰۳

♦ تخفیف همزه

- قلبی
  - قیاسی
    - واجب : [همزه متحرک + همزه ساکن] ⟵ همزه متحرک + حرف مد (إءْمان ایمان)
    - جایز : [حرف متحرک (غیر همزه) + همزه ساکن] ⟵ حرف متحرک +حرف مد (رَأْس رَاس)
  - سماعی : در بعضی کلمات شنیده شده مثل أئِمَّه ⟵ أیِمَّه
- حذفی (سماعی است و قاعده مشخصی ندارد)
  - وجوبی : أُؤْخُذْ ⟵ خُذْ أُؤْكُلْ ⟵ كُل
  - جائزی : أؤمُرْ ⟵ مُرْ

در ثلاثی مجرد **مصدر** ⟵ ماضی معلوم
- ماضی مجهول
- مضارع معلوم
  - مضارع مجهول
    - اسم مفعول
    - امر مجهول
  - امر معلوم
  - اسم فاعل ، صفت مشبّهه ، اسم تفضیل ، اسم مبالغه ، اسم مکان ، اسم زمان،اسم آله

در ثلاثی مزید **حروف اصلی ثلاثی مجرد** ⟵ ماضی معلوم ثلاثی مزید
- ماضی مجهول
- مضارع معلوم
  - امر معلوم
  - مضارع مجهول ⟵ امر مجهول
- مصدر

ص ١٣٤

◆ الحیاه و العَیّ و نظیرهما

- اگر به باب افعال روند : فقط حکم معتل در مورد آنها جاری می‌شود . ص١٦٨
- و إلاّ
  - می‌توان حکم معتل را اجرا کرد
    - ماضی : حَیِیَ ، حَیِیا ، حَیُوا (حَیُوا سماعاً جایز است) ، حَیِیَتْ ، حَیِیَتا ، حَیِینَ ، حَیِیْتَ ، ...
    - مضارع : یَحْیَی ، یَحْیَیانِ ، یَحْیَونَ ، تَحْیَی ، تَحْیَیانِ ، یَحْیَینَ ، تَحْیَی ، ...
    - امر : لِیَحْیَ ، لِیَحْیَیا ، لِیَحْیَوا ، لِتَحْیَ ، لِتَحْیَیا ، لِیَحْیَیْنَ ، إحْیَ ، ...
  - می‌توان حکم مضاعف را اجرا کرد
    - ماضی : حَیَّ ، حَیَّا ، حَیُّوا ، حَیَّتْ ، حَیَّتا ، حَیِیْنَ ، حَیِیْتَ ، ...
    - مضارع : یَحَیُّ ، یَحَیّانِ ، یَحَیُّونَ ، تَحَیُّ ، تَحَیّانِ ، یَحْیَیْنَ ، تَحَیُّ ، ...
    - امر : (لِیَحْیَ ، لِیَحَیَّ ، لِیَحَیِّ) ، لِیَحَیّا ، لِیَحَیُّوا ، (لِتَحْیَ ، لِتَحَیَّ ، لِتَحَیِّ) ، لِتَحَیّا ، ...

ص ١٣٦

◆ فعل مهموز

- اللّام
- العین
  - مانند سالم است و امتیازی ندارد
- الفـاء
  - تخفیف وجوبی
    - حذفی : سماعی است مثل خُذْ ، کُلْ
    - قلبی
      - صیغه ١٣
        - مضارع
          - معلوم : أأْمُرُ ← آمُرُ
          - مجهول : أُأْمَرُ ← أومَرُ
        - امر
          - معلوم : لِأأْمُرْ ← لِآمُرْ
          - مجهول : لِأُأْمَرْ ← لِأُومَرْ
      - ٧ – ١٢ : امر معلوم أومُرْ ، أومُرا ، أومُرُوا ، أومُری ، أومُرا ، أومُرْنَ
  - تخفیف جائزی
    - حذفی : سماعی است ، مثل أُوْمُرْ ← مُرْ
    - قلبی : در بقیه صیغه های مضارع و امر تخفیف جایز است .

ص ١٣٧

◆ سؤال

- ماضی ٢وجه
  - سَألَ ، سَألا ، سَألوا ، سَألَتْ ، سَألَتا ، سَألْنَ ، سَألْتَ ، سَألْتُما ، سَألْتُمْ ، سَألْتِ ، سَألْتُما ، سَألْتُنَّ ، سَألْتُ ، سَألْنا
  - سَالَ ، سَالا ، سَالوا ، سَالَتْ ، سَالَتا ، سَلْنَ ، سَلْتَ ، سَلْتُما ، سَلْتُمْ ، سَلْتِ ، سَلْتُما ، سَلْتُنَّ ، سَلْتُ ، سَلْنا
- مضارع ٢وجه
  - یَسْألُ ، یَسْألانِ ، یَسألونَ ، تَسْألُ ، تَسْألانِ ، یَسْألْنَ ، تَسْألُ ، تَسْألانِ ، تَسْألونَ ، تَسْألینَ ، تَسْألانِ ، تَسألْنَ ، أسْألُ ، نَسْألُ
  - یَسالُ ، یَسالانِ ، یَسالونَ ، تَسالُ ، تَسالانِ ، یَسَلْنَ ، تَسالُ ، تَسالانِ ، تَسالونَ ، تَسالینَ ، تَسالانِ ، تَسَلْنَ ، أسالُ ، نَسالُ
- امر ٣ وجه فی الجمله
  - لِیَسْألْ ، لِیَسْألا ، لِیَسْألوا ، لِتَسْألْ ، لِتَسْألا ، لِیَسْألْنَ ، إسْألْ ، إسْألا ، إسْألوا ، إسْألی ، إسْألا ، إسْألْنَ ، لِأسْألْ ، لِنَسْألْ
  - لِیَسَلْ ، لِیَسالا ، لِیَسالوا ، لِتَسَلْ ، لِتَسالا ، لِیَسَلْنَ ، سَلْ ، سالا ، سالوا ، سالی ، سالا ، سَلْنَ ، لِأسَلْ ، لِنَسَلْ
  - (فقط در چهار صیغه) سَلا ، سَلوا ، سَلی ، سَلا

در صیغه هایی که زیر آنها خط کشیده شده بجهت التقاء ساکنین ، حذف صورت گرفته است

◆ رُؤیه

مضارع
معلوم : یَری ، یَرَیانِ ، یَرَوْنَ ، تَری ، تَرَیانِ ، یَرَیْنَ ، تَری ، تَرَیانِ ، تَرَوْنَ ، تَرَیْنَ ، تَرَیانِ ، تَرَیْنَ ، أری ، نَری
مجهول : یُری ، یُرَیانِ ، یُرَوْنَ ، تُری ، تُرَیانِ ، یُرَیْنَ ، تُری ، تُرَیانِ ، تُرَوْنَ ، تُرَیْنَ ، تُرَیانِ ، تُرَیْنَ ، أُری ، نُری

امر
معلوم : لِیَرَ ، لِیَرَیا ، لِیَرَوا ، لِتَرَ ، لِتَرَیا ، لِیَرَیْنَ ، رَ ، رَیا ، رَوْ ، رَیْ ، رَیا ، رَیْنَ ، لِأرَ ، لِنَرَ
مجهول : لِیُرَ ، لِیُرَیا ، لِیُرَوْا ، لِتُرَ ، لِتُرَیا ، لِیُرَیْنَ ، لِتُرَ ، لِتُرَیا ، لِتُرَوا ، لِتُرَیْ ، لِتُرَیا ، لِتُرَیْنَ ، لِأُرَ ، لِنُرَ

نظیر آیة شریفة [یوم یصدر الناس اشتاتاً لِیُرَوْا اعمالهم] نیست.

◆ یَقُولُ

ماضی معلوم : ← قالَ قالا قالوا قالَتْ قالَتا قُلْنَ قُلْتَ قُلْتُما قُلْتُمْ قُلْتِ قُلْتُما قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْنا
ماضی مجهول : ← قیلَ قیلا قیلُوا قیلَتْ قیلَتا قُلْنَ قُلْتَ قُلْتُما قُلْتُمْ قُلْتِ قُلْتُما قُلْتُنَّ قُلْتُ قُلْنا
امر معلوم : لِیَقُلْ لِیَقُولا لِیَقُولوا لِتَقُلْ لِتَقولا لِیَقُلْنَ قُلْ قُولا قُولوا قُولی قُولا قُلْنَ لِأقُلْ لِنَقُلْ

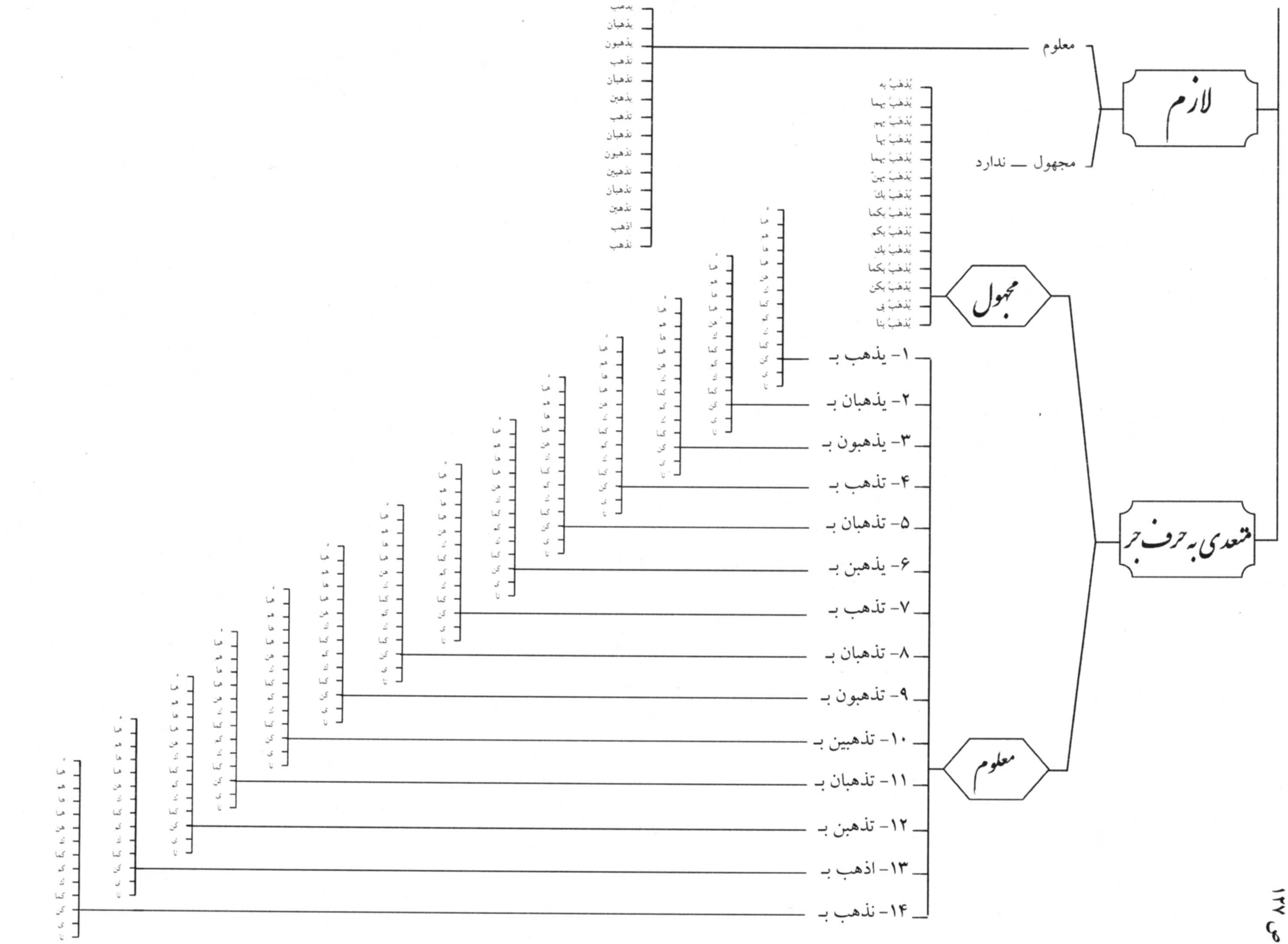
◆ یَبیعُ

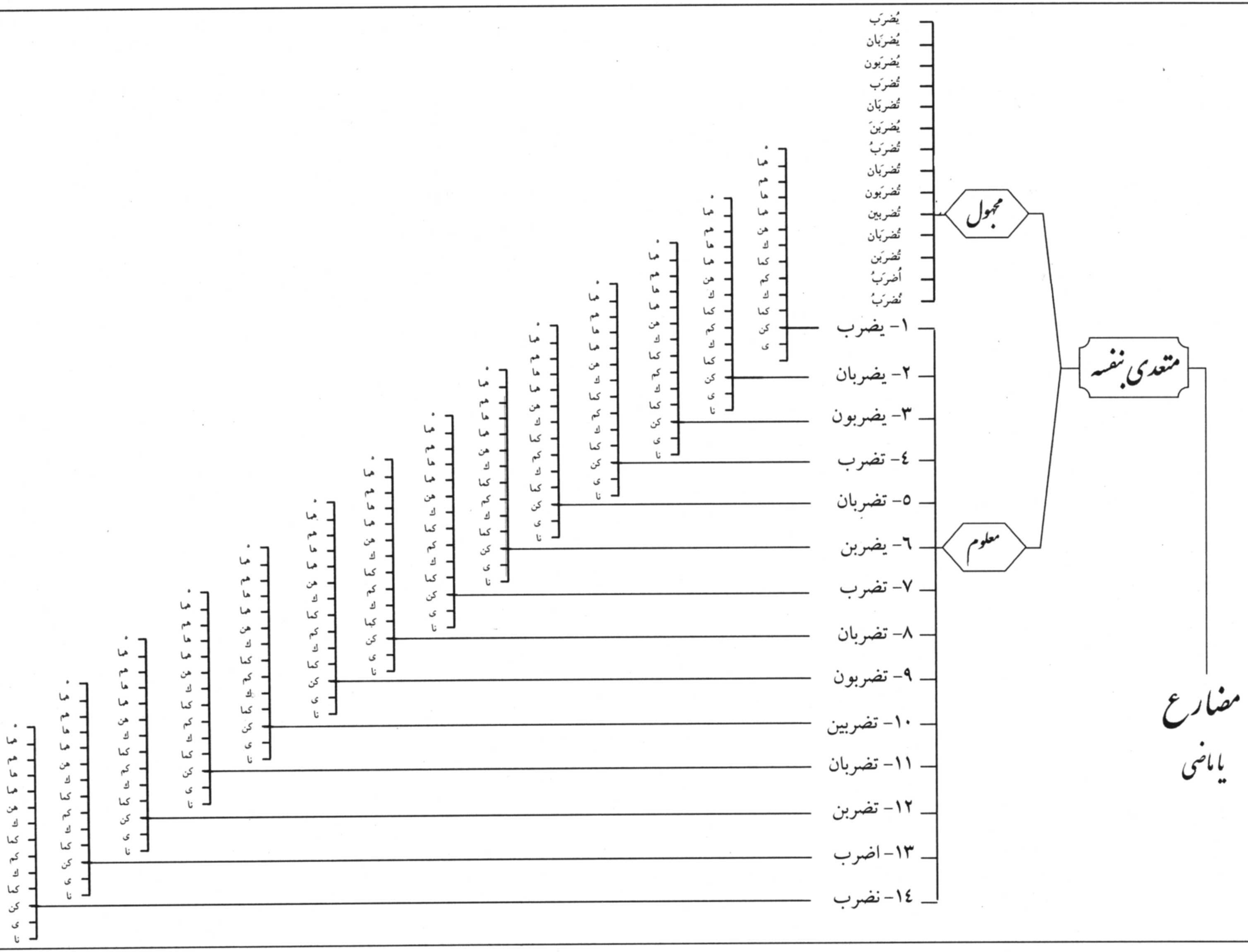
ماضی معلوم : ← باعَ باعا باعوا باعَتْ باعَتا بِعْنَ بِعْتَ بِعْتُما بِعْتُمْ بِعْتِ بِعْتُما بِعْتُنَّ بِعْتُ بِعْنا
ماضی مجهول : ← بیعَ بیعا بیعوا بیعَتْ بیعَتا بِعْنَ بِعْتَ بِعْتُما بِعْتُمْ بِعْتِ بِعْتُما بِعْتُنَّ بِعْتُ بِعْنا
(خودش مکسور الفاء می باشد)
امر معلوم : لِیَبِعْ لِیَبیعا لِیَبیعوا لِتَبِعْ لِتَبیعا لِیَبِعْنَ بِعْ بیعا بیعوا بیعی بیعا بِعْنَ لِأبِعْ لِنَبِعْ

◆ یَخافُ

ماضی معلوم : خافَ خافا خافوا خافَتْ خافَتا خِفْنَ خِفْتَ خِفْتُما خِفْتُم خِفْتِ خِفْتُما خِفْتُنَّ خِفْتُ خِفْنا
ماضی مجهول : خیفَ مِنه خیفَ مِنهما خیفَ مِنهم خیفَ مِنها خیفَ مِنهما خیفَ مِنهنَّ خیفَ مِنکَ خیفَ مِنکما خیفَ مِنکم خیفَ مِنکِ خیفَ مِنکما خیفَ مِنکُنَّ خیفَ مِنّی خیفَ مِنّا

امر معلوم صیغه ۱۲: خَفْنَ


لازم
معلوم
مجهول ــ ندارد
یذهب
یذهبان
یذهبون
تذهب
تذهبان
یذهبن
تذهب
تذهبان
تذهبون
تذهبین
تذهبان
تذهبن
اذهب
نذهب
متعدی به حرف جر
مجهول
یُذهَبُ به
یُذهَبُ بهما
یُذهَبُ بهم
یُذهَبُ بها
یُذهَبُ بهما
یُذهَبُ بهنّ
یُذهَبُ بكَ
یُذهَبُ بكما
یُذهَبُ بكم
یُذهَبُ بكِ
یُذهَبُ بكما
یُذهَبُ بكنّ
یُذهَبُ بی
یُذهَبُ بنا
معلوم
۱- یذهب بـ
۲- یذهبان بـ
۳- یذهبون بـ
۴- تذهب بـ
۵- تذهبان بـ
۶- یذهبن بـ
۷- تذهب بـ
۸- تذهبان بـ
۹- تذهبون بـ
۱۰- تذهبین بـ
۱۱- تذهبان بـ
۱۲- تذهبن بـ
۱۳- اذهب بـ
۱۴- نذهب بـ


مضارع
یا ماضی
متعدی بنفسه
معلوم
مجهول
١- یضرب
٢- یضربان
٣- یضربون
٤- تضرب
٥- تضربان
٦- یضربن
٧- تضرب
٨- تضربان
٩- تضربون
١٠- تضربین
١١- تضربان
١٢- تضربن
١٣- اضرب
١٤- نضرب
یُضرَب
یُضرَبان
یُضرَبون
تُضرَب
تُضرَبان
یُضرَبنَ
تُضرَبُ
تُضرَبان
تُضرَبون
تُضرَبین
تُضرَبان
تُضرَبن
أُضرَبُ
نُضرَبُ
ه
هما
هم
ها
هما
هن
ك
كما
كم
ك
كما
كن
ی
نا

◈ ادغام

واجب

۱- دو حرف متماثل

- ۱- **اولی ساکن دوّمی متحرک:** خواه در
  - یک کلمه (المعلّم) ـ بخلاف جایی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مدّ باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شود. ← مانند قُوولَ و تُقُوولَ
  - دو کلمه (اکرم محمّدا) ـ بخلاف جایی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مدّ باشد . فی یَوْم ، قالوا و ما
- ۲- **هر دو متحرک و اولی جائز التسکین :** (یعنی مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد) مَدَدَ دَدَن
  - در یک کلمه ← حرکت أولی را
    - در دو مورد به ما قبل می دهیم
      - ۱- حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد اقْشَعْرَرَ ـ اقْشَعَرَّ
      - ۲- حرف ما قبل فاء الفعل و ساکن یَوْدَدُ ـ یَوَدُّ
    - در غیر این دو صورت فوق می اندازیم. مَدَدَ ـ مَدَّ مادِدٌ ـ مادٌّ خُوَیْصِصَة ـ خُوَیْصَّة

۲- دو حرف متقارب

- ۱- **ادغام لام الـ در حروف شمسی :** الرّجل ، الشّمس * ادغام لامِ الـ در لام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف یرملون ادغام متماثلین است که از مصادیق مورد ۱ است .
- ۲- **ادغام نون ساکن در حروف یرملون :** مشروط بر اینکه در دو کلمه باشند مَنْ یَتَّقِ الله - محمّدٌ رسول الله - مِمَّ خُلِقَ
  - ← بخلاف صنوان ، قنوان ، دنیا ...

جائز

- ۱- ادغام دو حرف متماثل در صیغه های ۱،٤، ۷، ۱۳و۱٤ مضارع مجزوم و أمر : لَمْ یَمْدُدْ ـ لم یَمُدَّ اُمْدُدْ ـ مُدَّ
- ۲- ادغام دو حرف متقارب : در صورتیکه در اثر ادغام با کلمه دیگری مشتبه نگردد یَتَصَعَّدُ ـ یَصَّعَّدُ

ممتنع

- ۱- موردی که حرف اول متحرک و حرکت آن لازم باشد مَدَدَ ، دَدَن
- ۲- موردی که حرف دوم ساکن و سکون آن بخاطر اتصال به ضمیر رفع متحرک باشد مَدَدْنَ
- ۳- اسم ثلاثی مجرّد متحرک العین قُلَلْ ، طَلَلْ ، سُرُرْ
- ٤- أفْعِلْ تعجّب أعْزِزْ بزید
- ٥- استثناهای قواعد قبلی قُوولَ ، قالوا وما ، وَجَبَ ، دنیا
- ٦- کلمات سماعی قطط شعره ، ذَبَبَ الرّجل ، ضَبِبَتِ الأرض
- ۷- مُلْحَق قَرْدَدْ ، اَلْنْدَدْ

ادغام در مضاعف

- ماضی : ٥ صیغه اول واجب ـ بقیّه صیغه ها ممتنع
- مضارع : ٦ و۱۲ ممتنع ـ بقیه صیغه ها واجب
- امر
  - ۱،٤،۷ ، ۱۳ و ۱٤ جائز (اگر عین الفعل مضموم ٤ وجه صحیح وإلّا ۳ وجه)
  - ٦ و۱۲ ممتنع
  - بقیّه واجب

قواعد نسبتاً عمومی اعلال که بیشتر در فعل مورد دارند.

اعلال

سکونی

۱- حرکت حرف علّه به ماقبل داده می شود اگر
- ۱- واو و یاء متحرک باشد
- ۲- عین الفعل باشد
- ۳- ماقبل صحیح و ساکن

يَخْوَفُ ← يَخْوْفُ ←[۸] يَخافُ

۲- حرکت حرف علّه به ماقبل داده می شود پس از سلب حرکت ما قبل اگر
- ۱- واو و یاء مضموم یا مکسور
- ۲- در أثناء کلمه واقع شوند
- ۳- عین الفعل یا لام الفعل
- ٤- ما قبل صحیح و متحرک

قُوِلَ ← قِوْلَ ←[٤] قِيلَ

۳- حرکت حرف علّه می افتد اگر در آخر کلمه باشد و یکی از موارد مقابل باشد
- ۱. ـُـوُ يَدْعُو
- ۲. ـِـيُ يَرْمِيُ ـ يَرْمِيْ
- ۳. ـِـيِ رامِيِ ـ رامِيْ

قلبی

قواعد قلبی مقدم بر سکونی است.

- ٤- **واو** ساکن ماقبل مکسور ← قلب به یاء می شود. قِوْلَ ـ قِيلَ
- ٥- **واو** لام الفعل، ماقبل مکسور ← قلب به یاء می شود. دُعِوَ ـ دُعِيَ
- ٦- **واو** لام الفعل، ما قبل مفتوح، حرف چهارم به بعد ← قلب به یاء می شود. يُدْعَوْنَ ـ يُدْعَيْنَ
(٦ بر قاعده ۸ مقدم است)
- ۷- **یاء** ساکن، فاء الفعل، ما قبل مضموم ← قلب به واو می شود. يُيْسِرُ ـ يُوْسِرُ
- ۸- **واو** و **یاء** متحرک (غیر عارضی)، ماقبل مفتوح، غیر فاء الفعل ← قلب به الف می شوند دَعَوَ ـ دَعا
- ۹- **الف** ماقبل
  - مضموم ← قلب به واو می شود. قُابِلَ ـ قُوْبِلَ
  - مکسور ← قلب به یاء می شود. مُصَيْباح ـ مُصَيْبِيح

● حرکتی را که قبل از الف یا یاء نسبت یا علامت تثنیه یا نون تأکید یا به جهت دفع التقاء ساکنین باشد، عارضی گویند.

حذفی

حذفی: حرف علّه در التقاء ساکنین حذف می شود. قُوْلْ ـ قُلْ اگر هر دو ساکن علّه بودند اوّلی حذف می شود مگر در مثل مَبْيُوْع که دومی حذف می شود.

◆ حرف علّه در ۱۱ مورد اعلال نمی شود

عین الفعل
- ۱- در لفیف مقرون
- ۲- در کلماتیکه بمعنی عیب یا رنگ باشند
- ۳- در اسم آلت
- ٤- در جمع قلّه
- ٥- مصدر مشهور باب تفعیل
- ٦- در افعل تفضیل و افعل وصفی
- ۷- در صیغه تعجب افعل
- ۸- در وزن فَعَلان

- ۹- غیر آخر کلمه ملحق
- ۱۰- حرف علّه مشدّد
- ۱۱- تبصره شماره ۹ صرف ساده

صیغه ۱ **ماضی معلوم** از مصدر گرفته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود.

مصدر ⟵ ماضی معلوم صیغه ۱

ماضی معلوم صیغه ۲

ماضی معلوم صیغه ۳

صیغه ٤

...

صیغه ١٤

ص ۱۱۱

صیغه ۱ **مضارع معلوم** از صیغه ۱ ماضی ساخته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود

ماضی معلوم صیغه ۱ ⟵ مضارع معلوم صیغه ۱

مضارع معلوم صیغه۲

مضارع معلوم صیغه۳

صیغه ٤

...

صیغه ١٤

ص ۱۱٤

هر صیغه **امر معلوم** از همان صیغه مضارع معلوم ساخته می شود

مضارع معلوم صیغه ۱ ⟵ امر معلوم صیغه ۱

مضارع معلوم صیغه ۲ ⟵ امر معلوم صیغه ۲

مضارع معلوم صیغه ۳ ⟵ امر معلوم صیغه ۳

...

ص۱۱۹

صیغه ۱ **ماضی مجهول** از صیغه ۱ ماضی معلوم ساخته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود

ماضی معلوم صیغه ۱ ⟵ ماضی مجهول صیغه۱

ماضی مجهول صیغه ۲

ماضی مجهول صیغه ۳

...

صیغه ١٤

ص ۱۲۱

صیغه ۱ **مضارع مجهول** از صیغه ۱ مضارع معلوم ساخته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود

مضارع معلوم صیغه ۱ ⟵ مضارع‌مجهول صیغه۱

مضارع‌مجهول صیغه ۲

مضارع‌مجهول صیغه ۳

...

صیغه ١٤

ص۱۲۲

هر صیغه **امر مجهول** از همان صیغه مضارع مجهول ساخته می شود

مضارع مجهول صیغه ۱ ⟵ امر مجهول صیغه ۱

مضارع مجهول صیغه ۲ ⟵ امر مجهول صیغه ۲

مضارع مجهول صیغه ۳ ⟵ امر مجهول صیغه ۳

...

ص۱۲۳

ماضی

- غائب
  - مذکر
    - مفرد: ۱ـ ضَرَبَ ← هو مستتر
    - مثنی: ۲ـ ضَرَبا
    - جمع: ۳ـ ضَرَبُوا ← برای زینت
  - مؤنث
    - مفرد: ٤ـ ضَرَبَتْ ← هی مستتر
    - مثنی: ۵ـ ضَرَبَتا
    - جمع: ٦ـ ضَرَبْنَ
- مخاطب
  - مذکر
    - مفرد: ۷ـ ضَرَبْتَ
    - مثنی: ۸ـ ضَرَبْتُما
    - جمع: ۹ـ ضَرَبْتُم
  - مؤنث
    - مفرد: ۱۰ـ ضَرَبْتِ
    - مثنی: ۱۱ـ ضَرَبْتُما
    - جمع: ۱۲ـ ضَرَبْتُنَّ
- متکلم
  - وحده: ۱۳ـ ضَرَبْتُ
  - مع الغیر: ١٤ـ ضَرَبْنا

ضمائر: در بیضی هستند

علامت تانیث : ▩

مضارع

- غائب
  - مذکر
    - مفرد: ۱ـ یَضْرِبُ ← هو مستتر
    - مثنی: ۲ـ یَضْرِبانِ
    - جمع: ۳ـ یَضْرِبونَ
  - مؤنث
    - مفرد: ٤ـ تَضْرِبُ ← هی مستتر
    - مثنی: ۵ـ تَضْرِبانِ
    - جمع: ٦ـ یَضْرِبْنَ
- مخاطب
  - مذکر
    - مفرد: ۷ـ تَضْرِبُ ← انت مستتر
    - مثنی: ۸ـ تَضْرِبانِ
    - جمع: ۹ـ تَضْرِبونَ
  - مؤنث
    - مفرد: ۱۰ـ تَضْرِبینَ
    - مثنی: ۱۱ـ تَضْرِبانِ
    - جمع: ۱۲ـ تَضْرِبْنَ
- متکلم
  - وحده: ۱۳ـ اَضْرِبُ ← انا مستتر
  - مع الغیر: ١٤ـ نَضْرِبُ ← نحن مستتر

ضمائر: در بیضی هستند

حروف مضارعه : توخالی می باشد

علامت رفع : ▒

قواعد خصوصی اعلال

ص۱۴۲

مثال واوی

۱ - اگر مصدر آن بر وزن
- **فِعْل** ← غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می‌افتد و بجای آن یک تاء در آخر کلمه می‌آید. وِعْد ← عِدَة، وِصْل ← صِلَة بخلاف وِزر
- **فَعْل** ← گاهی قاعده اجرا می‌شود لکن غالباً اجرا نمی‌شود وَسْعْ ← سَعَة بخلاف وَقْت و وَزْن

۲ - از مضارع و امر معلوم آن اگر بر وزن (یَفعِلُ) باشد ← **فاء الفعل حذف می‌شود** یَوْعِدُ ← یَعِدُ

● **این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود**

۱- یَوْسَعُ ← یَسَعُ (یَوْسَعُ نیز شنیده شده)
۲- یَوْضَعُ ← یَضَعُ (یَوْضَعُ نیز شنیده شده)
۳- یَوْقَعُ ← یَقَعُ
٤- یَوْدَعُ ← یَدَعُ
٥- یَوْزَعُ ← یَزَعُ
٦- یَوْطَأُ ← یَطَأُ
۷- یَوْذَرُ ← یَذَرُ
۸- یَوْهَبُ ← یَهَبُ

ص ۱٤۳

اجوف واوی و یائی

۱ - در ماضی معلوم و مجهول از صیغه ٦ به بعد
- **فاء الفعل مضموم می‌شود** اگر مضارع آن مضموم العین باشد قُلْنَ
- **فاء الفعل مکسور می‌شود** اگر مضارع آن مفتوح العین یا مکسورالعین باشد بِعْنَ، خِفْنَ

۲ - در مصدر: **واو قلب به یاء می‌شود** بشرطیکه واو
- ۱- ماقبل مکسور باشد
- ۲- قبل از الف قرار گیرد
- ۳- در ماضی آن اعلال شده باشد

قِوام ← قِیام بخلاف لِواذ و إجتوار

◆ **قاعده خصوصی ناقص**: در امر و مضارع مجزوم در صیغه های ۱ و ٤ و ۷ و ۱۳ و ۱٤ خود لام‌الفعل می‌افتد. (چه مجرد باشد چه مزید)

ص ۱٤٥

● **لفیف**

- (مفروق): ازجهت
  - فاء الفعل شبیه مثال ← قواعد عمومی و خصوصی مثال روی آن اجرا می‌شود
  - لام‌الفعل شبیه ناقص ← قواعد عمومی و خصوصی ناقص روی آن اجرا می‌شود
- (مقرون): از جهت
  - عین الفعل شبیه اجوف ← به علت تبصره ۱ هیچ قاعده ای اجرا نمی‌شود
  - لام الفعل شبیه ناقص ← قواعد عمومی و خصوصی ناقص روی آن اجرا می‌شود

ص۱٤۸

کلیه قواعد اعلال کتاب

مخصوص ثلاثی مزید:

- دوقاعده ص١٦٦
  - ١ - اگر واو و یاء بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند ، قلب به همزه می‌شوند . إرخاو ⟵ إرخاء
  - ٢ ـ یاء ماقبل مضموم اگر لام الفعل باشد ، ماقبل خود را مکسور می‌کند . تَرَجُّیْ ⟵ تَرَجِّیْ
- دو قاعده ص٢٥٦
  - ١ - اذا کان الثالثُ من حروف الاسمِ الفاً زائدةً او منقلبةً قُلبت یاءً و أدغمت یاءُ التصغیرِ فیها (کتاب : کُتَیِّب)
  - ٢ - إذا وقع یاءان بعد یاء التصغیر فاجتمعت ثلاثةُ یاءاتٍ حُذفت الاخیرةُ منها (صَبِیّ : صُبَیّ)
- هفت قاعده باب افتعال ص١٧٥
- چهار قاعده باب تفعل ص١٧٩ (به استثناء قاعده ١)
- سه قاعده باب تفاعل ص١٨٢

- مابقی
  - مخصوص نوع خاصی از کلمه
    - ١ ـ مثال: قاعده ١، قاعده ٢ (**مخصوص ثلاثی مجرد**)
    - ٢ ـ اجوف: قاعده ١، قاعده ٢
    - ٣ ـ ناقص
  - عمومی
    - بیشتر در فعل مورد دارند : ١٠ قاعده ص ١٣٨
    - فقط در اسم مورد دارند : ٤قاعده ص ٢٠٥

(اجوف، ناقص و عمومی: **هم در ثلاثی مجرد هم در ثلاثی مزید**)

● در مصدر اجوف باب افعال و استفعال پس از اینکه عین الفعل به جهت قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک تاءدر آخر آورده می‌شود : إقوام ⟵ اقامة استقوام ⟵ إستقامة ص ١۶٨ و ١٨۶

● رأی چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش به ماقبل حذف می‌شود و در مصدر بجای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می‌آورد. أری یُری إراءَة ص ١۶٨

● ماده هایی مانند «الحیاة» و «العَیّ» چون به باب افعال روند فقط حکم معتل در مورد آنها جاری می‌شود و نه حکم مضاعف ص١٦٨.

● ماده حَیِیَ (حیاکرد) چون به باب استفعال رود می‌توان عین‌الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به ماقبل انداخت و چنین صرف کرد : إستحَی یَستَحِی إستِحاء ص١٨٦

● در ماضی مجهول اجوف باب مفاعله مانند قُوْوِمَ قاعده ادغام جاری نمی‌شود . ص١٧٤

وَضْحَیَس نَسکو و ضَمْسی سَضَوی

← سمع یسمع : وَجِیَ یَوْجَی (الوَجْی : سوده شدن سم ستور)

← حسب یحسب : وَلِیَ یَوْلِی

← ضرب یضرب : وَقَی یَقِی (الوقی : نگاه داشتن)

← **لفیف مفروق**

← **لفیف مقرون**

← ضرب یضرب : شَوَی یَشْوِی (الشَّیّ : بریان کردن)

← سمع یسمع : طَوِیَ یَطْوِی (الطَّیّ : درنوردیدن)

← **ناقص یایی**

← سمع یسمع : خَشِیَ یَخْشَی

← منع یمنع : رَعَی یَرْعَی

← ضرب یضرب : رَمَی یَرْمِی

← **ناقص واوی**

← کرم یکرم : رَخُوَ یَرْخُوْ

← سمع یسمع : رَضِیَ یَرضَی

← نصر ینصر : دَعا یَدْعُوا

وَضْمَسَکَحْ یَضْکَسُ نوسَ سَیَض

← ضَرَبَ یَضْرِبُ : باعَ یَبیعُ

← **اجوف یایی**

← سَمِعَ یَسْمَعُ : هابَ یَهابُ

← سَمِعَ یَسْمَعُ : خافَ یَخافُ

← **اجوف واوی**

← نَصَرَ یَنْصُرُ : قالَ یَقولُ

← سَمِعَ یَسْمَعُ: یَئِسَ یَیْئَسُ

← کَرُمَ یَکْرُمُ : یَمُنَ یَیْمُنُ

← ضَرَبَ یَضْرِبُ: یَسَرَ یَیْسِرُ

← **مثال یایی**

← حَسِبَ یَحْسِبُ : وَرِمَ یَرِمُ

← کَرُمَ یَکْرُمُ : وَسُمَ یَوْسُمُ

← سَمِعَ یَسْمَعُ : وَجِلَ یَوجَلُ

← مَنَعَ یَمْنَعُ : وَضَعَ یَضَعُ

← ضَرَبَ یَضْرِبُ : وَعَدَ یَعِدُ

← **مثال واوی**

پاورقی ص۱۴۸

◆ باید آنقدر تمرین کنید که بتوانید افعال مقابل را به صورت
- ماضی معلوم
- ماضی مجهول
- مضارع معلوم
- مضارع مجهول
- امر معلوم
- امر مجهول
- امر معلوم با نون تاکید ثقیله
- امر معلوم با نون تاکید خفیفه
- امر مجهول با نون تاکید ثقیله
- امر مجهول بانون تاکید خفیفه
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- موارد فوق در ابواب ثلاثی مزید

با سرعت و بدون غلط صرف کنید

◆ ماضی

- ۱ – **مطلق :** همان ماضی ساده ذَهَبَ
  - ● طریقه منفی‌کردن
    - ۱- «ما» یا «لا» + ماضی ماذَهَبَ ، لاذَهَبَ ولا ضَرَبَ
    - ۲ – لم + مضارع لم یَذْهَبْ
- ۲ – **نقلی:** قد+ ماضی مطلق قدذَهَبَ
  - ● طریقه منفی کردن : لمّا + مضارع لمّایَذهَبْ
- ۳ – **بعید:** کان + ماضی مطلق کان ذَهَبَ
  - ● طریقه منفی کردن : ما + کان + ماضی ماکان ذَهَبَ
  - ساختار ۲: قد + کان + ماضی مطلق
  - ساختار ۳ : کان + قد + ماضی مطلق
  - ساختار ٤ : کان + اسم + ماضی مطلق
- ٤– **استمراری :**
  - کان + مضارع کانَ‌یَذْهَبُ
  - کان + یک یا چند کلمه + مضارع
  - ● طریقه منفی کردن :
    - ۱ – مای نافیه + کان + مضارع ماکان زیدٌ یذهبُ
    - ۲ – کان + لای نافیه + مضارع کانَ لا یذهبُ

◆ مضارع

- ۱ – **حال :** لَ + مضارع لَیَذْهَبُ (دارد می‌رود)
- ۲ – **مستقبل :** «سـ» یا «سوف» + مضارع سَیَذهَبُ سوفَ یَذْهَبُ (خواهدرفت)
  - حروف تنفیس: لَ ، س ، سوف – حروف تعیین
- ۳ – **منفی :** «ما» یا «لا» + مضارع مایَذْهَبُ
- ٤ – **مجزوم :** لم ، لمّا ، لام امر ، لاء نهی ، ادات شرط + مضارع
  - (عوامل جزم)
  - (مضارع منفی به لم و لمّا را فعل جَحْد گویند)
  - ادات شرط:
    - إن (فعل مضارع را مختص به آینده می کند)
    - لَو (معنای مضارع را ماضی می کند)
    - برخی از اسماء
- ٥ – **منصوب :** أنْ ، لَنْ ، کَی ، إذن + مضارع (حروف ناصبه مختص مضارع هستند .)
  - أنْ ← تأویل به مصدر می برد.
  - لَنْ ← مضارع را مختص به مستقبل کرده آن را منفی می کند
  - کَی ← مضارع را علت ماقبل قرار می دهد
  - إذن ← مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد .
- ٦ – **استفهامی :** أ ، هل + مضارع (هل مضارع را مختص به استقبال می‌کند)
- ۷ – **مؤکّد :** مضارع + نْ ، نّ
  - در تثنیه و جمع مونث : مکسور
  - در بقیه : مفتوح
  - (نون خفیفه در آخر تثنیه و جمع مؤنث در نمی‌آید)
  - (در صورتی که دارای معنای طلب یعنی استفهام ، امر ، نهی ، تمنّی ، عَرْض و ... باشد یا با حرف لا منفی شده باشد یا در حالتی که مثبت است بعد از قسم واقع شده باشد .)

قواعد خصوصی ابواب ثلاثی مزید

ص ۱۷۵

● افتعال

هر گاه در این باب

فاءالفعل:

۱- ص ، ض ، ط ، ظ باشد ← تاء باب تبدیل به طاء می‌شود اِصطبر ، اِضطرب

۲ - د ، ذ ، ز باشد ← تاء باب تبدیل به دال می‌شود اِذدکر اِذدجر

۳ - حرف علّه باشد ← حرف علّه تبدیل به تاء می‌شود و در تاء باب ادغام می‌گردد. اِتّحد

٤ – همزه باشد ← غالباً قاعده تخفیف در آن جاری نمی‌شود اِئتمن

۵ - ثاء باشد ← تاء باب به ثاء تبدیل می‌شود سپس ادغام می‌گردد اِثّار

عین الفعل:

٦- جسد زشت باشد ← **جایز** است تاء باب را از جنس عین الفعل نموده و در آن ادغام کنیم سپس فاء الفعل را مفتوح یا مکسور می‌کنیم و چون از همزه باب مستغنی می‌شویم آن را می‌اندازیم خَصَّمَ، یَهَدّی

٧ـ حرف علّه باشد (یعنی اجوف) و به معنای مشارکت باشد ← قاعده ۸ جاری نمی‌شود اِزدَوَجَ

ص ۱۷۹

● تفعّل

۱- در صیغه هایی که ۲ تاء در کنار هم جمع می‌شود ، **جایز** است تاء دوم را بیندازیم . (این قاعده در سه باب تفعل ، تفاعل و تفعلل اجرا می‌شود)

۲ـ هرگاه فاءالفعل یکی از حروف (جسد زشت) بود ← **جایز** است تاء باب را همجنس فاءالفعل کنیم و درآن ادغام نمائیم و در بعضی موارد همزه مکسوری در اول کلمه می‌آوریم . اِثَّبَتَ

۳ — در بعضی موارد **مضاعف** چون به این باب رود ← **لام‌الفعل** آن تبدیل به یاء می‌شود . تَظَنّی

٤ - در مصدر ناقص واوی ← واو قلب به یاء می‌شود . تَرَجّی

ص ۱۸۲

● تفاعل

۱ – قاعده ۱ باب تفعُّل تتضارَبُ ← تضارَبُ

۲ – قاعده ۲ باب تفعُّل تثاقَلَ ← اِثّاقَلَ

۳ – قاعده ٤ باب تفعُّل تداعُو ← تداعُی ← تداعِی

◆ معانی بابها

۱ – باب افعال

۱ – **تعدیه :** أذهَبَ زَیدٌ بکراً (زید بکر را روانه کرد) ● معنای غالبی

۲ – **دخول فاعل در وقت :** أصبَحَ زَیدٌ (زید داخل صبح شد)

۳ – **وصول وقت :** (وصول وقت ماده فعل برای فاعل) أحصَدَ الزَّرعُ (وقت حصاد زرع رسید)

٤ – **مفعول را دارای صفتی یافتن :** أعظَمْتُ اللهَ (خدا را با عظمت یافتم)

۵ – **واجدیّت :**
- (دارای مبدأفعل شدن فاعل) أغَدَّ البَعیرُ (شتر دارای غدّه شد)
- (دارای مبدأ فعل کردن مفعول) أرکَبْتُ أبی (پدرم را دارای مرکب کردم)

٦ – **سلب :** سلب مبدأ فعل از
- فاعل أشفَی المریضُ (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد)
- مفعول أعجَمْتُ الکتابَ (عجمه و ابهام کتاب را برطرف نمودم)

۷ – **تعریض :** یعنی در معرض قرار دادن أباعَ زَیْدٌ کتابَهُ (زید کتابش را در معرض بیع قرار داد)

۸ – **مطاوعه :** یعنی اثر پذیری و این عکس معنای تعدیه است أکَبَّ الإناءُ (کاسه واژگون شد)

۹ – **ضد معنای ثلاثی مجرد :** نشَطْتُ الحَبلَ (ریسمان را گره زدم) أنشَطْتُ الحِبلَ (گره ریسمان را بازکردم)

۱۰ – **معنای ثلاثی مجرد :** قال أو أقال زیدٌ البَیعَ (زید معامله را بهم زد)

---

۲ – باب تفعیل

۱ – **تعدیه :** فَرَّحَ بکرٌ زیداً (بکر زید را خوشحال کرد) ● معنای غالبی

۲ – **تکثیر :** دلالت بر کثرت و زیادی در
- خود فعل : طَوَّفَ زیدٌ (زید بسیار طواف کرد)
- فاعل : مَوَّتَ المالُ (چارپایان زیادی مردند)
- مفعول : غَلَّقتُ الابوابَ (همه درها را بستم)

۳ – **سلب :** سلب مبدأ فعل از مفعول قَشَّرتُ البیضَةَ (تخم مرغ را پوست کندم)

٤ – **نسبت :** نسبت دادن مبدأ إشتقاق فعل به مفعول وَحَّدَاللهَ (خدا را یگانه دانست)

۵ – **تدریج :** نَزَّلَ (بتدریج فرو فرستاد)

٦ – **ضد معنای باب افعال :** فَرَّطَ (کوتاهی کرد) أفرَطَ (زیاده روی کرد)

۷ – **معنای ثلاثی مجرد :** زالَ أو زَیَّلَ زیدٌ بین القَوم (زید میان جمعیّت تفرقه انداخت)

---

۳ – باب مفاعله

۱ – **مشارکت :** بیان شرکت دو شخص یا دو چیز در فعل ضارَبَ زیدٌ بکراً (زید با بکر زد و خورد کردند) ● معنای غالبی

۲ – **تعدیه :** بَعُدَ (دور شد) ⟵ باعَدتُهُ (او را دور کردم)

۳ – **تکثیر :** ناعَمَهُ اللهُ (خدا زیاد به او نعمت داد)

٤ – **معنای ثلاثی مجرد :** سَفَرَ أو سافَرَ زَیْدٌ (زید مسافرت کرد)

● غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند : قاتلهمُ اللهُ ، عافاکَ اللهُ ، یُخادِعونَ اللهُ وهو خادِعُهُم

۴ – باب افتعال

۱ – مطاوعه : اثر پذیری جَمَعتُ الناسَ فَاجتمَعوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند) ●معنای غالبی

۲ – مشارکت : إختصَم زَیدٌ و بکرٌ (زید و بکر باهم دشمنی کردند)

۳ – اتّخاذ : فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل إحتطبَ زَیدٌ و إختبزَ و إشتَوی (زید هیزم تهیه کرد و نان پخت و کباب درست کرد)

٤ – طلب : خواستن مبدأ فعل از مفعول إکتَدَّ زیدٌ بکراً (زید از بکر خواست که کوشش کند)

۵ – کوشش : إکتَسَبتُ المالَ (با کوشش مال بدست آوردم)

٦ – معنای ثلاثی مجرد : جَذَبتُ أو إجتَذَبتُ رداءَ زَیدٍ (عبای زید را کشیدم)

۵ – باب انفعال

افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می‌شوند نه افعالی مانند عَلِمَ و ظَنَّ این باب همیشه لازم است

۱ – مطاوعه : صَرَفتُهُ فَانصَرَفَ

۶ – باب تفعّل

۱ – مطاوعه : أدَّبتُهُ فتَأدَّبَ (برای مطاوعه باب تفعیل) ●معنای غالبی

۲– تکلُّف : بزحمت و مشقّت کاری را بر خود تحمیل کردن تَشَجَّعَ (به زحمت از خود شجاعت نشان داد)

۳ – إتّخاذ : فراهم کردن و تهیه کردن مبدأ فعل تَوَسَّدَ (متّکا تهیه کرد)

٤ – طلب : خواستن معنای فعل تَعَجَّلتُ الأمرَ (خواستم کار زود انجام گیرد)

۵ – تدریج : تَجَرَّعَ الماءَ (آبرا جرعه جرعه نوشید)

٦ – تَجَنُّب : إجتناب کردن فاعل از معنای فعل تأثَّمَ (از گناه دوری کرد)

۷ – صیرورت : به حالتی در آمدن تأیَّمَتِ المرأة (زن أیِّم – بی شوهر – شد)

۸ – شکایت : تَظَلَّمَ (از ظلم شکایت کرد)

۹ – معنای ثلاثی مجرد : بَسَمَ أو تَبَسَّمَ (لبخند زد)

۷ – باب تفاعل

۱ – مشارکت : تضارَبَ زَیدٌ و عَمروٌ ●معنای غالبی

۲ – مطاوعه : باعدتُهُ فتَباعَدَ (اورا دور کردم پس دور شد) (برای مطاوعه باب مفاعله)

۳ – تظاهر و تشبُّه : خود را به حالتی زدن تمارَضَ (خود را به مریضی زد)

٤ – تدریج : توارَدَ القومُ (جمعیّت به تدریج وارد شدند)

۵ – معنای ثلاثی مجرد : تعالی‌اللهُ که به معنی علا است یعنی خدا بلند مرتبه است

۸ – باب افعلال

۱ – دخول فاعل در مبدأ فعل : إسوَدَّ اللیلُ (شب وارد سیاهی شد) ●معنای غالبی

۲ – مبالغه : إحمَرَّ الحدیدُ (آهن بسیار سرخ شد)

۹ – باب استفعال

۱ – طلب : أستغفرُالله (از خدا طلب غفران می کنم) باب استفعال در بیان این معنی متعدی است اگرچه از ثلاثی لازم باشد. ●معنای غالبی

۲ – تحوّل : إستَحجرَ الطِّینُ (گِل ، سنگ شد)

۳ – مفعول را بر صفتی یافتن : إستعظَمتُ الأمرَ (مطلب را بزرگ یافتم)

٤ – مفعول را به صفتی متّصف کردن : إستَخلَفتُ زیداً (زید را جانشین خود قرار دادم)

۵ – تکلُّف : إستَجرأ (جرأت را بر خود تحمیل کرد ، بزحمت جرأت نشان داد)

٦ – مطاوعه : أرَحتُ زَیداً فإستَراحَ (زید را راحت کردم پس او راحت شد)

۷ – معنای ثلاثی مجرد : قَرَّ أو إستَقَرَّ (آرام گرفت)

۱۰ – باب افعیلال

۱ – تدریج + مبالغه : إحمارَّ الحدیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد) غالباً در الوان و عیوب بکار می رود و همیشه لازم است

◆ بیان معانی بابها به شیوه ای دیگر

۱ تعدیه
- ۱ - **افعال** (أذهَبَ زیدٌ بکراً)
- ۲ - **تفعیل** (فرَّحَ بکرٌ زیداً)
- ۳ - **مفاعله** (باعَدتُهُ)

۲ دخول فاعل در وقت : إفعال (أصبَحَ زَیدٌ : زید داخل صبح شد)

---

۳ وصول وقت : إفعال (أحصَدَ الزَّرعُ : وقت حصاد زرع رسید)

---

۴ مفعول را دارای صفتی یافتن :
- ۱ - **إفعال** (أعظَمتُ اللهَ : خدارا با عظمت یافتم)
- ۲ - **إستفعال** (إستعظمتُ الأمرَ : مطلب را بزرگ یافتم)

---

۵ واجدیَّت : إفعال دارای مبدأ فعل
- شدن فاعل (أغَدَّ البَعیرُ : شتر دارای غدّه شد)
- کردن مفعول (أرکَبتُ أبی : پدرم را دارای مرکب کردم)

---

۶ سلب
- ۱ - **إفعال** : سلب مبدأ فعل از
  - فاعل (أشفَی المریضُ : شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد)
  - مفعول (أعجَمتُ الکتابَ : عُجمه و ابهام کتاب را برطرف کردم)
- ۲ - **تفعیل** : سلب مبدأ فعل ار مفعول (قَشَّرتُ البَیضَةَ : تخم مرغ را پوست کردم)

---

۷ تعریض : إفعال (أباعَ زیدٌ کتابَهُ : زید کتابش را در معرض بیع قرار داد)

---

۸ مطاوعه
- ۱ - **إفعال** کَبَّ زَیدٌ الإناءَ (زید کاسه را واژگون کرد) ← أکَبَّ الإناءُ (کاسه واژگون شد)
- ۲ - **إفتعال** «مطاوعه ثلاثی مجرد» جَمَعتُ النّاسَ فإجتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند)
- ۳ - **إنفعال** «افعال خارجی» قَسَمتُهُ فإنقَسَمَ
- ٤ - **تفعُّل** «مطاوعه تفعیل» أدَّبتُهُ فَتَأدَّبَ
- ۵ - **تفاعُل** «مطاوعه مفاعله» باعَدتُهُ فَتباعَدَ
- ٦ - **إستفعال** أرَحتُ زَیداً فإستَراحَ (زید را راحت کردم پس او راحت شد)
- ۷ - **تَفَعلُل** «مطاوعه فَعلَلَ» دَحرَجَ (غلطاند) ← تَدَحرَجَ (غلطید)
- ۸ - **إفعِنلال** حَرجَمَ (جمع کرد) ← إحرَنجَمَ (جمع شد)

---

۹ ضد معنای ثلاثی مجرد : إفعال نَشطتُ الحَبلَ (ریسمان را گره زدم) ← أنشَطتُ الحَبلَ (گره ریسمان را باز کردم)

---

۱۰ معنای ثلاثی مجرد
- ۱ - **إفعال** قالَ أو أقالَ زَیدٌ البَیعَ (زید معامله را بهم زد)
- ۲ - **تفعیل** زالَ أو زَیَّلَ بَینَ القَومِ (زید میان جمعیّت تفرقه انداخت)
- ۳ - **مفاعَله** سَفَرَ أو سافَرَ زَیدٌ
- ٤ - **إفتعال** جذَبتُ أو إجتَذَبتُ رداءَ زَید (عبای زید را کشیدم)
- ۵ - **تفعُّل** بَسَمَ أو تَبَسَّمَ (لبخند زد)
- ٦ - **تفاعل** علا أو تعالَی اللهُ (خدا بلند مرتبه است)
- ۷ - **إستفعال** قَرَّ أو إستَقَرَّ (آرام گرفت)

۱۱ تکثیر
- ۱ - **تفعیل** دلالت بر کثرت و زیادی یا در
  - خود فعل طوّفَ زَیدٌ
  - فاعل مَوَّتَ المالُ(چارپایان زیاد مردند)
  - مفعول غَلَّقتُ الأبوابَ (همه در ها را بستم)
- ۲ - **مفاعَله** ناعَمَهُ اللهُ (خدا زیاد به او نعمت داد)

۱۲ نسبت : **تفعیل** نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول عدَّلتُ زَیداً (به زید نسبت عدالت دادم)

۱۳ مفعول را به صفتی متصف کردن : **إستفعال** إستخلَفتُ زَیداً (زید را جانشین خود قرار دادم)

۱۴ تدریج
- ۱ - **تفعیل** نَزَّلَ (بتدریج فروفرستاد)
- ۲ - **تفعُّل** تَجَرَّعَ الماءَ (آبرا جرعه جرعه نوشید)
- ۳ - **تفاعل** توارَدَ القومُ (جمعیّت بتدریج وارد شدند)
- ٤ - **إفعیلال** إحمارَّ الحدیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد) مبالغه هم دارد

۱۵ ضدّ معنای باب إفعال : **تفعیل** فَرَّطَ (کوتاهی کرد) ← أفرَطَ (زیاده روی کرد)

۱۶ مشارکت
- ۱ - **مفاعله** ضارَبَ زیدٌ بکراً (زید با بکر زدوخورد کردند) لازم است دو اسم ذکر شود یکی به صورت فاعل (مرفوع) و دیگری به صورت مفعول (منصوب)
- ۲ - **إفتعال** إختَصَمَ زیدٌ و بکرٌ
- ۳ - **تفاعل** تضارب زیدٌ و عمرٌ

(برای ۲ و ۳:) می‌توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم (إختَصَمَ القومُ) و یا دو اسم که در اینصورت هردو بصورت فاعل خواهند بود)

۱۷ إتِّخاذ (یعنی فراهم کردن و تهیه کردن مبدأ فعل)
- ۱ - **إفتعال** إحتَطَبَ زیدٌ (زید هیزم تهیّه کرد)
- ۲ - **تفعُّل** تَوَسَّدَ (متکا تهیّه کرد)

۱۸ طلب
- ۱ - **إفتعال** (خواستن مبدأ فعل از مفعول) إکتَدَّ زیدٌ بکراً (زید از بکر خواست که کوشش کند)
- ۲ - **تفعّل** (خواستن معنای فعل) تَعَجَّلتُ الأمرَ (خواستم کار زود انجام گیرد)
- ۳ - **إستفعال** أستَغفِرُاللهَ (از خدا طلب غفران می‌کنم)

۱۹ کوشش : **إفتعال** إکتَسَبتُ المالَ (با کوشش مال بدست آوردم)

۲۰ تکلُّف بزحمت و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن
- ۱ - **تفعُّل** تَشَجَّعَ (بزحمت از خود شجاعت نشان داد)
- ۲ - **إستفعال** إستجرأ (بزحمت جرأت نشان داد)

۲۱ تجنُّب : **تفعّل** (إجتناب کردن فاعل از معنای فعل) تأثَّمَ (از گناه دوری کرد)

۲۲ تحوّل : **إستفعال** إستحجَرَالطینُ (گل سنگ شد)

۲۳ شکایت : **تفعّل** تظَلَّمَ (از ظلم شکایت کرد)

۲۴ تظاهر و تشبّه : **تفاعل** (خود را به حالتی زدن) تمارضَ (خود را به مریضی زد)

۲۵ دخول فاعل در مبدأ فعل : **إفعلال** إسودَّ اللیلُ (شب وارد سیاهی شد)

۲۶ مبالغه : **إفعلال** إحمرَّ الحدیدُ (آهن بسیار سرخ شد)

۲۷ تدریج و مبالغه : **إفیعلال** إحمارَّ الحدیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)

۲۸ صیرورت : **تفعل**

ص ۱۹۷

⊙ فعل غیر متصرف

دسته اول: ماضی و مضارع دارند ← زالَ یزالُ، بَرِح یَبرَحُ، فَتیءَ یَفتَوءُ، إنفکَّ ینفکُّ (قطع شد)، کاد یکادُ، اَوْشَکَ یُوْشِکُ (نزدیک شد)، طَفِقَ یَطفَقُ (شروع کرد)

دسته دوم: ماضی دارند ← تبارک (صیغه ۱ و ۷)، خَلا، عدا، حاشا (برای استثناء)، شَدَّ، طالَ، کَثُرَ، قَلَّ (بعد از این ۴ فعل ما می آید) (فقط صیغه ۱)، لیس، دامَ، عسی، حری، اخلولق (امید است)، أنشأ، جَعَلَ، أخَذَ، عَلِقَ، کَرَبَ (شروع کرد)، بئس، ساء، نعم (فقط ۱ و ۴ ماضی)، حَبَّ (فقط صیغه ۱ + ذا)، صیغه های عقود مانند بعتُ و اشتریتُ و

دسته سوم: ماضی و امر دارند ← اَفعَلَ (اعلال نمی شود) و أفعِل (اعلال و ادغام نمی شود) بعنوان دو وزن تعجب

دسته چهارم: امر دارند ← تعال، هات، هاءِ، هاءَ (فقط ۶ صیغه امر مخاطب)، هَيَّ (فقط صیغه ۷، ۸، ۹)، هَبْ (فقط همین صیغه)

ص ۲۰۴

⊙ اسم

- مبنی
- معرب
  - ۱- **مقصور:** اسمی که به الف ثابته ختم شود سواء کانت (منقلبة، مزیدة للتأنیث، مزیدة للالحاق، مزیدة لغیرها)
  - ۲- **ممدود:** اسمی که ختم شود به همزه ای که قبلش الف زائده باشد سواء کانت الهمزةُ (اصلیة، منقلبة، مزیدة للتأنیث، مزیدة للالحاق، مزیدة لغیرها)
  - ۳- **منقوص:** اسمی که ختم شود به یاء ثابته ای که قبلش مکسور است ← ناقص در اول کتاب اسمی بود که لام الفعل آن عله باشد
  - ۴- **صحیح:** اسمی که ختم شود به حرف صحیح غیر از همزه ای که قبلش الف زائده باشد ← صحیح در اول کتاب اسمی بود که هیچ کدام از حروف اصلیش عله نباشد
  - ۵- **شبه صحیح:** اسمی که ختم شود به «واو» یا «یاء» که ماقبل آن دو ساکن باشد

ص۲۰۶

قواعد اعلال مخصوص اسم

۱- واو و یاء ← همزه (در ۳ مورد)

- ۱- فیما إذا تطرّفتا بعد الف زائده: رضاو ← رضاء، اجرای ← اجراء
  - ولا یُعْبَؤبالف التثنیه ولا بالتاء التانیث فیما اذا کانت للتأنیث الحقیقی ولا بیاء النسب
- ۲- فیما إذا وقَعَتا بعد الفِ فاعل و فروعه: قاول ← قائل، بایع ← بائع
- ۳- فی کل جمع علی فعائل وشبهه
  - اگر در اوّل این جمع ۲ واو جمع
    - نشده باشد ← بأحد الشرطین:
      - ۱- کان الثالثُ من حروف مفرده مَدّاً زائداً: عجاوز ← عجائز (جمع عجوز)
        - ← بخلاف جد اول (جمع جدول)
        - ← بخلاف معایش (جمع معیشه)
      - ۲- وقع الف الجمع بین حرفَی علّه: أواول ← أوائل
    - شده باشد ← نیاز به هیچ شرطی نیست و واو اول، قلب به همزه می شود: وواصل ← أواصل

۲- واو ← یاء (در ۴ مورد)

- ۱- واوی که چهار شرط مقابل رادارا باشد: ۱- متصل به یاء باشد ۲- با یاءدریک کلمه یا شبه کلمه باشد ۳- اولی آن دو ساکن باشد ٤- اولی آن دو غیر منقلب باشد
  - طَوْیٌ ← طَیّ، سَیْود ← سَیِّد
  - مَرْمُوی ← مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ
  - ضاربُوی ← ضاربُیّ ← ضاربِیّ
- ۲- واوی که بعد از کسره و قبل از الف باشد در ۲ جا
  - ۱- فی مصدر الاجوف بشر أن یکون الواو معلّاًفی الماضی: قِوام ← قِیام
  - ۲- فی جمع الأسماءِ من الأجوف بشرط أن یکون الواوساکناً فی المفرد: دوار (جمع دار) ← دیار، ثواب (جمع ثوب) ← ثیاب
- ۳- واوی که در آخر اسم معرب باشد و ما قبل آن ضمه باشد: تَرَجُّوٌ ← تَرَجُّیٌ ← تَرَجِّی
- ٤- واوی که لام الفعل برای صفه بروزن فُعْلی باشد: دُنْوی ← دُنیی (← دنیا)، عُلْوی ← عُلْیی (← عُلْیا) و شَذّ نحو قُصْوی

۳- یاء ← واو: إذا وقعت لاماً لموصوفٍ علی وزن فَعْلی

فَتْیی ← فَتْوی، تَقْیی ← تَقْوی، وشذنحورَیّا

٤- ــُـ ← ــِـ: اگر ضمه قبل از یاءِ باشدو آن یاءِ فاءِ الفعل نباشد

مَبْیُع ← مَبِیْع، مَرْمُیّ ← مَرْمِیّ، تَرَجُّیٌ ← تَرَجِّی

مصدر اصلي

- **ثلاثی مجرد** ← لاقیاس فی وزن هذا المصدر بل هو موقوفٌ علی السَّماع و هذا المذکور ضوابطُ غالبیّة
  - اگر دلالت کند بر
    - ۱. داء او مرض ــ **فُعال** .... زُکام
    - ۲. صوت ــ **فُعال فَعیل** .... صُراخ ــ صَهیل
    - ۳. امتناع و مخالفت ــ **فِعال** .... إباء
    - ۴. حرفه و صنعة یا إمارة و حکومت ــ **فِعاله** .... إمارة
    - ۵. لون ــ **فُعْلَة** .... حُمرة
    - ۶. سَیر و انتقال ــ **فَعیل** .... رَحیل
    - ۷. اضطراب و انقلاب ــ **فَعَلان** .... جَوَلان
  - وإلّا اگر بر وزن
    - فَعَلَ باشد اگر
      - لازم باشد ــ **فُعُول** .... جُلُوس
      - متعدی باشد ← **فَعْل** .... فَهْم
    - فَعِلَ باشد اگر
      - متعدی باشد ← **فَعْل**
      - لازم باشد ــ **فَعَل** .... فَرَح
    - فَعُلَ باشد ← همیشه لازم است
      - **فُعُولَه** .... سُهُولَة
      - **فَعالَه** .... فَصاحَة
      - **فَعَل** .... کَرَم
- **ثلاثی مزید** ← قیاسی
  - أبواب مشهور : ۱۰ باب می باشد
    1. إفعال
    2. تفعیل
       - مصدر سالم این باب علاوه بر تفعیل گاهی بر وزن **فَعّال ، فِعال ، فِعّال ، تَفْعال و تَفعِله** می آید .
       - مصدر مهموز اللّام و ناقص این باب غالباً فقط بر وزن **تَفعِله** می آید .
    3. مفاعَلَة و فِعال
    4. افتعال
    5. انفعال
    6. تفَعّل
    7. تفاعُل
    8. افعلال
    9. استفعال
    10. إفعیلال
  - أبواب غیر مشهور : ۱۵ باب می باشد که در صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹ صرف ساده بیان شده است .
- **رباعی** ← قیاسی
  - مجرد : **فَعْلَلَة و فِعْلال**
  - مزید : ۳ باب
    1. **تَفَعْلُل**
    2. **إفعِنْلال**
    3. **إفعِلّال**

※ ولَهُ اوزانٌ لاضابط لها : شُرْب،حِفْظ ، کَذِب ، صِغَر ، هُدی ، رَحْمة نِشْدَة ، نُدْرَة ، غَلَبَة ، سَرِقَة ، ذَهاب ، سُوْدَد ، زَهادَة ، درایَة ، بُغایَة کَراهِیَة ، بَیْنُونَة ، حِرْمان ، غُفْران ، تِلقاء ، جُبُور و ...

ص ۲۰۸

مصدر میمي ← قیاسی

- ثلاثی مجرد
  - إذا کان مثالاً واوِیّاً محذوفاً فاؤُهُ فی المضارع ــ **مَفعِل**
  - وإلّا ــ **مَفْعَل**
  - و المخالفُ لذلک نادرٌ لایُقاسُ علیه نحو زاد ــ مَزید باتَ ــ مبیت صار ــ مَصیر جاء ــ مجی حاضَ ــ مَحیض
  - و قد تزادُ تاءٌ فی آخره نحو : سأل ــ مَسْأله حَمِدَ ــ مَحْمِدَة و من ذلک مَحَبَّة ، مَوَدَّة ، مَغْفِرَة ، معرفَة ، مَعْذرَة ، مَعْصِیَة ، مَعیشه ..
- غیر ثلاثی مجرد : علی وزن مضارعه المجهول بجَعل میمٍ مضمومةٍ مکان حرفه المضارعه

مصدر صناعي

إسم + یّ + ة جاهل ــ جاهلیّة

※ اگر اسمی دارای یاء نسبت باشد هنگام ساختن مصدر صناعی یاء نسبت حذف می شود . ایرانیّ ← ایران ← ایران +یّ +ة ← ایرانیّة

※ قواعدی که هنگام اضافه کردن یاء نسبت در اسم جاری می شود در هنگام ساختن مصدر صناعی نیز بر اسم جاری می شود . شیَة ← وِشَوِیَّة صُغری ← صُغْرَوِیّة

ص ۲۱۱

ص۲۱۲

◆ مصدر

- **معلوم :** يُنْسَبُ الى الفاعل — ضَرَبَ زيدٌ بكراً ضَرْباً
- **مجهول :** يُنْسَبُ الى النائب عن الفاعل — ضُرِبَ بكرٌ ضَرْباً

← مصدر معلوم و مجهول لفظاً شبیه هم هستند و در معنی و استعمال مختلف می باشند .

◆ اسم مصدر

(لاقیاسَ فی وزنه)

- گاهی هم وزن مصدر است — الحُبّ ← (اسم مصدر) الحُبْ
- گاهی هم وزن مصدر نیست — البَغاضَة ← (اسم مصدر) البُغض

ص۲۱۳

◆ گاهی مصدر ذکر می شود

- برای اینکه بیان کند که فعل واقع نشده مگر یکبار — طریق ساخت
  - **در ثلاثی مجرد**
    - اگر مصدر أصلی بر وزن فَعْلَة نباشد ← **فَعْلَة**
    - اگر مصدر أصلی بر وزن فَعْلَة باشد ← **فَعْلَة + واحدة**
  - **در غیر ثلاثی مجرد**
    - اگر مصدر آن ة نداشت ← **مصدر + ة**
    - اگر مصدر آن ة داشت ← **مصدر + واحدة**
- برای اینکه نوع فعل و کیفیت وقوع آن را بیان کند — طریق ساخت
  - **در ثلاثی مجرد :** فِعْلَة ویلزمه الاضافه
  - **در غیر ثلاثی مجرد :** مصدر + ة ویلزمه الاضافه

ص ۲۱۸

◆ صفت مشبّهه

طریق ساخت

- **در ثلاثی مجرد :** اگر فعل دالّ بر رنگ یا عیب یا زینت
  - باشد ← **أفْعَلُ ، فَعْلاء**
  - نباشد ← لایقاسُ فی وزنها بل تأتی علی أوزان سماعیّةٍ نحو **شریف ، شُجاع ، جَبان ، سَیِّد ، صَعْب ، صُلْب ، ذَلول ، بَطَل ، صِفْر ، نَجِس ، غَضْبان ، عُریان** و گاهی بر وزن اسم فاعل (طاهر القلب) و اسم مفعول (محمود المقاصد) نیز می آید .
- **در ثلاثی مزید :** علی وزن **اسم الفاعل** ویراد به الثبوت

- فقط از فعل لازم ساخته می شود و ساخته شدنش از فعل متعدی مانند رحیم و علیم مقصور بر سماع است .
- غالباً بمعنای فاعل است و قلیلاً بمعنای مفعول است مثل علیل

برای بیان تفضیل

۱- در فعلی که شروط ششگانه را دارد ← اَفْعَل، فُعْلی

- ۱-ثلاثی مجرد ← از مزید ساخته نمی شود الا نادراً نحو هو اعطاهم للدّینار
- ۲-معلوم ← از مجهول ساخته نمی شود الا قلیلاً نحو أحْمَد وأحَبّ
- ۳- تامّ(غیر ناقصه)
- ۴- متصرّف
- ۵- قابل للتفضیل
- ۶-غیر الدّالّ علی اللّون أو العیب أو الحلیَة

به یکی از چهار صورت مقابل استعمال می شود:

- ۱- أن یُذکرَ بعدَه من مع مجروره
- ۲-أن یُضافَ إلی نکرة

(وزنُهُ سواء فی المذکر و المونث والمفرد و المثنی والمجمع)

- ۳-أن یکون مدخولا لأل التعریف ← وجب المطابقه
- ۴- أن یُضافَ ألی معرفة ← جائز الوجهین

۲- در فعلی که شروط را ندارد

- شرط ۴ یا ۵ را ندارد ← أصلاً نمی توان بیان تفضیل کرد
- غیر شرط ۴ و ۵ را ندارد ← اکثریانحوه+ مصدر منصوب

قد یُجَرّدُ وزنُ التفضیل من معنی المفاضله ویستعمل بمعنی الصفة المشّبهه أواسم الفاعل

اوزان اسم مبالغه

سماعی مطلقاً ← چه ثلاثی چه غیره

(بعضی) أوزان مشهورة

از ثلاثی مجرد ← کثیراً

- ۱- فَعُول کذب ← کَذُوب
- ۲-فَعیل رَحِم ← رَحیم شَرَّ ← شَریر
- ۳-فَيْعول قامَ ← قَيّوم
- ۴-فَعّال جَلَد ← جَلّاد
- ۵-فُعّول قَدُس ← قُدُّوس
- ۶-مِفعال دَرّ ← مِدْرار
- ۷-مِفعیل نَطَق ← مِنطیق

از غیر ثلاثی مجرد ← علی قلّه

- ۱- مِفْعال أعطی ← مِعطاء أتلَفَ ← مِتْلاف
- ۲-فَعیل أنْذَر ← نَذیر
- ۳-فَعّال أدرکَ ← درّاك

(بعضی) أوزان غیر مشهورة

- ۱- فُعّال کُبّار
- ۲-فاعُول فاروق
- ۳-فاعِلة راوية

اوزان اسم مکان و زمان

ثلاثی مجرد

- مَفْعِل ← در ۲ مورد
  - ۱- الصحیح إذا کان مضارعُهُ مکسورَالعین مَضْرِب
  - ۲- المثال أذا کان مضارعُهُ محذوفَ الفاء مَوْعِد
- مَفْعَل ← فی غیر ذلك مطلقاً جَرَی ← مجری یَوْجَلُ ← مَوْجَل

در بعضی کلمات این قواعد إجرا نشده ، این کلمات کم هستند و بر آنها قیاس نمی شود نظیر مَجْزِر،مَغرِب مَنْبِت، مسجِد،مَطْلِع،مَشرِق

غیر ثلاثی مجرد ← وزن اسم مفعول مُجْتَمَع

قَدْ یَلْحَقُ اسْمَ المکان تاءٌ مربوطه نحو مَقْبَرَة،مَأذَنَه..... و هکذا فی اسم الزمان نحو مَیْسَرَة

و قد یُصاغُ من الاسم الجامد اسم المکان علی **مَفْعَلَة** ویدُلُّ علی کَثرة معنی ذلك الاسم فی المکان نحو مأسَدَة: مکانی که شیر در آن زیاد است .

اوزان اسم آله– قیاسی است و از ثلاثی مجرد ساخته می شود بر ۳ وزن

- ۱- مِفْعَل مِنْشَر،مِفْتَح،مِعْرَج
- ۲-مِفْعَلَة مِنْشَرَة،مِفْتَحَة
- ۳-مِفْعال مِنشار، مِفتاح،مِعْراج

و ما ورد من نحو مُنْخُلَة ، مُکْحُلَة و مُدُقّ قلیل لا یُقاسُ علیه.

تدل علی بعض اسماء الآلات أسماء جوامدنحو قلم، جَرَس،سِکّین و... و لا یُطلَق عَلَیْها اسْمُ الآلَة فی اصطلاحهم

ص ۲۲۴

■ صفه و موصوف

- در علم صرف
  - موصوف: ماوُضِعَ اسماً
    - لذاتٍ
    - أوحَدَثٍ
    - موصوف ← (جوامد ـ جوامد ملحق به مشتق)+ مشتقات ملحق به جامد
      - ایرانی
      - رُجَیل
      - اسد(ما قصد منه معنی المشتق)
      - + عدل
  - صفة: ماوُضِع اسماً
    - لذاتٍ+حدث
    - أولحدثٍ+حدث
    - صفه ← (مشتقات ـ مشتقات ملحق به جامد)+ جوامد ملحق به مشتق
  - مشتقاتی که معنای و صفية رااز دست داده اند مانند سيارة
  - و مشتقاتی که به صورت علم استعمال گشته اند مانند مُحَمد،قاسِم
- در علم نحو
  - موصوف: متبوع الصّفه
  - صفة: تابع یدل علی معنی فی متبوعه نحو «جائنی رجلٌ عالمٌ» او فی متعلق متبوعه نحو «جائنی رجل عالم ابوه» و یسمّی النعت ایضاً
  - فلا تُعَنْوَنُ كلمةٌ وَحْدَها بانّها ← موصوفٌ اوصفة

ص ۲۲۶

■ اسم

- مذکر
  - حقیقی: ما دلّ علی ذَکَرٍ من الانسان والحیوانات
  - مجازی: ما ذُکّر مجازاً واعتباراً
    - ما یمکن تأنیثه
      - ما یؤنث بالتاء
      - ما یؤنث بالألف المقصورة
      - ما یؤنث بالألف الممدودة
    - ما لا یمکن تأنیثه
      - مالامونث له أصلاً ← کتاب،قلم
      - مالمؤنثه لفظ خاصّ ← أب،ابن ،أخ،بَغل، صِهر،دیک،ثَور و...
      - ما یستعمل للمذکر و المؤنث علی التساوء ←
        - ۱-المصدر المذکر
        - ۲- اکثر اوزان المبالغة
        - ۳- فَعُول بمعنی الفاعل و فَعیل بمعنی المفعول
- مونث
  - حقیقی (مادل علی أُنثی من الانسان والحیوانات)
    - لفظی: ماکان فی آخره إحدی علامات التأنیث ← إمرأة،حبلی ،حَمراء
    - معنوی: ماکان خالیاً منها ← مریم
  - مجازی (ما انّث مجازاً و اعتباراً)
    - لفظی: ماکان فی آخره احدی علامات التأنیث ← ثمرة،رُجْعی،صحراء
    - معنوی: ماکان خالیاً منها ← بئر
    - قیاسی (در ۴ جا)
      - ۱-المؤنث الحقیقی مریم ،زینب
      - ۲- أسماء البلاد قم ،نجف ...
      - ۳-أسماءالأعضاء المزدوجه من البدن عَین
      - ۴- أسما الریاح صَبا
    - سماعی ← فی کلماتٍ لاضابطَ لها منها:أرض،إصْبَع، أرنَب،أفعی،بئر،جَحیم،سَقَر،حَرْب،دَلْو،دار رَحِم،رَحی،ریح،سِنّ،سبیل،شَمْس،ضَبُع عصا،عَین،فُلك،قَوْس،کأس،نار،نَعل،...

◆ امور يجوز فيها التذكير و التأنيث و ذلك

- **قياسیٌ در ۳ مورد**
  - **۱- عامّةُ الكلمات إذا قُصِدت الفاظها** فالتذكيرُ باعتبار اللّفظ و التأنيث باعتبار الكلمة
  - **۲- أسماء القبائل** عاد، ثمود،
  - **۳- أسماء الاجناس الجمعيّه** (وهی ما يُفْرَقُ بينهُ و بين مفرده بتاءٍ أو ياء النّسب فی مفرده) نحو نخل فالتذكير باعتبار اللّفظ و التأنيثُ باعتبار المعنى
- **سماعی : فی اسماء لا ظابط لها منها :** حال، حانوت، خَمر، درْع، ذَهَب، سِكّين، سُلَّم، ضُحی، طريق، عَضُد، عُقاب، عقرب، عُنُق، عنكبوت، فَرَس،قِدْر، كبد، لسان، مِسك، مِلح، مَنجنيق، ماء و...

◆ تأنيث فعل: اذا اسند الفعل الى المؤنث

- **الحقيقی**
  - إلى ظاهر المؤنث
    - **إذا فُصِلَ بينهما : جائز للوجهين** (جاءَ اوجاءت اليومَ هندٌ)
    - **إذا لم يُفْصَل بينهما : وجب التأنيث** (سَألَتْ هندٌ)
  - إلى ضمير المؤنث
    - **وجب التأنيث مطلقاً** (إمرأةٌ ذَهَبَتْ، إمرأةٌ اليومَ ذَهَبَتْ) ← (فُصِل أولم يُفْصَل)
- **المجازی**
  - إلى ظاهر المؤنث
    - **إذا فُصِلَ بينهما : جائز الوجهين** لكن يحسن تذكير الفعل ← طلع اليوم الشمسُ فی ساعة كذا
    - **إذا لم يُفْصَل بينهما : جائز الوجهين** به طور مساوی ← طلع أو طلَعت الشمس
  - إلى ضمير المؤنث
    - **وجب التأنيث مطلقاً** (الشمس طَلَعَتْ) ← (فُصِل أولم يُفْصَل)

◆ در جمع مكسر و مؤنث سالم: اذا اسند الفعل الى ← مؤنث يا مذكّر

- **ضميرها** ← جاز الامران
  - ۱. رعاية المعنى و ارجاع ضمير الجمع اليه ← (المذكر و المؤنث)
    - مكسر
      - مذكر
        - حقيقی: الرجال جاؤوا
        - مجازی: الأقلامُ إنكسروا
      - مؤنث
        - حقيقی:فَواطِمُ نَظَرنَ
        - مجازی:الأعينُ نظرنَ
    - سالم
      - مؤنث حقيقی: المسلمات جئن
      - مؤنث مجازی: الآياتُ قُرِئْنَ
  - ۲. رعاية اللفظ و ارجاع الضمير المفرد المؤنث اليه ← الرجال جائت و ... ← (و ذلك باعتبار تأويله الى الجماعة)
- **ظاهرها** ← **وجب فيه الافراد مع جواز التذكير و التأنيث** نحو جاء الرجال، جائت الرجال، جاء المسلمات، جاءت المسلمات

علامات تانیث

اگر زائد باشند

تانیث حقیقی را افاده می کنند

در تاءِ تانیث در ۵ مورد غالباً
- ۱- اسم الفاعل ضاربة،محسنة
- ۲- اسم الفعول مظلومة،مؤدّبَة
- ۳- اوزان صفه مشبّهه بجز وزن قیاسی (أفعل) در ثلاثی مجرد شریفة ، منقطعة
- ٤- المنسوب ایرانیّة
- ۵- بعض الجوامد إمرأة ،نمِرَة ← سماعی

وقد لایُفیدُ ذلک خصوصاً فی اسم المفعول نحو ماء جاریة،أرض معمورة ، سررٌ مرفوعة

درالف مقصوره در ۲ مورد
- ۱- الصفة التی علی فَعْلان إلّا ۱٦ صفة مَنّان ، أَلیان،حَبلان،خَمصان،دخنان ریحان،سیفان،سخنان،ضحیان، صَوْجان،علّان، قَشوان،مَصّان، مَوْتان،ندمان،نصران — سکران ← شکری
- ۲- أفعل التفضیل أفضل ← فُضْلی

در الف ممدوده درامورد — الصفة المشبهةالتی تکون علی أَفْعَلْ احمر ← حمراء

تأنیث مجازی را افاده می کنند

فی غیر مامر إذازیدت العلامات الثلاث افادت التانیث المجازی و لا قیاس لهذا النوع منه: تمرة،ضَرْبَة،عِدَة،إقامة و... دعوی،بَرَدی، رُجعی،أُربی حباری، سرّاء،صحراء،فقهاء اربعاء،کبریاء.عاشوراء

تاءِ تأنیث علاوه بر افادهٔ تأنیث مجازی غالبا فائدهٔ دیگری هم دارد مثل
- بیان وحدة — تمرة
- عوض فاء شدن — عِدَة
- عوض عین شدن — إقامة
- عوض لام شدن — شفة
- عوض زائده شدن — تبصِرَه
- لغیر ذلک

وقد لا یفید الا تانیث المجازی نحو غرفة، عمامة

اگر أصلی یا بحکم اصلی باشند ← فلاتونثان الکلمة أی تأنیث

موارد اصلی یا بحکم اصلی بودن در

تاءِ تانیث: اصلی است در کلمات معدودة (وَقْت،سَبْت و...) - بحکم اصلی در ۳ جا
- ۱- مذکر حقیقی طَلْحَة
- ۲- ما زیدت التاء فیه لبیان المبالغة راویة
- ۳- مازیدت التاء فیه لتاکید المبالغة علامة

الف مقصورة : اصلی است درناقص- بحکم اصلی است در ۳ جا
- ۱-مذکر حقیقی موسی
- ۲-مازیدت الالف فیه سادسته قَبَعْثَری
- ۳- التی زیدت الالف فیه للالحاق أرطی

الف ممدودة: اصلی است در مهموز اللام / معتل اللام — به حکم اصلی است در ۲ جا
- ۱- مذکر حقیقی زکریاء
- ۲- مازیدت الالف فیه للالحاق حِرْباء

ص ۲۳۴

اسم
- متصرف: مایُثَنّی و یُجْمَعُ و یُصَغَّرُ و یُنْسَبُ الیه
- غیرمتصرف:
  - مطلق: مالا یُثنّی و لا یُجمع و لا یُصغَّر و لا ینسب الیه
  - غیرمطلق: مالایعرضه بعض هذه الحالات

ص ۱۹۷

فعل
- متصرف: فعلی است که ماضی، مضارع وامر وتمام چهارده صیغه هر کدام از اینها را داشته باشد
- غیر متصرف: فعلی که متصرف نباشد

ص۲۳۶

● مثنی

طریقه ساختن

- **الصحیح** و شبهه ← تلحق بآخرهما علامه المثّنی — أسد ← أسدان
- **المنقوص** اگرلام آن حذف
  - نشده ← تلحق بآخرهما علامه المثّنی — هادی ← هادیان
  - شده ← یُرَدّ لامه — هادٍ ← هادِیان، هادِیَیْن
- **المقصور**
  - ان کان ثلاثیاً و کانت الفه منقلبة عن واو ← **رُدَّت الفُه الی اصلها**
    - عصا ← عَصَوان، عَصَوَین
    - ربا ← رِبَوان، رِبَوَیْن
  - والّا ← **قُلِبَت یاءً**
    - مستشفی ← مستشفیان
    - مصطفی ← مصطفیان
    - فَتی ← فَتَیان
  - اگر بعلت التقاء ساکنین محذوف اللام شده ابتدا لام‌الفعل برمی‌گردد سپس تثنیه بسته می شود
- **الممدود** ان کانت همزتُه
  - أصلیّه ← بقیت علی حالها — قَرّاء ← قَرّاءان
  - للتأنیث ← قلبت واواً — حمراء ← حمراوان
  - منقلبه ← جازفیهاوجهان
  - مزیده للالحاق ← جازفیهاوجهان
    - ابقاءها علی حالها — دعاء ← دعاءان؛ علباء ← علباءان
    - قلبها واواً — دعاء ← دعاوان؛ علباء ← علباوان
- **ثلاثی محذوف اللام**
  - ان لم یُعوَّض عنه بشیء ← **رُدّلامُه عند التثنیه** — أب ← أبَوان — إلایدوفم ← یدان، فَمان ودم علی الاصح ← دمان
  - إن عُوِّض عن اللام بشی ← **ثُنّیَ کَما هُو** — سَنَة ← سَنَتان
- **مرکب**
  - إضافی ← یُثَنّی جُزْءُه الاوّل — عَبْدَیِ الله
  - مزجی واسنادی ← یضاف الیهما
    - فی المذکر: «ذوا» أو «ذَوَی» — ذوا سیبویه، ذوا تأبّط شراً
    - فی المونث: «ذواتا» أو «ذَواتَیْ»

ص ۲۳۷

ملحقات به مثنّی: ۱-إثنان ۲-إثنتان ۳-ثِنتان ٤-کلا ٥-کلتا

قد یُقْصَدُ من المثنی أفرادٌ کثیره دلیل این مطلب این است
- المثنّی فی حکم المکّرر ← {ثم ارجع البصر کَرَّتَین}
- والمکرر قد یُفید الکثره ← {کلا اذا دکت الارض دکّاً دکّاً}
- ← المثّنی قدیفید الکثرة

ص ۲۳۶ پاورقی ۲ — ص ۲۳۳

الف ممدودة
- در مبحث **ثالث** ← اصلی است اگر
  - کلمه مهموزاللام باشد
  - کلمه معتل اللام باشد وهمزه مقلوبه باشد
- در مبحث **رابع** ← اصلی است اگر – مهموز اللام باشد ①

① غیر زائده و غیر منقلب از واو ویائی که در آخر کلمه می باشند

جمع سالم

ص ۲۳۸

جمع مذکر سالم

- اسم صحیح + علامت جمع
- (منقوص ـ یاءِ) +علامت جمع: الهادی ← الهادون
- (مقصور ـ الف) + علامت جمع: مصطفی ← مصطفَوْن
- ممدود (مانند مثنی)
  - ان کانت الهمزة أصلية ← يبقى على حالها: وَضّاء ← وَضّاؤُون
  - إن كانت منقلبة
  - ان كانت مزيدة للالحاق
    - ← جاز فيها وجهان: ابقائها على حالها / قلبها واواً — فَرّاء: فَرّاؤُون / فَرّاوون
- مرکب ← ذَوُو أو ذَوی + مرکب

مفرد این جمع باید ۳ شرط را دارا باشد:

1. مذكراً خالياً عن التاء — بخلاف هند،ضاربة،طلحة،علّامة
2. إسماً لذی عقل — بخلاف كلب و صاهل
3. اگر
   - صفة است ← با تاء مونث شود — بخلاف غضبان وأحمر
   - موصوف است ← علم باشد — بخلاف رجل و غلام

↓ اگر افعل تفضیل

ص ۲۳۹

ملحقات جمع مذکر سالم

- عليّون(مفرداست) {كتاب مرقوم}
- عالمون (لا مفرد له) ....قيل: الخلق كلّه / العقلاءمن الخلائق
- عشرون إلى تسعين (حد جمع را ندارد)
- أولو (لا مفرد له) صاحب
- أرَضُون(مفرد آن مونث است)
- سِنُون(مفرد آن مونث است)
- باب سِنُون(مفرد تاء تانيث دارد)............ نحو
  - عِضَة
    - الكذب در اصل عِضَه
    - التفريق در اصل عِضَو
  - عِزة ـ الفرقه در اصل عِزَی
  - ثُبَة ـ الجماعة در اصل ثُبَی
  - ← وهی كلمات ثلاثيه حذفت لامها وعوّضت عنها تاءالتانيث و لم يجمع جمع التكسير
- أَهْلون(مفرد آن علم نيست)
- بَنون(مفرد آن علم نيست)

ص ۲۴۰

جمع مونث سالم

1. علم مونث: هند ← هندات
2. ما فيه تاء التانيث ← تاء حذف می شود
   - اگر صفة بود ← تبقى على حالها: ضَخْمَة ← ضَخْمات / ضاربه ← ضاربات
   - اگر موصوف بود
     - متحرك العين ← تبقى على حالها .... شَجَرَة ← شَجَرات
     - ساكن العين
       - مفتوح الفاء
         - اجوف ← تبقى على حالها ...... حَوْزَة ← حَوْزات
         - غير اجوف ← تُفتح عينها .... تَمْرَة ← تَمَرات
       - غير مفتوح الفاء (۳ وجه جائز)
         1. ابقاء العين على حالها .... جُمْلَة ← جُمْلات
         2. اتباع العين للفاء .... جُمْلَة ← جُمُلات
         3. فتح العين .... جُمْلَة ← جُمَلات
   - يستثنى عدة كلمات منها:شَفَة، شاة،أمة، امراة،أمّة،ملّة
3. ما فی آخره الف التانيث ← حكم الألف هنا حكمهافی التثنية: حُبْلى ← حُبْلَيات / صَحراء ← صحراوات
   - ↓ يستثنى غيرالكوفيين: فَعْلى مونث فعلان / فعلاءمؤنث افعل
4. المذكرغيرالعاقل
   - إذاكان وصفاً: مطبوع ← مطبوعات
   - اذاكان موصوفاً بصورة مصدر بشرط أن يزيدعلى ثلاثه أحرف: سؤال ← سؤالات / امتحان ← امتحانات

ص ۲۴۲

ملحقات به جمع مونث سالم

- اولات(صاحبات) ← مفردندارد
- أذرعات (اسم قرية بالشام) ← مفرد هستند
- عرفات (بناءعلى كونه مفرداً) ← مفرد هستند

ص ۲۴۳

جمع مکسر

اوزان ثلاثی مجرد

- ان کان موصوفاً
  - ۱- فَعْلْ ← فُعُول: فَلْسْ ← فُلُوس
  - ۲- فُعَلْ ← فِعلان: صُرَد ← صِرْدان
  - ۳- ۸وزن دیگر ← أفعال: ابل ← آبال، عنب ← اعناب، فرس ← افراس، کتف ← اکتاف، عضد ← اعضاد، حبر ← أحبار، قفل ← اقفال، عنق ← أعناق
- ان کان صفةً
  - ۱- فَعْل،فَعَلْ ← فِعال: صَعْبْ ← صِعابْ، حَسَنْ ← حِسانْ
  - ۲- فِعِلْ،فَعُلْ،فِعَل،فُعُل،فُعْلْ ← أفعال: نَكِدْ ← أنكاد، يَقُظ ← أيقاظ، جلف ← أجلاف، حُرّ ← أحرار، جُنُب ← أجناب
  - ۳- مابقی،(فَعِلْ،فُعَلْ،فعِل) ← إطّراد ندارد

اوزان ثلاثی مزید

- ۱- یک حرف مدّ زائد قبل از لام الفعل دارد
  - تاءِ تأنیث دارد ← فَعائل: صَحيفَة ← صَحائِف، رسالَة ← رَسائل
  - تاء تأنیث ندارد
    - موصوف ← أفعله: زمان ← أزمنه، عمود ← أعمده
    - صفت
      - ان کان فعیل الدال علی البلیّه ← فَعلی: رغيف ← أرغِفَة، قتيل ← قتلی، جريح ← جَرْحی، مريض ← مَرضی
      - و إلا ← لا اطرادلجمعه: جَبان ← جُبَناء، شريف ← أشراف، جواد ← جياد، شجاع ← شَجُعان
- ۲- کل وصف دالّ علی البلیّه ← فَعلی: زَمِن ← زَمنی، هالك ← هلکی، ميّت ← مَوْتی، احمق ← حَمْقی، سکران ← سکری
- ۳- فَعْلَة ← فِعال (جمعصفتجموصوف): قَصْعَة ← قِصاع
- ۴- فِعْلَة ← فِعَل: قِطْعَة ← قِطَعْ
- ۵- فُعْلَة ← فُعَل: جُمْلَة ← جُمَلْ
- ۶- فاعل
  - موصوف ← فواعِل: دانق ← دوانق، خاتم ← خواتم
  - صفت
    - معتل اللام است ← فُعَلَه: قاضی ← قُضاة، داعی ← دُعاة
    - معتل اللام نیست ← فُعّال ،فُعَّل،فَعَلَه: جاهل ← جُهّال،جُهَّل،جَهَلَة، کافر ← کُفّار،کَفَرَة
- ۷- فاعلة ← فواعِل: کاثبه ← کواثب، ضاربة ← ضوارب، وفی حکمها حامل و حائض
- ۸- أفْعَل
  - صفت مشبهه ← فُعْل: أخضَر ← خُضْر
  - اسم تفضیل ← أفاعِل: أفضل ← أفاضِل، اکبر ← أکابر
- ۹- فُعْلَی
  - اسم تفضیل ← فُعَل: کبری ← کُبَر
  - غیر اسم تفضیل ← فَعالیٰ: خنثی ← خَنائی
- ۱۰- فَعْلی
  - اگر مونت فَعْلان باشد ← فِعال: عَطْشی ← عِطاش
  - والا ← فَعالیٰ،فَعالِي: فَتْوی ← فَتْویٰ فتوىٍ
- ۱۱- فَعلاء
  - صفت مشبهه ← فُعْل: خَضْراء ← خُضْر
  - غیر صفت مشبهه ← فِعال یا فَعالیٰ،فَعالِي: بَطْحاء ← بِطاح، صحراء ← صَحاری،صَحاری
- ۱۲- فُعلان
  - موصوف ← فَعالین: سِرْحان ← سَراحين
  - صفت (در این حالت فقط فَعْلان داریم) ← فِعال یا فَعالیٰ: سُکران ← سَکاری، عَطشان ← عِطاش
  - نادر: کُسالی، سُکاری

جمع مکسر

ص۲۴۵

لام الفعلِ سوّم و حروف زائده را حذف می کنیم

◆ رباعی و خماسی
- خماسی،و مماثله من الثلاثی المزید فیه
- رباعی،و مماثله من الثلاثی المزید فیه
  - مجرد
  - مزید: قبل از لام الفعل دوم مدّ
    - نمی باشد ← **فَعالِل** (یا مماثله در ثلاثی مزید)
      - غَضَنْفَرْ ← غَضافِرْ سفرجل ← سفارج خندریس ← خنادر
      - دِرْهَمْ ← دَراهِمْ جَوْهَر ← جَواهر
    - می باشد ← **فَعاليل** (یا مماثله در ثلاثی مزید) قرطاس ← قراطیس مفتاح ← مفاتیح مسکین ← مساکین

در رباعی حروف زائده را حذف می کنیم

◆ منظور از مماثل مجرد در نمودار مماثلی است که هم وزن رباعی مجرد باشد

◆ بشرط أن لا یشمله حکم من الأحکام السالفة

◆اوزانی که تا کنون بیان شد اوازن مطرّده بود برای شناخت اوزان غیر مطرده باید به لغت نامه ها رجوع شود.

◄ یکثر الخروج عن الإطراد فن الجمع المکسرومنه: فَلْسْ ← أفْلُسْ ، صَوْمْ ← صیام ،ثَوْر ← ثِیران ثَوْب ← ثِیاب، جَمَل ← جِمال حَجَر ← حِجارة، ساق ← سُوق، تاج ← تیجان ، أخ ← إخوان ، نَمِر ← نُمُر و نُمُور ، سَبُع ← سِباع ، رَجُل ← رِجال ، رِجْل ← أرجُل عِلْمْ ← علوم ، حُسن ← مَحاسن ، ریح ← رِیاح ، قُرْء ← قُرُوء ، رُمْح ← رِماح ، حُوت ← حیتان ، رُطَب ← أرطاب ، فُلك ← فُلك فَلَك ← فُلْك ، صَدیق ← أصْدِقاء ، طریق ← طُرُقْ ، کِسْرى ← اکاسِرَة ، غُلام ← غِلْمَه (و یأتی أغْلِمَة و غِلْمانْ أیضاً)، کریم ← کُرَماء و...

◆جمع المکسر یردّ الأشیاء الى اصولها: حال ← أحوال ناب ← أنیاب...

ص۲۴۷

◆ جمع
- مکسَّر
  - قلّه (أفْعُلْ، أفْعِلَة ،فِعْلَة، أفْعال): ما دلّ علی الثلاثه الی العشرة ← درباره عدد ۱۰ اختلاف است
    - جزء قلّه است (صرف ساده)
    - جزء کثره است
    - مشترک است بین قلّه و کثره
    - (با قرینه در بیشتر از ۱۰ هم استفاده می شود)
  - کثره (غیر از چهار وزن بالا):
    - نظر اشهر: ما دلّ علی الثلاثة فما فوقها
    - نظر بعض: ما یُستعمل فی العشرة فما فوقها
- سالم : یستعمل فی الثلاثة فما فوقها مطلقاً (در تمام اوزان)

ص۲۴۷

◆ بعض الجموع گاهی جمع بسته می شوند
- به جمع مکسر و به آن می گویند **جمع الجمع و جمع منتهى المجموع**
  - **افاعل** کلب ← اکلب ← اکالب (مفرد، جمع، جمع‌الجمع)
  - **افاعیل** قول ← أقوال ← أقاویل
- به جمع سالم و به آن می گویند **جمع الجمع** بیت ← بیوت ← بیوتات (مفرد، جمع، جمع الجمع)

◆صیغه منتهی الجموع : هر جمعی که بر وزن مماثلِ وزن **أفاعل** و أفاعیل باشد اگرچه جمع الجمع نباشد مثل ←
- مماثل أفاعل
  - مساجد بر وزن مفاعل
  - نواجذ بر وزن فواعل
- مماثل أفاعیل
  - مصابیح بر وزن مفاعیل
  - نوامیس بر وزن فواعیل

ص۲۴۸

◆اسم الجمع: مادلَّ علی اکثر مِن إثنَین و لا مفردَ له من لفظه نحو قوم،جَیْش

◆اسم الجنس (دلالت می کند بر ماهیت و حقیقت)
- جمعی: ماله مفرد یشارکه فی لفظه و یمتازُ
  - بتاء التأنیث نحو ثَمر ثَمْرَة
  - أو یاء النّسب نحو مَجُوس مَجُوسیّ
- أفرادی: برای یادگیری این قسم به شرح النضید ج ۷ ص ۲۲۳ مراجعه شود.

المنسوب

ثلاثی

- محذوف الفاء
  - معتل اللام ← واجب است فاءِ الفعل برگردد + لام الفعل قلب به واو می شود ✱ شِيَه ← وِشَوِيّ
  - غیر معتل اللام ← فاءِ الفعل بر نمی گردد عِدَة ← عِدِيّ
- محذوف اللام اگر لام الفعل در تثنیه یا جمع سالم
  - بر می گردد ← در اسم منصوب هم واجب است که برگردد أب ← أبوِيّ أخ ← أخوِيّ
  - بر نمی‌گردد ← در اسم منسوب جائز الوجهین
    - دم: دَمِيّ، دَمَوِيّ
    - إبن: إبنِيّ، بَنَوِيّ

ثلاثی مکسور العین

ثلاثی مکسور العین ← عین الفعل مفتوح می‌شود نَمِر ← نَمَرِيّ إبِلْ ← إبَلِيّ دُئِل ← دُئَلِيّ

اسمی که ماقبل آخرش یاء مشدد مکسوره دارد

اسمی که ماقبل آخرش یاء مشدد مکسوره دارد ← یاء دوم حذف می شود طَيِّبْ ← طَيْبِيّ

المختوم بتاء تأنیث

المختوم بتاء تأنیث ← تاء حذف می‌شود بَصْرَة ← بَصْرِيّ اگر اسم منسوب مونث باشد درآخر آن تاء می آید فتاةٌ بَصْرِيَّةٌ

مقصور

- الف حرف سوم است ← الف قلب به واو می شود
- الف حرف چهارم است
  - حرف دوم ساکن ← الف قلب به واو می شود
  - حرف دوم متحرك ← الف حذف می شود
- الف حرف پنجم یا بیشتر است
  - غالبا ← الف حذف می شود
  - گاهی اوقات ← قلب به واو می شود

مثال‌ها:
- رِبا ← رَبَوِيّ ✱
- دنیا ← دُنيَوِيّ ✱
- بَرَدی ← بَرَدِيّ
- الحُباری ← الحُبارِيّ
- المصطفی ← المصطفوِيّ

ممدود

ممدود حکم تثنیه را دارد
- همزه اصلی ← ابقاء قرّاء ← قرّائيّ
- همزه للتانیث ← قلب به واو صحراء ← صحراوِيّ
- همزه منقلبه یا للالحاق ← جائز الوجهین سَماء ← سَمائيّ، سَماوِيّ حِرباء ← حِربائِيّ، حِرباوِيّ

منقوص

منقوص حکم مقصور را دارد العَمِی ← العَمَوِيّ ✱ الثانِي ← الثانَوِيّ ✱ المُعْتَدی ← المُعْتَدِيّ

المختوم بالیاء المشدّده

- یاء مشدّدة بعد از یك حرف آمده ← یاء دوم قلب به واو ،یاء اول به اصلش برمی‌گردد حَيّ ← حَيَوِيّ طَيّ ← طَوَوِيّ
- یاءمشدّده بعد از دو حرف آمده ← یك یاء حذف و دیگری قلب به واو می شود ✱ عِلِيّ ← عَلَوِيّ
- یاء مشدّد بعد از سه حرف یا بیشتر آمده
  - یکی از دو یاء أصلی
    - أحسن: یاء زائده حذف اصلی قلب به واو مهدِيّ ← مهدوِيّ
    - حسن: هر دو یاء حذف مهدِيّ ← مهدِيّ
  - هر دو زائد ← هر دو یاء حذف می شود کرسِيّ ← کرسِيّ

تثنیه و جمع

- علم نشده ← یاء نسبت به مفردآن دومتصل می شود زیدان ← زیدِيّ مساجد ← مسجدِيّ
- علم شده ← یاء نسبت به خود آن دو متصل می شود کاظِمَین ← کاظِمَينِيّ أنصار ← أنصارِيّ

مرکب

- مزجيّ وإسنادِيّ ← یاءنسبت به جزء اول متصل می شود غالباً بعلبک ← بَعلِيّ تأبَّطَ شَرّاً ← تأبَّطِيّ
- إضافی ← فیُنْسَبُ
  - الیه بِرُمَّته
  - الی صَدره
  - الی عَجُزه

  مُراعیاً رفعَ الالتباس
  - عین ابل ← عین إبلِيّ
  - إمرُؤُالقیس ← إمْرِئِيّ
  - عبدُمَناف ← مَنافِيّ

فَعِيلة و فُعَيلة

اگر صحیح العین وغیرمضاعف باشند ← **یاء و تاء هردو حذف می شوند.**
فَعِيلَة ← فَعَلِيّ مدينَة ← مَدَنيّ ص ۲۵۰
فُعَيْلَة ← فُعَلِيّ جُهَينة ← جُهَنيّ

اگر أجوف یامضاعف باشند ← فقط تاء حذف می شود
طويلة ← طويليّ جليلة ← جليليّ
نَوَيْرَة ← نُوَيرِيّ

طبيعىّ ورُدَيْنِيّ شاذ می باشند

تَكْمِلَة: اگر قبل از یاء نسبت واو منقلبه واقع شود ← ما قبل واو مفتوح می شود دُنْيَوىّ، عَمَوِيّ این قاعده به صورت ✸ در صفحه قبل نشان داده شده است

موارد شاذّ: أُمَيَّة ← أُمَوِيّ مَروْ ← مَرْوَزىّ يَمَن ← يَمان و يَمانيّ رَىّ ← رازىّ رَبّ ← رَبانىّ
روح ← روحانيّ بَحْرَيْن ← بَحْرانىّ بادِيَة ← بَدَوىّ قُرَيْش ← قُرَشِيّ هُذَيل ← هُذَلِيّ

تتمّه: أوزان **فَعّال، فاعل و فَعِل** گاهی دلالت بر نسبت می کنند. فَعّال و فَعِل برای مبالغه نیز استعمال می شوند

◆ تقسیمات علم

● از نظر ساختمان تقسیم می شود به
- مفرد: زید
- مرکب
  - اضافی: بيت الله
  - اسنادی: تابّط شرّاً
  - مزجی: سيبويه

● از نظر دلالت تقسیم می شود به
- اسم: مانبأ عن المسمّى فقط — زيد
- كنيه: ماتصدّر لا فادة التعظيم بأب أوأم(أوابن أو بنت على رأى بعضهم) — أمّ كلثوم
- لقب: مأفاد المدح اوالذّم — صادق،بطّة

اللّقب يُؤَخَّرُ عن الاسم إذا جيءَ به معه نحو قال جعفرٌ الصادق عليه السلام

● از نظر وضع تقسیم می شود به
- مرتجل: غيرُ مأخوذٍ عن شيءٍ — أُدَد
- منقول: ما نُقِلَ عن
  - اسم ذات: حاتم
  - اسم معنى: فضل
  - فعل ماض: شَمَّرَ
  - فعل مضارع: تغلب
  - فعل امر: قم
  - التثنيه: كاظمين
  - الجمع: عرفات
  - اسم جنس: المدينة
- علم بالغلبه: مالم يكن علماً فى أصل الوضع بل صارعلماً بغلبة الاستعمال — إبنُ عباس

❋ المُصَغَّر : اسمٌ زيدتْ بعد حرفه الثانی یاءٌ ساکنة لیدلَّ علی تقلیلٍ و هذالمعنی بالنسبة إلی

- الجثه ــ تصغیر
- الشان ــ تحقیر
- العدد ــ تقلیل
- الزمان و المکان ــ تقریب

ص۲۵۲

و قد یجیء للحُنُوّ و الاشفاق ← [یا بُنَیَّ لا تشرك بالله]   و من الغریب مجیؤُهُ للتعظیم ← فُوَیقَ جُبَیْلٍ شاهق الرأس...

❋اسم ۳ حرفی ← ضُمَّ أوله و فُتِح ثانیه و زیدت الیاء بعد حرفه الثانی   حَسَن ← حُسَیْن

❋اسم ٤ حرفی و بیشتر ←

ضم اوله و فتح ثانیه و زیدت الیاء بعد حرفه الثانی و انکسر ما بعد الیاء   دِرْهَم ← دُرَیْهِم

مگر در چهار مورد:

1. فیما کان ما بعد یاء التصغیر متصلاً بعلامة التأنیث   سُبْحَة ــ سُبَیْحَة   سَلْمی ــ سُلَیْمی   حمراء ــ حُمَیْراء
2. فیما کان متصلاً بألفٍ
   - أفعال   أطفال ــ أطَیْفال
   - افعل فی التفضیل من الناقص   اشهی ــ أشَیْهی
   - أفعل التعجب من الناقص   ما أحلاه ــ ما أحَیْلاه
3. فیما کان متصلا بـ (ان) فُعْلان بشرط کونه علماً أو و صفاً   سلمان ــ سُلَیمان   سَکْران ــ سُکَیْران
4. فیما کان متصلاً بعلامه المثنی او الجمع السالم   حَسَنَیْن ــ حُسَیْنَیْن   بَکْرون ــ بُکَیْرون   هِنْدات ــ هُنَیْدات

❋ اسمی که می خواهد مصغر شود

نباید کمتر از ۳ حرف اصلی داشته باشد ← الثلاثی المحذوف بعض اصوله : یُرَدُّ حرفُه المحذوف سواءٌ

- لم یُعَوَّض عنه بشیءٍ   أب ـ أُبَیّ
- عُوِّض عنه
  - بالهمزة ← حُذِفَ المعوَّض   إبن ــ بُنَیّ
  - بالمیم ← حُذِفَ المعوَّض   فم ــ فُوَیْه
  - بتاء التأنیث ← بقی المعوض   زِنَة ــ وُزَیْنَة
  - بالتاء المبسوطة ← تبدَّلَ تاءً مربوطة   أخت ــ أُخَیَّة

نباید بیشتر از ٤ حرف داشته باشد ←

- **الثلاثی المزید فیه حرفان** ← یُحْذَفُ أحدُهما   مُنْطَلِق ــ مُطَیْلِق
- **الثلاثی المزید فیه ثلاثه** ← یحذف إثنان منها   مُسْتَخرِج ــ مُخَیْرِج
- **الرباعی المزید فیه** ← تحذفُ زوائده مطلقا   مُدَحْرِج ــ دُحَیْرِج
- **الخماسی المجرد** ← یحذف آخرُهُ   سَفَرْجَل ــ سُفَیْرِج
- **الخماسی المزید فیه** ← یحذفُ زائدهُ وآخره   خَنْدریس ــ خُنَیْدِرْ

❋در حذف حروف زائده باید دو قاعده رعایت شود

۱- حروف زائدی که در اول ثلاثی مزید می آید حذف نمی شود و باید زائد دیگری را حذف کنید   منطلق ـ مُطَیْلِقْ
(با ۲ یا ۳ زائد)

۲- اگر اسمی چهار حرف بیشتر داشته باشد باید طبق قواعد بالا زوائد حذف شوند مگر اینکه حرف زائده

- ۱- لین باشد و حرف چهارم یا بیشتر   مُصَیْبیح
- ۲- تاء تأنیث باشد   مُسَیْلِمَة
- ۳- الف تأنیث   خُنَیْفِساء
- ۴- الف و نون باشد   زُعَیْفِرانْ
- ۵- علامت مثنی باشد   رُجَیْلان
- ۶- علامت جمع سالم باشد   بُکَیْرون
- ۷- یاء نسبت باشد   مُشَیْهِدیّ

قواعد تصغیر

★ **مثنی**

★ **جمع**
- سالم
- مکسر
  - قلّه
  - کثرة

صُغِّرَ علی صُورته

رَجُلان ـ رُجَيْلان

ضاربون ـ ضُوَيْربون مَرْيَمات ـ مُرَيْمات

أفئِدَة ـ أُفَيْئِدَة أكْلُبْ ـ أُكَيْلِب أفراس ـ أُفَيْراس

کثرة ← **صُغِّرَ مفرده ثُمّ جُمع جمعَ السَّلامة** ← اگر
- مفرد مذکر عاقل باشد ← **ون می گیرد** رِجال ـ رُجَيْلُون
- مفرد
  - مذکر غیر عاقل باشد
  - مؤنث باشد
  - ← **ات می گیرد** کتب ـ کُتَيِّبات / ضَوارِب ـ ضُوَيْرِبات

★ **مرکب**
- اسنادی ← لا يُصَغَّرْ
- **مزجیّ و إضافی** ← يُصَغَّر صدر هما و يبقی العجز علی حاله عَبدُالله ـ عُبَيْدُالله حَسَنْعَلی ـ حُسَيْنْعَلیٰ

★ **مؤنث معنوی**
- **اگر ثلاثی باشد** ← تظهرُ فی مصغّره تاء التأنيث هِند ـ هُنَيْدَة شَمْس ـ شُمَيْسَة عُرَيس شاذ می باشد
- **و إلّا** ← لاتظهر عَقرب ـ عُقَيْرِب مريم ـ مُرَيِّم أُصَيْبِعَة شاذ می باشد

★ **تصغیر در مبنیّات جاری نمی شود مگر در**
- **بعضی از موصولات مختص**
  - ١- الّذی ـ اللّذَيّا
  - ٢- الّذان ـ اللّذَيّان
  - ٣- الّذين ـ اللّذَيّون
  - ٤- الّتی ـ اللَّتَيّا
  - ٥- الّتان ـ اللَّتَيّان
  - ٦- اللّات ـ أللَّتَيّات
- **بعضی از أسماء إشاره**
  - ١- ذا ـ ذَيّا
  - ٢- تا ـ تَيّا
  - ٣- أولی ـ أُوليّا
  - ٤- أولاء ـ أُوليّاء
- **بعضی از کنایات** ← ذَيْتَ ـ ذُيَيَّ كَيْتَ ـ كُيَيَّ
- **أفعل تعجّب** ← ماأملَحَهُ ـ ما أُمَيْلِحَهُ

★ **تصغیر ترخیم : هو أن يُحْذَفَ جميعُ زَوائِدِ الإسم ثُمَّ يُصَغَّرْ** احمد ، حامد ، محمّد ، محمود و ... ـ حُمَيْد و الإلتباسُ يُدْفَعُ بالقَرينَة

★ **اسمی که إعلال روی آن صورت گرفته** مثل ميقات ← (يُرَدّ الی أصله) مِوْقات ← (ثُمّ يُصَغَّر) مُوَيْقِات ← (ثُمّ يُعَلُّ حَسَبَ ما يقتضيه قواعد الاعلال) مُوَيْقِيْت

(در اینجا قاعده ۹ اجرا شد)

★ **۲ قاعده مخصوص به مُصَغَّر**
- ١- اگر سومین حرف اسم الف بود (زائده یا منقلبه) ← قلب به یاء می شود و در یاء تصغیر ادغام می شود كتاب ـ كُتَيِّب / مُصاب ـ مُصَيِّبْ
- ٢- اگر بعد از یاء تصغیر ٢ یاء واقع شود ← یاء آخر حذف می شود صَبِيّ ـ صُ ـَ ـ عَطاء ـ عُطَيّ

ص ٢٦٠

ال

- **موصوله**: يُستعمل فى المذكر و المؤنث و فى المفرد و التثنية و الجمع (يختصّ بالدّخول على اسمَىِ الفاعل و المفعول و قيل و الصّفة المشبّهه ايضاً)
- **زائدة**
  - **لازمة** تزادفى
    - ١- الآن
    - ٢- الموصولات على القول بأن الموصول ما بعد اَل الّذى و...
    - ٣- الأعلام
      - المرتجله نحو السَّمَوْأل
      - المنقولة المصحوبة معها حين النقل نحو أللّات ، العُزّى
  - **غير لازمة** تزادفى
    - ١- الأعلام بالغَلَبة نحو الرّسول صلى الله عليه واله ، المدينة ← مصاحَبَة
    - ٢- الأعلام المنقولة الّتى تصحَبُها بعد النقل نحو الفضل و الحسن ← وذلك موقوفٌ على السّماع
    - ٣- ضرورة الشعر ... ولقد نَهَيْتُکَ عن بنات الأوبَر
- **تعريف**
  - **حقيقى** (عهد)
    - ١- حضورى كقولك ضربنى الرّجل إذا كان حاضراً بين يديک
    - ٢- ذكرى كقوله تعالى [كما ارسلنا الى فرعونَ رسولاً فعصى فرعونُ الرّسولَ] ١٦ مزمّل
    - ٣- ذهنىّ كقولک اشتريت الكتابَ فيما تريدُ كتاباً معهوداً بينک و بين المخاطب .
  - **لفظى** (جنس)
    - ١- لام الحقيقة : ماتدل على نفس الحقيقه و الماهيه و لا دلالة فيما على كميّة الأفراد [افلا ينظرون الى الإبل كيف خلقت]
    - ٢- لام الاستغراق : ما تدلّ على جميع افراد الماهيّه [انّ الانسان لفى خسر]
    - ٣- لامٌ تدل على بعضٍ مجهولٍ من الماهيّة : [و أخافُ أن يأكلَهُ الذّئب]

ص٢٦٢

الضمير

- **متصل**
  - **مرفوع**
    - در ماضى : هو ا و هى ا ن تَ تما تم تِ تما تن تُ نا
    - درمضارع و امر : هو ا و هى ا ن أنتَ ا و ى ا ن أنا نحن ← استتار وجوبى
  - **منصوب و مجرور**: ه هما هم ها هما هنّ كَ كما كم كِ كما كنّ ى نا
- **منفصل**
  - **مرفوع**: هو هما هم هى هما هنّ أنتَ أنتما أنتم أنتِ أنتما أنتُنَّ أنا نحن
  - **منصوب**: ايّاه اياهما اياهم اياها اياهما اياهنّ اياكَ اياكما اياكم اياكِ اياكما اياكنّ ايّاى ايانا

در زير ضمائر مستتر خط كشيده شده – در اسم فاعل و مفعول و شبههما ضمير مستتر است جوازاً

پاورقی ص ۲۶۳ و ۲٦٤

◆ حرکت ضمائر

- **ه در | ه ، ها ، هما ، هم ، هُنَّ |**
  - إذا وَقَعَتْ بعد (کسرةٍ / أوياءٍ ساكنةٍ) ← **تُكسَرُ** (بِه) (فيْهِم)
  - إذا وقعت بعد غيرهما ← **تُضَمُّ** (مالُهُ) ، (منْهُما) و ...
- **م در | تُمْ |**
  - إذا وقَعَ بعدها ضميرٌ منصوب ← **تُضَمُّ** و تُشْبَعُ ضَمَّتُهُ حتى يتولّدُ منها واوٌ (ضَرَبْتُمُوهُ)
  - وإلّا ← **ساكن است** (ضَرَبْتُمْ)
- **ياء متكلّم**
  - إذا اتّصل بما فى آخره (الفٌ / أوياءٌ) ← **يجبُ فيه الفتح** (عَصايَ)، (مَوْلايَ)
  - إذا اتّصل (بالفعل / بالحروف المشبّهة بالفعل / بـ (مِن ، عَن ، لدن ، قطْ ، قَدْ)) ← **يجبُ فيه السكونْ**
    - * در اين حالت نون وقايه مى گيرد
      - وجوباً
        - إذا اتصّل بفعلٍ لايكون فيه النون الاعرابى (ضَرَبَنى)
        - إذا اتصّل بمِنْ أو عن (منّى)
      - جوازاً فى غير هما (انّى ، إنَّنى)
  - إذا اتصّل بغير الموارد الفوق ← **يجوز فيه الأمران** (فتح و سكون)
  - إذا اتصل بما فى آخره ياء ان تُحذَفُ إحدَى الياءَين نيّ ← نِيَ
- **ه در | هُوَ ، هِي |**
  - إذا وقع بعد الواو أو الفاء ← **يجوز اسكانُ هائهما** (وَهْوَ) (فَهْيَ)
  - وإلّا ← بر حركت اول باقى مى ماند

پاورقی ص ۲٦٤

چند نكته

۱. إذا اتَّصَلَ ضميرٌ بإلى أو عَلى أو لَدى ← أُبدِلَتْ ألفُها ياءً ساكِنَةً اِلَيْه ، عَلَيْكَ ، لَدَيْنا

۲. إذا وقع «نا» بعد ما فى آخره نونان مثل إنّ ، أنَّ ، كأنَّ ← يجوزُ حذفُ إحدَى النونات إنّا ، إنّنا لكِنّا ، لكِنّنا

۳. كثيراً مّا يَدْخُلُ هاء التنبيهِ على الضمائر المُنْفَصِلة ← ها أنتَ ها أنتم

ص۲٦٤

◈ لابُدّ فى الضمير الغائب أن يرجعَ الى ما تقدم

- **لفظاً**
  - صراحة — ضربَ زيدٌ غلامَهُ
  - ضمناً [إعد لوا هوأقربُ للتقوى] ← عدّ بعضهم ذلک المثالَ و نحوهَ من التقدّم المعنوى و لعلّ الحق ما تقرر هنا .
- **تقديراً** ← ضربَ غلامَهُ زيدٌ (زيدٌ لكونه فاعلاً فى تقدير التقدّم على المفعول لتقدُّم رتبته عليه)
- **معنىً** ← هو أن يسبق الضميرَ شيءٌ معنويٌّ يدلّ على ما يرجع اليه هذا الضمير
  - كأن تتّجه الى الشرق صباحاً فتقول أشْرَقَتْ
  - كأن تتجه الى الغرب آخر النهار فتقولَ غَرَبَتْ
  - [إنا انزلناه فى ليلة القدر]
  - [حتى توارت بالحجاب]
- **حكماً** ← هو أن يرجع الضميرُ الى متأخر لفظاً و رتبةً لِنُكتَةٍ
  - ١- بابُ نعم و بئس
  - ٢- المجرور برُبَّ
  - ٣- ضمير الشأن و القِصَّة
  - **وجه تسميه**
    - إمّا لأن التأخرَ لإفادته هذه الفائدةَ فى حكم التقدم ← توضيح بعد الابهام و التفخيم و كَون الكلام معه اوقع فى نفس المخاطب
    - إما لأن ما تصوّره المتكلّم و أرجع الضميرَ اليه فى حكم المذكور المتقدم .

ص۲٦٦

◈ اسم اشاره

- ما يشترک بين المكان و غيره
  - **ما يستعمل فى القريب**
    - مذكر: ذا / ذان يا ذَين / أُولى و أولاء
    - مؤنث: تا تى تِهْ تِه ذى ذِهْ ذِه / تان أو تين / أُولى و أولاء
    - تدخل هذه الصيغ هاءُ التنبيه كثيراً
  - **ما يستعمل فى المتوسط**
    - مذكر: ذاک / ذانک أو ذَينک / أولئک
    - مؤنث: تاکَ تيکَ / تانکَ أو تَينکَ / أولئک
    - قديدخل هاء التنبيه
  - **ما يستعمل فى البعيد**
    - مذكر: ذلک / ذانّک / اولالک
    - مؤنث: تلک / تانّکَ / اولالک
- ما يختص بالاشاره الى المكان
  - **القريب** هُنا (كثيراً مّا يتصل به هاءُ التنبيه)
  - **المتوسط** هُناک
  - **البعيد** هِنّا ثَمّ ثَمَّةَ هُنالک هَنّا
    - (هِنّا، هَنّا) ← قليلاً مّا يُشار بهما الى الزمّان

◆ الموصول

مختص

- مذکر
  - الّذی
  - اللّذان ، اَللّذَیْن
  - الّذین ، الأولی الأولاءِ
- مؤنث
  - الّتی ⟵ و یُستعمل أیضاً فی جمع العُقَلاء
  - اللّتان ، اللّتَیْنِ
  - ألّلاتِ ، ألّلاتی ، ألّلَواتی ، ألّلاءِ ، ألّلائی ، ألّلوائی

یستعمل فی العاقل و غیره الّا « الّذین » فانه یختص بجمع العُقلاء

مشترک

۱- **مَنْ** یختص بالعاقل و یستعمل فی غیره مع القرینه

۲- **ما** یختص بغیر العاقل و یستعمل فی العاقل مع القرینه

۳- **الـ** تأتی للعاقل و غیره

داخل می شود بر
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- قیل و الصفة المشبهة

* اَلی که بر سر این ۳ قسم در می آید
- یا عهد است ⟵ جاء نی ضاربٌ فأکرمتُ الضاربَ
- یا موصوله

دلیل اینکه اَل داخله بر صفات را اگر عهد نباشد موصوله می گیریم این است که
- ۱- أنّ الصفة لمشابهتها الفعلَ فی توصیف حال الأسم قدتعملُ عملَ الفعل ویُعْطَفُ الفعلُ علیها فلوکانت أل الداخلة علیها حرفَ تعریفٍ – و هومن خواصِ الإسم – لَبَعُدَت الصّفَةُ عن شبه الفعل و ما عملت عمله و ما جاز عطف الفعل علیها مع انها تعمل و یُعطفُ علیها .
- ۲- رجوعُ الضمیر المستتر فی الصّفه أو الظاهر الیه .

۴- **ذا** موصوله است به ۳ شرط

(یختص بلغةِ طیّئٍ)

- ۱- بیاید بعد از
  - من استفهامیه ⟵ یستعمل فی العاقل
  - ما استفهامیه ⟵ یستعمل فی غیر العاقل
- ۲- با من و ما ترکیب نشود که در آن صورت أداة استفهام می شود .
- ۳- اسم اشاره نباشد (علامة ذا الإشارة دخوله علی المفرد)

۵- **ذو** یستعمل فی العاقل و غیره

۶- **أیّ** یستعمل فی العاقل و غیره

◆ إضافه

- معنوی : ما أفادت کونُ المضاف الیه
  - مالکاً للمضاف
  - أو ظرفاً له
  - أو جنساً له
- لفظی : إضافة الصفة الی معمولها (لاتفیدُ إلّا التّخفیف فی لفظ المضاف)

اگر نکره اضافه شود به
- معرفه ـ تفید تعریف المضاف
- نکره ـ تفید تخصیص المضاف

◆ منادی

- ۱- مضاف
- ۲- مفرد معرفه
- ۳- نکره غیر مقصوده
- ۴- نکره مقصوده

◆ المعرفه

- ۱- علم
- ۲- مُعرّف بأل
- ۳- ضمیر
- ۴- اسم اشاره
- ۵- موصول
- ۶- مُضاف (النکرة المُضافة الی المعرفة إضافةً معنویّةً)
- ۷- منادی (النکرة المقصودة)

ص ۲۷۲

اعراب اسم

- **الرفع**
  - اصلی ـُ
  - فرعی
    - **واو** تنوب عن ـُ فی
      - أسماء ستّه
      - جمع مذکر سالم
    - **الف** تنوب عن ـُ فی المثنّی
- **النصب**
  - اصلی ـَ
  - فرعی
    - **یاء** تنوب عن ـَ فی
      - المثنی
      - جمع المذکر السالم
    - **الف** تنوب عن ـَ فی أسما السته
    - ـِ تنوب عن ـَ فی جمع المؤنث السالم
- **الجرّ**
  - اصلی ـِ
  - فرعی
    - **یاء** تنوب عن ـِ فی
      - اسماء السته
      - المثنی
      - جمع مذکر سالم
    - ـَ تنوب عن ـِ فی غیر المنصرف

پاورقی ص ۲۷۳

اسباب منع صرف

- ۱- **علمیّه:** بشرط اینکه
  - ۱- مختوم به الف و نون زائده باشد عُثمان
  - ۲-یا بروزن فِعْل باشد احمد ،یزید
  - ۳-یا مرکب مزجی باشد و مبنّی نباشد بعلبك بخلاف سیبویه
  - ۴-یا معدول باشد عمر معدول ازعامر و مثله كلّ ماكان علی وزنه {معنی العدل أن یُشتق كلمة من اخری مع اتحاد المعنی فیهما}
  - ۵-یا مؤنث باشد الّا إذاكان ثلاثیاً ساكن الوسط غیرَ اعجَمیٍ مثل هند ← فیجوز فیه الصرف وعدمه
  - ۶- یا اعجمِی زائد بر سه حرف باشد ابراهیم
- ۲- **صفه :** بشرط اینکه
  - ۱-بر وزن فَعْلان باشد(ممّا یونث بالالف لا بالتاء) سكران
  - ۲- یا بروزن أفعل باشد احمر، أفضل
  - ۳-یا معدول باشدوالوصف المعدول فی موضعین
    - ۱- الأعداد علی وزن فُعال أوَمَفْعَلْ و ذلك معدول من الواحد الی العشره
    - ۲- لفظة أُخَربمعنی غیر معدول عن آخَر ↓ (اگر جمع أُخری باشد منصرف است)
- ۳- **الف تانیث:** بلاشرط (مقصور یا ممدود)
- ۴- **صیغه منتهی الجموع :** بشرط ألا تلحقها التاء أرامل بخلاف أراملة

◇ **غیر منصرف**
- إذا أُضیفَ أو دخله أل ← إنصرف
- والا ← تنوین و کسره نمی گیرد ↓ وقدیلحقه التنوین
  - للاضطرار
  - أوالتناسب

◆ **مواضع اعراب تقدیری دراسم**

- **۱- منقوص:** یُقَدَّرُ فیه الضمّه و الکسرة
- **۲-مقصور:**
- **۳-مضاف به یاء متکلم**
- **۴-ما وُقِفَ علیه**

(۲، ۳، ۴) ← ویُقَدَّر فیهم جمیعُ الحرکات

- **۵- اسماء سته:** یقدر فیها الأحرُفُ الا عرابیّه عند التقاء الساکنین
- **۶- مثنی:** یقدر فیها الألف الاعرابیّه عند التقاء الساکنین
- **۷- جمع مذکر سالم:** یقدر فیها
  - **الواو** عند الاضافة الی الیاء المتکلم
  - **الواو و الیاءِ** عند التقاء الساکنین {فیما اذا لم یکن قبل الواو والیاء فتحة و الاّ تحرّکا بالحرکة المناسبة}

مصطَفَوُ القَومْ   مصطَفَیِ القوم

● والتقدیر فی موارد التقاء الساکنین انما هو فی اللفظ دون الکتابة

◆ **اعراب فعل مضارع**

- **اصلی**
  - ضمّه — للرفع
  - فتحه — للنصب
  - سکون — للجزم
- **فرعی**
  - نون — تنوب عن ضمه در صیغه های ۲،۳،۵،۸،۹،۱۰،۱۱
  - حذف نون — ینوب عنه
    - فتحه در صیغه های بالا
    - سکون در صیغه های بالا
  - حذف لام الفعل — ینوب عن السکون در ۱،۴،۷،۱۳،۱۴ معتل اللام
- **تقدیری** در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳،۱۴ ناقص
  - واوی ویائی ← تُقَدَّرُ الضمه
  - الفی ← تُقَدَّرُ الضمه و الفتحه

المبنیات

۱– اسماء اشاره: بجز مثنیات من القریب و المتوسط

۲– موصولات: بجز مثنّیات و أیٌّ (هنگامیکه مضاف واقع شود وصدر صله محذوف)

۳– اسماء شرط: عبارتند از مَنْ ما مهما متی أیّان إذما أنّیٰ أین حیثما کیفما أیّ ← معناه بحسب القرینه نحو أیّاً تضربْ أضربْ / أیّاً تلبسْ ألبسْ

- مَنْ ← للعاقل
- ما، مهما ← لغیر العاقل
- متی، أیّان، إذما ← للزمان
- أنّیٰ، أین، حیثما ← للمکان
- کیفما ← للکیفیّة
- بجز أیٌّ

۴– اسماء استفهام: عبارتند از مَنْ مَنْ ذا ما ماذا متی أیّانَ أیْنَ أنّیٰ کیف کم أیّ ← معناه بحسب القرینه {أیکم زادته هذه...} {فبایّ حدیثٍ...}

- مَنْ، مَنْ ذا ← للعاقل
- ما، ماذا ← لغیر العاقل
- متی، أیّانَ ← للزمان (أیّانَ ← مختص مستقبل)
- أیْنَ ← للمکان
- أنّیٰ، کیف ← للکیفیّة
- کم ← للعدد
- بجز أیٌّ

۵– ظروف:

- **غیر متصرفه** (مبنی): حیث لدن لدی أین هُنا واخواته ← للمکان؛ إذ إذا امس مذ منذ قطّ لمّا متی أیان الآن ← للزّمان؛ أنی ← مشترک بین زمان و مکان وقد یکون بمعنی (مِنْ أین)
- **متصرّفه** (معرب): یوم مدة سَنَة فوق تحت یمین یسار قُدّام وراء بیْت و نحوها

بجز ظروف متصرّفه

وبجز أمس إذا ‹دخله أل / أو ارید به مطلق الیوم الماضی›

۶– الکنایات: کم (خبریّه) کَأیٍّ (کأیّن) کذا به ۳ نحوه استعمال می شود ‹کذا / کذاکذا / کذاوکذا›

- کم ← یرید بها الافتخار والتکثیر
- کَأیٍّ، کأیّن ← یکنی بهما عن العدد
- کذا ← یکنّی به عن العدد و غیره
- بجز بِضْع وبضعة ونَیِّف وفُلان و فُلانة ← یجریان مجری العلم؛ قد یُسکّن (نَیِّف)

کیتَ ذیتَ ۲ نحوه استعمال می شود ‹کیت کیت ذیت ذیت / کیت و کیت ذیت و ذیت› ← یکنی بهما عن القول أو الفعل

۷– اسم فعل ما ناب عن الفعل، معنی و عملاً ۲ قسم

- ۱– لا نظیر له فی اوزان الافعال
- ۲– له نظیر من وزن الافعال لکن یقبل بعض خواص الاسم

■ یقال له: الاسم من جهه ‹عدم تصرفه تصرف الافعال / قبوله بعض خواص الاسما›؛ الفعل من جهة المعنی و العمل

یُقسم من حیث المعنی الی ثلاثه:

الماضی: هیهاتَ شتّانَ فاعل مثنی است و یقع بعده ‹اما بلا فصل / او مع فصل ما / او مع فصل ما بین›

- هیهاتَ ← بَعُدَ
- سُرعان وُشکان ← أسرعَ
- بطآن ← أبطأ

المضارع: آه أوْهْ أوّه أفّ بَجَلْ قَدْ قَطْ (وکثیراً مایزاد علیه فاء للزّینه ویقال فقط)

- آه أوْهْ أوّه ← أتوجّعُ
- أفّ ← أتضجّرُ
- بَجَلْ قَدْ قَطْ ← یکفی
- بَخْ بَخٍّ بَهْ ← أمدح اوأتعجّبُ
- زِه ← استحسن
- وا واهاً وَیْ وَیْكَ ← أتلهّفُ

الأمر: إلیک علیک أمامک آمین رُوَیْدَ صَهْ مَهْ عندک دونک لدیک ها هاک بَلْهَ حَیَّ حَیَّهَلْ حَیَّهلا هَیا هَیاهیا هَیْتَ هَلُمَّ

- إلیک ← غُدّیَ بـ عَنْ : ابْتَعِدْ
- علیک ← غُدّیَ بنفسه : خُذْ؛ الْزَمْ
- أمامک ← إحْذَرْ
- آمین ← استجب
- رُوَیْدَ ← أمْهِلْ (قد تلحقه کاف الخطاب)
- صَهْ ← اُسکُتْ
- مَهْ ← اُکفُفْ
- صَهْ مَهْ ← قد یلحقهما توین التنکیر
- عندک دونک لدیک ها هاک ← خُذْ
- بَلْهَ ← دَعْ واترُکْ
- حَیَّ حَیَّهَلْ حَیَّهلا ← أقبِل و عَجِّل (قد یجزأ منوّناً)
- هَیا هَیاهیا هَیْتَ ← أسرعْ
- هَلُمَّ ← لازم؛ متعدی: أحضِرْ و قد یصرف

بقیه اسم فعل أمر: إیهِ (إمْضِ فی حدیثك اوفعلك) أَرَأَیْتَكَ (أَخْبِرنی) وراءك (تأخَّر) مکانك (أثْبُتْ) و... وزن فَعالِ: من اکثر الأفعال الثلاثیّه نَزالِ ← اِنْزِلْ / من مزید الثلاثی شاذاً دَراكِ ← أَدْرِكْ

تنبیهان: ١- ما اخْتُتِم بکافِ الخطاب من أسماء الافعال یتبدّلُ فیه حرفُ الخطاب بِتَبَدُّل المُخاطب الیك الیکما الیکم... علیك علیکما علیکم

٢- عد بعضُهم من أسماء الافعال نحو تعالَ هاتِ هاءِ هاءَ هَیِّ و کلها أفعالٌ غیرُ متصرّفة بناءً علی ما اخْتـرناه من تعریفهما

٨- مرکب مزجیّ

- ان کان عدداً (١١-١٩)
  - جزءِ اوّل ← مبنی بر فتح إلاّ در ٢ مورد
    - إحدی عَشْرَة، حادی عَشَرَ، ثانی عَشَرَ ← مبنی بر سکون
    - إثنا عَشَرَ و إثنَتا عَشَرَة ← **اعراب المثنی**
  - جزءِ دوّم ← مبنی بر فتح
- ان کان غیر عدداً
  - جزءِ اول ← یلفظ علی مارکّب علیه
  - جزءِ ثانی
    - اگر وَیْه باشد ← **یُبنی علی الکسر** سیبوَیْه
    - اگر وَیْه نباشد ← **اعراب غیر منصرف** بعلَبَك

٩- اسم لای نفی جنس: اذا وقعت نکرةٌ مفردةٌ (← غیر مضاف) بعد لا التی لنفی الجنس بنیت علی الفتح لارجلَ فی الدار

١٠-منادی

- مفرد معرفه
- نکره مقصودة

← یُبْنی علی الضّم أو مایقومُ مقامه یازیدُ، یا شُرطِیُّ، یارجلانِ...

١١- حکایهُ الأصوات: مبنیٌّ علی ما یُصاتُ به قاقِ، غاقِ، خازِ بازِ

← ویلحق به اسمُ الصّوت (و هومایصوتُ به الانسان للخطاب مع غیر العاقل...) هَلا هَلا

١٢- ما یُبْنی لعدم الترکیب: بُنی علی السکون زَیْدْ، بَکرْ، خالِدْ،...

١٣- متفرقات

- کلُّ عَلَمٍ علی فَعالِ مبنی بر کسر قَطامِ، حَذامِ
- قَبْلُ بَعْدُ حَسْبُ غَیْرُ أَوَّلُ مبنی بر ضم (إذا قُطِعَتْ عن الإضافه و نُوِیَ معنی المضافِ الیه) {للّه الأمرُ من قبلُ}

١٤- ضمیر مایُری من الحرکة فی هاء الضمیر وغیره لیس باعراب

عدد

◆ عدد

- **اصلی**
  - **مفرد:** واحد الی عَشَرَة و کذا المِائة و الألف
  - **مرکب:** أَحَدَ عَشَرَ الی تِسعة عشر
  - **عقد:** عشرون ـ ثلاثون .... تسعین
  - **معطوف:** واحد و عشرین الی تسعة و تسعین
- **ترتیبی**
  - **مفرد:** اول الی عاشر وکذا المِائة والالف
  - **مرکب:** حادی عشر الی تاسع عشر
  - **عقد:** عشرون ـ ثلاثون .... تسعین
  - **معطوف:** حادی و عشرین الی تاسع و عشرین

◆ احکام معدود در عدد اصلی

- **ذُکِر المعدود بعد العدد** (تمیز (نکره))
  - **۱-اعراب**
    - ۳-۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ (ومثناها وجمعهما) ← **مجرور** ثلاثة رجالٍ
    - **غیرها** ← **منصوب** أَحَدَعَشَرَکوکباً
  - **۲- إفراد وجمع**
    - ۳-۱۰ **یُجْمَعُ** مگر اینکه معدود ۱۰۰ باشد ثَلاث نساءٍ
    - غیرها **یُفْرَدُ** إثنتا عَشَرَة عَیْناً
  - **۳-تذکیر و تأنیث**
    - **مفرد** ← **بالعکس**
    - **مرکب**
      - ۱۱و۱۲ ← هر دو جزء موافقت می کنند أحَدَ عَشرَ کوکباً
      - غیرهما ← الاول یخالف والثانی یوافق ثلاثة عَشَرَ رَجُلاً
    - عقد و ۱۰۰و۱۰۰۰ومثنّاهما وجمعهما ← کان علی حال واحد أَلف رجلٍ أو امرئةٍ
    - معطوف ← الاول یخالف والثانی حکمه حکم العقود تسع و تِسعون نَعْجَةً

نکته
(۱و۲ معدود ندارد)
الرجل الواحد
المرأتان الاثنتان

- **ذکر المعدودُقبل العدد** (موصوف)
  - **در اعراب و در افراد و تثنیه وجمع** ← توافقا رجلٌ واحدٌ
  - **در تذکیر و تأنیث** ← احکام بالا الادلةُ الاربعةُ
  - **درتعریف وتنکیر** ← توافقا الصلواتُ الخمسُ

◆ احکام معدود در عدد ترتیبی

- **ذُکر المعدود قبل العدد** ← توافقا فی الجهات الثلاث إلاّ عقود و ۱۰۰و۱۰۰۰ (ومثناهما وجمعهما) در تانیث وتذکیر
  - قرأتُ الدرسَ الاوّلَ
  - السَّنَةُ الالفُ
- **ذکر المعدودُ بعد العدد**
  - **اعراب**
    - **اذا کان العدد مفرداً** ← جرَّ المعدودُ باضافة العدد الیه أوّلُ القومِ
    - **إذا کان مرکّباً او عقداً او معطوفاً** ← جُرَّ المعدودُ بِمِنْ الخامِسَ عَشَرَمِنَ الرّجالِ
  - **افراد وجمع** ← **دائماً جمع یا اسم جمع** عاشِرُالرّجال
  - **تذکیر و تأنیث** ← **توافقا** التاسعة عَشَرَةَ من النّساء

□ قد یُقال ثالثُ ثَلاثَة مثلاً أی أحَدُ الثّلاثَة

نکات بحث عدد

۱- واحد / واحدة ← تُستعملان مفرداً و معطوفاً رجل واحد - واحد وعشرون

أحد ــ تستعمل مركباً أَحَدَ عَشَرَ

إحدى ــ تستعمل مركباً و معطوفاً: إحدى عَشَرَةَ / إحدى وعِشرون

۲- إذاكان المعدودُ
- مونثاً معنويّاً نحودار
- ممّا يجوزفيه التذكير والتأنيث نحو طريق

← جاز فی عدده وجهان ثلاثُ أو ثلاثةُ أدْوُرٍ أو طُرُقٍ

۳- با وجود ۲ معدود
- إذا كان العددُ مفرداً ← طابق اسبقهما فی التذکیرو التأنیث ثلاثةُ رجالٍ و نِساء
- اذا كان العدد مركباً اگر بین دو معدود أفضلیت وجود
  - داشت ← طابق أفضلهما خَمْسَ عَشَرَةَ جَمَلاً وجاريَةً
  - نداشت ← طابق أسبقهما خَمْسَ عَشَرَةَ ناقَةً و جملاً

۴- إذا كان المعدود اسم جمعٍ أو اسم جنسٍ ← كَثُرَ جَرُّه بمِنْ {فَخُذْ أربَعَةً من الطَّيْر}

۵- بِضْعٌ و بِضْعَة: لِمٰا بين الثلاثة والتسعة و حكمهماحكم تلك الاعداد فی الافراد و التركيب و العطف بضعةٌ وعشرونَ رجلاً

۶- نَيِّفٌ(وقد يقال نَيْف): لما بين عَقْدَين ولاتُستعمل الا بعد عقد أو المائة أوالالف عِشرون و نَيِّفٌ

۷- شین در
- عشر
  - در مفرد : ساکن عَشْر نساءٍ
  - در مرکب: مفتوحه أَحَدَ عَشَرَ كوكباً
- عشرة
  - در مفرد: مفتوحه عَشَرَة رجالٍ
  - در مرکب : جائز الوجهين ثَلاثَ عَشْرَةَ نساءٍ

۸- فی سَرْد الأعداد تُقَدَّمُ الالوفُ على المئات و المِئاتُ على الاحاد والاحاد على العَشَرات ثلاثةُ الافٍ و خَمسُمِائةٍ وأربع وثمانونَ إمرأةً

۹- إذا أردتَ تعريف العدد بـ ال
- فالمفرد: تُعَرَّفُ
  - نفسه العشرة دراهم
  - أو مميِّزه عشرة الدراهم
- والمركب: يُعَرَّفُ جزءُهُ الاول الأئمة الاثنى عَشَر
- والمعطوف: يَعَرَّف جزءاه الخمسة والعشرين جزءاً

ص ٢٨٦

الكتابة

- **كلمه**
  - **متصل می شود به**
    - **ما بعدش** اگرال،باء،تاء،کاف،لام،فاء،سین(من الحروف المعانی)وأحرف مضارعه غیر همزه باشد الکتاب،بالله ...
    - **لا الواقعه بعدها** اگر أن مصدریه باشد.{أمر ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه} بخلاف
      - أن مخفّفه {و حسبوا أن لا تکونُ فتنةٌ} ٧١ مائده
      - أن تفسیریه {...أن لا اله الاّ انت} ٧٨ انبیاء
    - **ما اُضیف الیها** اگر إذ باشد. یَوْمَئِذٍ
    - **ما قبلها** اگر ضمائر متصله ، نون تأکید ،یاء نسب ،هاءسکت،ما حرفیه باشد . شیعیّ،کتابِیَه...
    - **مِنْ و فی ، عن** اگر(ما ، من)اسمیه باشد. مِمّا، فیما،عَمّا...
  - **منفصل می شود** ← فی سوی ما مرّ تکتب کل کلمه منفصله عمّا سواها

- **مشدّد:** اذا کان المدغم و المدغم فیه فی
  - کلمة واحدة ← یکتب حرفاً و احداً شَدَّ
  - کلمتین ← یکتب بصورة حرفین اللّحم واستثنی موارد معدودة: الّذی،الّذین،الّتی،مِمَّ،أمّا،اَلاّ،أمَّن و نحوها

- **تاء تأنیث**
  - اذا کانت زائدة ← اذا لَحِقَت آخِرَ
    - الفعل
    - جمع مؤنث
      - ← تکتب بصورة ت ویقال لها **المبسوطة** ضَرَبَتْ،معلّمات
    - الاسم المفرد
    - الجمع المکسر
      - ← تکتب بصورة الهاء المنقوطه«ة» ویقال لها **المربوطة** عالِمَة،قُضاة
  - اذا کانت اصلیّه أو بمنزلة الأصلی ← تکتب مبسوطة و یقال لها **المجرّدة** وَقت،أُخت

- **الألف الواقعةُ فی آخر**
  - الفعل
  - الاسم
    - المعرب
      - ← تکتب بصورة الیاء رَحیٰ،یَرْضی إلاّ إذا کانت
        - قبلها یاءٌ دنیا
        - ثالثةٌ منقلبةٌ عن الواو غَزا ، دعا
    - المبنی
  - الحرف
    - ← تکتب بصورة الألف هذا،ما إلاّ فی نحو متی ،لدی،أنیّ،بلی،علی ،حتّی،إلی

□ گاهی الف صلاة وزکاة وحیاة ومشکاة و ربا بصورت واو نوشته می شود

□ الف کلمهٔ «هیٰهنا» بصورت یاءِ کوچک نوشته می شود و جائز است آنرا حذف کنیم

ص ٢٨٨

◆الهمزة

- **المبدوّ بها** ← تكتت بصورة الالف إصبع ،لأنّ......نعم شاعَ كتابة لئلّا ولَئِن وحينئذٍ بصورة الياء لكثرة الاستعمال
- **المتوسّطه**
  - **اگر متحرک باشد** ← تكتب بحرف حركتها سَأَلَ،سَئِمَ.... إلاّ در٢حالت
    - ـُ ءَ
    - ـِ ءَ
    - ← فتكتب بحرف حركة ما قبلها مُؤَنث سُؤال ذِئاب
  - **اگر ساكن باشد** ← تكتب بحرف حركة ما قبلها بَأْس ،بِئْسَ... إلاّ همزه وصل +ءْ ← بافرض خوانده شدن همزهٔ وصل نوشته می شود **يا رجلُ ائْذَنْ**
- **المتطرّفه**
  - **ان تحرک ما قبلها** ← تكتب بحرف حركة ما قبلها قَرَأَ، بَرِئَ، رَدَأَهُ
  - **ان سكن ما قبلها**
    - ان لم يلحقها شيءُ ← تكتب بصورة الهمزة جُزْء
    - ان لحقتها
      - **علامة التأنيث**
        - إن كان ما قبلها صحيحاً ساكناً ← كُتبت بصورة الألف **نَشْأَة**
        - ان كان ما قبلها ليناً او مدّاً ← كُتبت
          - بعد الياء ← بصورة الياء خَطِيئَة
          - بعد الألف والواو ← بصورة الهمزة جاءَتْ
      - **ضمير**
        - غيرياء ← كتبت بحرف حركة نفسها الا اذا تحرّكت بالفتح فتكتب بالهمزه جاءك
        - ياء ← كتبت بصورة الهمزه أو الياء ← رداءى و (بهتر) ردائى ـ الجُزءىَ و (بهتر) الجُزئىَ
      - **ياء النسب** ← كتبت بصورة الهمزه أو الياء ← رداءى و (بهتر) ردائى ـ الجُزءىَ و (بهتر) الجُزئىَ
      - **ما اوجب فتحها** ← تكتب بالهمزة جزءَين
        - ← إلاّ إذا أضيف المثنّى و حذف منه النونُ فتكتب الهمزةُ إذاً بحرف حركة نفسها أي بالألف حتماً نحو: (جزأى الجملة)

تنبيه: للقرآن الكريم كتابَةٌ خاصَّةٌ بالنسبَةِ الى بعض الحروف و الكلمات فليُراجعِ الطالبُ مَواضِعَها

ص ۲۸۹

فیما یکتب ولایُقرَأ

● الف در ۵ موضع

۱- بعد واو الجمع المتطرفة فی الفعل (عَلِمُوا)

۲- بعدتنوین الفتح فی غیر المقصور والممدود والمؤنث بالتّاء — رَجُلاً بخلاف فتیً کساءً غرفَةً

۳- مکان همزة الوصل بعد سقوطها فی أثناءِ الکلام (یا عبدَالله)

٤- عند التقاءِ الساکنین (کتابَا الأُستاذ)

۵- فی مِائَةً و مِائتان

● واو در ۵ موضع

۱- فی «عَمْرو» در ۲ حالت جرّ و رفع

۲- عند التقاءِ الساکنین (معلّمُو الأخوات)

۳- فی«اُولُو» و«اُولات» بمعنی صاحبونَ و صاحبات

٤- فی بعض أسماءِ الاشارة أُولی أولاء أولئِك أُولِلك

۵- فی بعض الموصولات اَلأُولی اَلأولاء

● یاء در ۱ موضع عند التقاءِ الساکنین (ناصِرِی الاسلام)

فیما یُقرأ ولا یُکتب

◆ الف در ۴ موضع

۱-بعد همزة مکتوبة بصورة الألف سَآمَة

۲- فی اسم الجلاله و هوالله ٖو کذلک فی رَحمٰن و اِلٰه

۳- فی بعض أسماءالإشارة هٰذا هٰذان هٰذَیْن هٰؤُلاء

٤- فی کلمات متفرّقة هٰکذا،لٰکن ،لٰکنّ،ابرٰهیم، اسمٰعیل ،إسحٰق، هٰرون، سُلیمٰن،مَلٰئِکة، سَمٰوات، ثلٰث، ثلٰثین در غیر ۳ کلمه اول نوشتنش نیکو است

◆ واو در ۲ مورد

۱- بعد همزة مکتوبة بصورة الواو رُؤُس وقدلایُراعی هذا الاصل وُیکتب رؤوس و نحوُه

۲-بعد واو مضمومة مسبوقة بالف داود،طاوُس

◆ مُدْغَمْ: إذاکانِ المدغم والمدغم فیه فی
- کلمة واحدة شَدَّ
- کلمتین لکن المدغمُ لاماً واقعاًبینَ لامَین لِلَّحم

فیمالایُقرَأولایُکْتَبْ

● همزه

قطع مِن اسْم الجلاله(الله)

وصل در ۵ موضع

۱- مِن«بسم الله الرحمن الرحیم» لکثرةِ استعمالها

۲- مِن«اِبْن» إذا وَقَعَ بینَ عَلَمین ولَمْ یقع اوّلَ السَّطْر عَلیٌ بن ابیطالب (علیه السلام)

۳- مِن «اَل» إذا وقع بعد اللاّم {لِلرِّجال} {لَلدّار}

۴- فیما اذاوَقَعَتْ بعد همزةٍ {اَسْتَغْفرتَ}اگرهمزه وصل مفتوح باشد قلب به الف نیز جائز است{آللّه اَذِنَ لکم}

۵- فی الامر إذاکانت بعد الواو أو الفاء و قبل الهمزه (وأذَنْ لی) و (فأتِنی)

● الفِ مای استفهامیه إذا وقعت بعد حرف الجر {عمَّ یتساءلون}

ص ۲۹۲

◆ التقاء ساكنين

- **يجوز** در ٤ موضع
  - ١- فى الوقف على كلمةٍ ما قبل آخرِها ساكنٌ {كُلّ نفسٍ ذائقةُ الْمَوْتْ}
  - ٢- فيما بُنِىَ لعدمِ التركيب و ما قبل آخره ساكن زَيْدْ،بَكْرْ
  - ٣- فى لام أل مع همزته المقلوب ألفاً بعدَ همزة الاستفهام آلله،آلحسن
  - ٤- فيما كان
    - ١-أولُ الساكنَين حرفَ لينٍ
    - ٢- والثانى مُدغماً
    - ٣- و هما فى كلمةٍ واحدة
    - ضَآلّين،دَآبّة
- **يمتنع** در غير موارد فوق كه ۶ موضع مى باشد
  - ١- فيما كانَ أوّلُ الساكنَين حرف علّه و هما فى كلمةٍ واحدة ــ **تُحذَفُ حرفُ العلّة** قُوْل ــ قُلْ
  - ٢- فيما كان أوّلُ الساكنَين حرفَ علّه و هما فى كلمتين
    - حرف علّه لين است ــ **يُحرّك** بحركةٍ تجانسه إخْشَيِ الله
    - حرف علّه مد است ــ **يُحذَف لفظاً** أُدعُوْاالنّاس
  - ٣-فيما كان اوّلُ السّاكنَين نونُ مِن
    - مع لام ال ــ **يفتح** {مِنَ المومنين رجال}
    - مع غيرها ــ **يُكسر**
  - ۴- فيما كان اول الساكنَين
    - ذال مُذ
    - ميم ضمير الجمع
    - ــ **يُضَمّ** لا اقولُ كذا مُذُ اليوم {أنتُمُ الفُقَراءُ الى الله}
  - ۵- فيما كان السّاكنان مِثلَين و قدسُكّنَ الاوّلُ للادغام ــ **فيُحَرّكُ الثانى** باحدَى الحركات على مامَرّ فى باب المضاعف(لِيَمُدُّ)
  - ۶- فيما كان اوّلُ الساكنَين غيرَ مامَرّ ــ **يُكْسَرُ** {لِمَنِ المُلْكُ}

ص ۲۹۴

◆ وقف

- **باسكان:** إمّا
  - باسقاط الحركة(هواكثر وجوه الوقف) جارٍ فى جميع الكلمات إلاّ المنّون المنصوب جاءَ زَيْدْ
  - بنقل الحركة الى ما قبلها(هو قليل) يشترط فيه أن يكونَ ما قبل الآخر صحيحاً ساكناً (هذابَكُرْ)
    - □يختص بالكسرة والضّمه
- **بالإشمام:**(هو تصويرُ الفم عند حذفِ الضَّمَّة بالصُّورة التى كانت تعرضُهُ عند التلفظ بها) □يختص بالمضمه
- **بالتضعيف:**(هو أن يُكَرَّر الحرفُ الآخر بعدَ حذفِ حركته) يشترط فيه أن لايكونَ
  - همزةً
  - حرفَ علّةٍ
  - هذا جعفرّ
- **بالابدال:** در ٣ موضع
  - ١- ابدالُ تنوين المنوَّن المفتوح ألفاً
  - ٢- ابدالُ نونِ (اذن / التاكيد الخفيفة المفتوح ما قبلها) (يا زيدُ اِضْرِبَا)
  - ٣- ابدال تاء التانيث المربوطه هاءً
- **بالحذف:** يكون فى ياء المتكم اذا كانت
  - ساكنة
  - مُلْحَقَه
    - بالفعل {فيقولُ ربّى أكْرَمَنِ..} ١۵ الفجر
    - بالاسم { فذكر بالقرآن من يخافُ وعيدِ} ۴۵ ق
- **الحاق هاءسكت در هنگام وقف** (ص ۲۱۵)
  - **لازم:** فيما بقى على حرفٍ واحد قِهْ
  - **جائز:** فى
    - ١- ماحُذفَ منه بعضُ حروفه و بقِىَ على اكثر من حرفٍ (لَم يَدْعُهْ)
    - ٢- ما كان حرفاً واحد متصلاً بغيره بحيث صار كجزءٍ منه (لِمَهْ،كتابِيَه)
    - ٣- ما لولاه لا لتقى الساكنان (اِنّه، كيفه)

همزه

وصل در ٤موضع

- ۱- **۱۰ أسم**: إبن،إبْنَة،إبْنُم،إسْم،إسْت،إمْرأة،إمْرُؤ،إثنان،إثْنَتان،أيمُنُ الله و فى مثنياتِ السّبعةِ الأول من هذه الاسماء.
- ۲- **مزيد فيه**
  - **ثلاثی**
    - دائماً در ۹ باب: افتعال،انفعال، افعلال،استفعال، افعيلال،افعنلال،افعنلاء،إفعوّال، إفعيعال
    - گاهی در ۲ باب: تفعل و تفاعل
  - **رباعی** — در ۲ باب: افعنلال،افعلّال
- ۳- **أمر مخاطب مطلقاً** (إذا كان ما بعدَ حرفِ المضارَعَةِمن مضارِعِهِ ساكناً)إلا الأمر من باب الإفعال
- ٤- **در «أل»** ويلحقُ به الّذى والّتى و فُرُوعُهما و فى حكمه أم على لغةِ طَيّئ

در أثناء كلام تلفظ نمى شود إلاّ:
- فى الضرورة
- فيما يُوجبُ حَذْفُهُ اللّبسَ

حركت همزهٔ وصل

- در أل و أيمن: مفتوح
- فيما بعد ساكنه ضمّة اصليّةٌ: مضموم (أُقْتُل و فى حكمه أُغْزى)
- در مابقى: مكسور

قطع در۷ موضع

- ۱-الهمزة الأصليّة: أذن،سال...
- ۲-الزائدة فى المضارع ـ الصيغة۱۳-أَضْرِبُ
- ۳-الزائدة فى باب إفعال
- ۴-الزائدة فى الجموع: أَغْلِمَة،أَشْهُر...
- ۵-الزائدة فى الأسماء الجوامد(غير از ۱۰ إسم بالا): إصْبَع،أرنَب
- ۶- الزائدة فى أفعل التفضيل، والصفة المشبّهة
- ۷-الزائدة فى آخر الكلمة: حمراء، صحراء...

حروف ابدال: هـ د ا ت م و ط ي ا ص

ابدال
- اعم است از قلب
- اخص است از تعویض

هـ
- **ت** مربوطه در هنگام وقف بدل می شود به ← هـ

د
- ازْدَجَرَ... **ت** در باب افتعال هنگامیکه قاعدهٔ ۲ خصوصی افتعال پیاده شود ← د

ا
- قائل ،بائع — **واو ،یاء** قاعدهٔ ۱ خصوصی اسم ← ا
- ماء — **هاء** سماعاً(ماه ← ماءٍ) ← ا

ت
- إتّحد — **واو،یاء** — قاعدهٔ۳ خصوصی افتعال ← ت
- وَقْوی تَقْوی — **واو،یاء** — کلماتٍ أخری سماعیّه ← ت

م
- **واو** (فَوَه ← فَمْ) ← م
- **لام** (علی لغةٍ) أل ← أم ← م

و
- ضُورِبَ — **الف** — قاعدهٔ ۹ ← و
- یُوسِرُ — **یاء** — قاعدهٔ ۷ ← و
- أومِنَ — **همزه** — تخفیف ← و

ط
- إصطبر — **ت** - قاعده ۱ خصوصی افتعال ← ط

ي
- مُصَیْبِیح — **الف** — قاعدهٔ۹ ← ي
- قیل — **واو** — قاعدهٔ ۶،۵،٤ ← ي
- إیت — **همزه** — تخفیف ← ي
- تَظَنّی — **لام الفعل** — قاعدهٔ ۳ خصوصی تفعّل ← ي

ا
- دعا — **واو و یاء** قاعده۸ ← ا
- آدم — **همزه** تخفیف ← ا

ص
- **س** - إذا کان بعدها - ولو بالفصل القلیل خ غ ط ق — جائز ← ص

سَلَخَ ← صَلَخَ　　أَسْبَغَ ← أَصْبَغَ
یَبْسُطُ ← یَبْصُطُ　　سَقَر ← صَقَر

(ترجمه:آرام گذاردم کامرا)

شناخت حروف زائده در

- **اسم مجرد و فعل:** آسان است چون اوزان آن معین است
- **اسم مزید فیه:** مشکل است ← يُعْرَفُ الزائدُ
  - **إن وجد الاشتقاق** ← بالاشتقاق
    - ان رجعت الكلمة الى اشتقاقين أو اكثر
      - اگر یکی اظهر باشد ← رُجّح الأظهر
      - اگر مساوی باشند ← احتمل الجميع
    - وإلا ← فهذا
  - **ان فقد الاشتقاق**
    - ان تكن بعض الزوائد موجودا فی موضعها الذی تغلب زيادتها فيه ← فبوجودها
    - ان لم تكن ← فبخروجها عن ابنية الاصول

سألتمونيها (رمز حروف زائده)

- **سين:** تطرد زيادتها فی باب الاستفعال
- **الهمزه:** تغلب زيادتها فی موضعين
  - ١- اول الكلمه اذا كان بعدها ثلاثة اصول ← او اكثر اذا كان جارياً على الفعل(احرنجام)
  - ٢- فی آخر الكلمه بشرط أن تقع بعد ألف زائدة قبلها ثلاثة اصولٍ فصاعداً
- **اللام:** زائدة فی بعض أسما الاشارة ذلك تلك هنالك أولالك
- **التاء:** تطّردُ زيادته
  - أولاً ← فی باب التفعيل
  - وسطاً ← فی الافتعال
  - آخراً ← فی المونث والجمع
- **الميم:** يغلب زيادته اول الكلمة إذا كان بعدها ثلاثة أصول ← أواكثر إذاكان جارياً على الفعل مُدَحْرِج
- **الواو:** يطّردُ زيادتهُ فی غير الاول مع ثلاثة اصولٍ فصاعداً
- **النون:**
  - يطرد زيادته فی بابی الانفعال والافعنلال و نحوهما
  - يغلب زيادته فی موضعين
    - ١- فيما إذا وقع آخر الكلمة بعد الف زائدة قبلهما ثلاثة اصول فصاعداً
    - ٢- مااذا وَقَعَتْ ثالثة ساكنة بعدها حرفان أواكثر (قَلَنْسُوَة)
- **الياء:** يغلب زيادته إذاكان مع ثلاثة اصولٍ فصاعداً.(يَلْمَعْ)
- **الهاء:** زيدت
  - فی جمع أُمّ ← أُمّهات
  - فی باب إرَاقَة(أهراق يُهريقُ إهراقة)
  - فی الوقف (سَكْتُ)
- **الالف:** يطّرد زيادته فی غير الاول مع ثلاثة اصولٍ فصاعداً

إلحاق

◆ با زياد كردن يك حرف يا دو حرف ملحق مى كنيم
- فعل: ثلاثى را به رباعى (لِيَشمُل المُلحَق حكم الملحق به مِن كيفيّةِ تصريف الماضى و المضارع و الأمر و اسمَى الفاعل و المفعول و المصدر و غيره)
- اسم:
  - ثلاثى را به
    - رباعى (ليشمل الملحق حكم المَلحق به من التصغير و التِكسير و غيرهما.)
    - خماسى — للماثلة فقط
  - رباعى را به خماسى — للماثلة فقط

◆ للالحاق ثلاثه احكام
- ١- تكون الزياده للالحاق إذ ا لم تكن تلك الزياده فى ذلك الموضع مطّرده لافاده معنى ← فلا تكون للالحاق
  - زياده الهمزه فى أفعل التفضيل
  - زيادة الميم فى الصدر و أسماء الزمان و المكان والالة.
- ٢- حق الالحاق أن يكون بالمجرد نعم يجوز الالحاق بالمزيد فيه ايضاً بشرط أن يزاد فى الملحق مازيد فى المزيد
- ٣- الملحق لا يَدْخُلُه
  - الادغام ← قُمُد ملحق نيست.
  - الاعلال ← (مگر در آخر ملحق مثل قلسى)
  - لانكسار الوزن معهما الموجب لزوال الغرض.

تنبيه: لا يلزم أن يكون لاصل الملحَق معنىً كمالا معنى لِ
- كَكَبَ فى كَوْكَب
- زَنَبَ فى زَيْنَب

تتمّه: لا يكون فى اصول الرباعى و الخماسى تضعيفٌ لثقلهما و ثقل التضعيف إلّا اذا فَصل بينهما حرفٌ اصلىٌّ

إذا التقى مثلان فى رباعى او خماسى أحدهما زائدة لا محالة ثم ←
- ان عَرَضَهُما الادغام ← لم يكن الزائد للالحاق — نحو قِنَّبْ
- اِنْ لَم يَعْرِض الادغام ← الزائد للالحاق — نحو مَهْدَدْ

نكته: أنّ الملحَق قد يُلحَقُ ثانياً فإنّ شَيْطَنَ أصلُهُ شَطَنَ أُدخلَ فيه الياءُ الحاقاً بِدَحْرَجَ ثمّ الحقَ شَيْطَنَ بِتَدَحْرَجَ كمامرَّ.

أَللّهم أسْعِدْنى بِتَقْواكَ
و لا تُشْقِنى بمَعْصِيَتِكَ

«فهرست»

مثال واوی (وَعَدَ یَعِدُ) هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم	امر مجهول	امر بانون ثقیلة	امر بانون خفیفة	اسم فاعل	اسم مفعول	مزید / ماضی باب افتعال
غائب مذکر	مفرد	۱ - وَعَدَ	وُعِدَ	یَوْعِدُ (خصوصی مثال ۲) ← یَعِدُ	یُوْعَدُ	لِیَعِدْ	لِیُوْعَدْ	لِیَعِدَنَّ	لِیَعِدَنْ	وَاعِدٌ	مَوْعُودٌ	اِوْتَعَدَ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدَ
	مثنی	۲ - وَعَدَا	وُعِدَا	یَوْعِدَانِ (خصوصی مثال ۲) ← یَعِدَانِ	یُوْعَدَانِ	لِیَعِدَا	لِیُوْعَدَا	لِیَعِدَانِّ	—	وَاعِدَانِ	مَوْعُودَانِ	اِوْتَعَدَا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدَا
	جمع	۳ - وَعَدُوا	وُعِدُوا	یَوْعِدُونَ (خصوصی مثال ۲) ← یَعِدُونَ	یُوْعَدُونَ	لِیَعِدُوا	لِیُوْعَدُوا	لِیَعِدُنَّ	لِیَعِدُنْ	وَاعِدُونَ	مَوْعُودُونَ	اِوْتَعَدُوا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدُوا
غائب مؤنث	مفرد	۴ - وَعَدَتْ	وُعِدَتْ	تَوْعِدُ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدُ	تُوْعَدُ	لِتَعِدْ	لِتُوْعَدْ	لِتَعِدَنَّ	لِتَعِدَنْ	وَاعِدَةٌ	مَوْعُودَةٌ	اِوْتَعَدَتْ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدَتْ
	مثنی	۵ - وَعَدَتَا	وُعِدَتَا	تَوْعِدَانِ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدَانِ	تُوْعَدَانِ	لِتَعِدَا	لِتُوْعَدَا	لِتَعِدَانِّ	—	وَاعِدَتَانِ	مَوْعُودَتَانِ	اِوْتَعَدَتَا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدَتَا
	جمع	۶ - وَعَدْنَ	وُعِدْنَ	یَوْعِدْنَ (خصوصی مثال ۲) ← یَعِدْنَ	یُوْعَدْنَ	لِیَعِدْنَ	لِیُوْعَدْنَ	لِیَعِدْنَانِّ	—	وَاعِدَاتٌ	مَوْعُودَاتٌ	اِوْتَعَدْنَ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - وَعَدْتَ	وُعِدْتَ	تَوْعِدُ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدُ	تُوْعَدُ	عِدْ	لِتُوْعَدْ	عِدَنَّ	عِدَنْ	وَاعِدٌ	مَوْعُودٌ	اِوْتَعَدْتَ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتَ
	مثنی	۸ - وَعَدْتُمَا	وُعِدْتُمَا	تَوْعِدَانِ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدَانِ	تُوْعَدَانِ	عِدَا	لِتُوْعَدَا	عِدَانِّ	—	وَاعِدَانِ	مَوْعُودَانِ	اِوْتَعَدْتُمَا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتُمَا
	جمع	۹ - وَعَدْتُمْ	وُعِدْتُمْ	تَوْعِدُونَ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدُونَ	تُوْعَدُونَ	عِدُوا	لِتُوْعَدُوا	عِدُنَّ	عِدُنْ	وَاعِدُونَ	مَوْعُودُونَ	اِوْتَعَدْتُمْ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتُمْ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - وَعَدْتِ	وُعِدْتِ	تَوْعِدِینَ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدِینَ	تُوْعَدِینَ	عِدِي	لِتُوْعَدِي	عِدِنَّ	عِدِنْ	وَاعِدَةٌ	مَوْعُودَةٌ	اِوْتَعَدْتِ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتِ
	مثنی	۱۱ - وَعَدْتُمَا	وُعِدْتُمَا	تَوْعِدَانِ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدَانِ	تُوْعَدَانِ	عِدَا	لِتُوْعَدَا	عِدَانِّ	—	وَاعِدَتَانِ	مَوْعُودَتَانِ	اِوْتَعَدْتُمَا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتُمَا
	جمع	۱۲ - وَعَدْتُنَّ	وُعِدْتُنَّ	تَوْعِدْنَ (خصوصی مثال ۲) ← تَعِدْنَ	تُوْعَدْنَ	عِدْنَ	لِتُوْعَدْنَ	عِدْنَانِّ	—	وَاعِدَاتٌ	مَوْعُودَاتٌ	اِوْتَعَدْتُنَّ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتُنَّ
متکلم	وحده	۱۳ - وَعَدْتُ	وُعِدْتُ	أَوْعِدُ (خصوصی مثال ۲) ← أَعِدُ	أُوْعَدُ	لِأَعِدْ	لِأُوْعَدْ	لِأَعِدَنَّ	لِأَعِدَنْ	وَاعِدٌ، وَاعِدَةٌ	مَوْعُودٌ، مَوْعُودَةٌ	اِوْتَعَدْتُ (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْتُ
	مع الغیر	۱۴ - وَعَدْنَا	وُعِدْنَا	نَوْعِدُ (خصوصی مثال ۲) ← نَعِدُ	نُوْعَدُ	لِنَعِدْ	لِنُوْعَدْ	لِنَعِدَنَّ	لِنَعِدَنْ	وَاعِدُونَ، وَاعِدَاتٌ، وَاعِدَانِ، وَاعِدَتَانِ	مَوْعُودُونَ، مَوْعُودَاتٌ، مَوْعُودَانِ، مَوْعُودَتَانِ	اِوْتَعَدْنَا (افتعال ۳) ← اِتَّعَدْنَا
ترجمه صیغه ۱۴		وعده دادیم	وعده داده شدیم	وعده می‌دهیم	وعده داده می‌شویم	باید وعده دهیم	باید وعده داده شویم	البته البته باید وعده دهیم	البته باید وعده دهیم	وعده دهندگان	وعده داده‌شدگان	قبول وعده کردیم

أجوف واوی (قَالَ يَقُولُ) هم وزن نَصَرَ يَنْصُرُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
غائب مذکر	مفرد	۱ - قَوَلَ ←۸ قَالَ	۱ - قُوِلَ ←۲ قُوْلَ ←۴ قِيْلَ	۱ - يَقْوُلُ ←۱ يَقُوْلُ	۱ - يُقْوَلُ ←۱ يُقَوْلُ ←۸ يُقَالُ
	مثنی	۲ - قَوَلَا ←۸ قَالَا	۲ - قُوِلَا ←۲ قُوْلَا ←۴ قِيْلَا	۲ - يَقْوُلَانِ ←۱ يَقُوْلَانِ	۲ - يُقْوَلَانِ ←۱ يُقَوْلَانِ ←۸ يُقَالَانِ
	جمع	۳ - قَوَلُوا ←۸ قَالُوا	۳ - قُوِلُوا ←۲ قُوْلُوا ←۴ قِيْلُوا	۳ - يَقْوُلُونَ ←۱ يَقُوْلُونَ	۳ - يُقْوَلُونَ ←۱ يُقَوْلُونَ ←۸ يُقَالُونَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - قَوَلَتْ ←۸ قَالَتْ	۴ - قُوِلَتْ ←۲ قُوْلَتْ ←۴ قِيْلَتْ	۴ - تَقْوُلُ ←۱ تَقُوْلُ	۴ - تُقْوَلُ ←۱ تُقَوْلُ ←۸ تُقَالُ
	مثنی	۵ - قَوَلَتَا ←۸ قَالَتَا	۵ - قُوِلَتَا ←۲ قُوْلَتَا ←۴ قِيْلَتَا	۵ - تَقْوُلَانِ ←۱ تَقُوْلَانِ	۵ - تُقْوَلَانِ ←۱ تُقَوْلَانِ ←۸ تُقَالَانِ
	جمع	۶ - قَوَلْنَ ←۸ قَالْنَ ←۱۰ قَلْنَ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْنَ	۶ - قُوِلْنَ ←۲ قُوْلْنَ ←۱۰ قِلْنَ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْنَ	۶ - يَقْوُلْنَ ←۱ يَقُوْلْنَ ←۱۰ يَقُلْنَ	۶ - يُقْوَلْنَ ←۱ يُقَوْلْنَ ←۱۰ يُقَلْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - قَوَلْتَ ←۸ قَالْتَ ←۱۰ قَلْتَ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتَ	۷ - قُوِلْتَ ←۲ قُوْلْتَ ←۱۰ قِلْتَ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتَ	۷ - تَقْوُلُ ←۱ تَقُوْلُ	۷ - تُقْوَلُ ←۱ تُقَوْلُ ←۸ تُقَالُ
	مثنی	۸ - قَوَلْتُمَا ←۸ قَالْتُمَا ←۱۰ قَلْتُمَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمَا	۸ - قُوِلْتُمَا ←۲ قُوْلْتُمَا ←۱۰ قِلْتُمَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمَا	۸ - تَقْوُلَانِ ←۱ تَقُوْلَانِ	۸ - تُقْوَلَانِ ←۱ تُقَوْلَانِ ←۸ تُقَالَانِ
	جمع	۹ - قَوَلْتُمْ ←۸ قَالْتُمْ ←۱۰ قَلْتُمْ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمْ	۹ - قُوِلْتُمْ ←۲ قُوْلْتُمْ ←۱۰ قِلْتُمْ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمْ	۹ - تَقْوُلُونَ ←۱ تَقُوْلُونَ	۹ - تُقْوَلُونَ ←۱ تُقَوْلُونَ ←۸ تُقَالُونَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - قَوَلْتِ ←۸ قَالْتِ ←۱۰ قَلْتِ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتِ	۱۰ - قُوِلْتِ ←۲ قُوْلْتِ ←۱۰ قِلْتِ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتِ	۱۰ - تَقْوُلِينَ ←۱ تَقُوْلِينَ	۱۰ - تُقْوَلِينَ ←۱ تُقَوْلِينَ ←۸ تُقَالِينَ
	مثنی	۱۱ - قَوَلْتُمَا ←۸ قَالْتُمَا ←۱۰ قَلْتُمَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمَا	۱۱ - قُوِلْتُمَا ←۲ قُوْلْتُمَا ←۱۰ قِلْتُمَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُمَا	۱۱ - تَقْوُلَانِ ←۱ تَقُوْلَانِ	۱۱ - تُقْوَلَانِ ←۱ تُقَوْلَانِ ←۸ تُقَالَانِ
	جمع	۱۲ - قَوَلْتُنَّ ←۸ قَالْتُنَّ ←۱۰ قَلْتُنَّ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُنَّ	۱۲ - قُوِلْتُنَّ ←۲ قُوْلْتُنَّ ←۱۰ قِلْتُنَّ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُنَّ	۱۲ - تَقْوُلْنَ ←۱ تَقُوْلْنَ ←۱۰ تَقُلْنَ	۱۲ - تُقْوَلْنَ ←۱ تُقَوْلْنَ ←۱۰ تُقَلْنَ
متکلم	وحده	۱۳ - قَوَلْتُ ←۸ قَالْتُ ←۱۰ قَلْتُ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُ	۱۳ - قُوِلْتُ ←۲ قُوْلْتُ ←۱۰ قِلْتُ ←خصوصی اجوف ۱ قُلْتُ	۱۳ - أَقْوُلُ ←۱ أَقُوْلُ	۱۳ - أُقْوَلُ ←۱ أُقَوْلُ ←۸ أُقَالُ
	مع الغیر	۱۴ - قَوَلْنَا ←۸ قَالْنَا ←۱۰ قَلْنَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْنَا	۱۱ - قُوِلْنَا ←۲ قُوْلْنَا ←۱۰ قِلْنَا ←خصوصی اجوف ۱ قُلْنَا	۱۴ - نَقْوُلُ ←۱ نَقُوْلُ	۷ - نُقْوَلُ ←۱ نُقَوْلُ ←۸ نُقَالُ
ترجمه صیغه ۱۴		گفتیم	گفته‌شدیم	می‌گوییم	گفته می‌شویم

ادامهٔ **أجوف واوی (قَالَ يَقُوْلُ)** هم وزن نَصَرَ يَنْصُرُ

ثلاثی مجرد		**امر** معلوم	**امر** مجهول	امر با نون ثقیلة	امر با نون خفیفة	اسم فاعل	اسم مفعول
غائب **مذکر**	مفرد	۱ - لِيَقُوْلْ ←۱۰— لِيَقُلْ	۱ - لِيُقَالْ ←۱۰— لِيُقَلْ	۱ - لِيَقُولَنَّ	۱ - لِيَقُولَنْ	۱ - قَاوِلٌ ←۱/۱ اسم— قَائِلٌ	۱ - مَقْوُوْلٌ ←۱— مَقُوْوْلٌ ←۱۰— مَقُوْلٌ
	مثنی	۲ - لِيَقُولا	۲ - لِيُقَالا	۲ - لِيَقُولانِّ	۲ - ———	۲ - قَاوِلَانِ ←۱/۱ اسم— قَائِلَانِ	۲ - مَقْوُوْلَانِ ←۱— مَقُوْوْلَانِ ←۱۰— مَقُوْلَانِ
	جمع	۳ - لِيَقُولُوا	۳ - لِيُقَالُوا	۳ - لِيَقُولُنَّ	۳ - لِيَقُولُنْ	۳ - قَاوِلُونَ ←۱/۱ اسم— قَائِلُونَ	۳ - مَقْوُوْلُونَ ←۱— مَقُوْوْلُونَ ←۱۰— مَقُوْلُونَ
غائب **مؤنث**	مفرد	۴ - لِتَقُوْلْ ←۱۰— لِتَقُلْ	۴ - لِتُقَالْ ←۱۰— لِتُقَلْ	۴ - لِتَقُولَنَّ	۴ - لِتَقُولَنْ	۴ - قَاوِلَةٌ ←۱/۱ اسم— قَائِلَةٌ	۴ - مَقْوُوْلَةٌ ←۱— مَقُوْوْلَةٌ ←۱۰— مَقُوْلَةٌ
	مثنی	۵ - لِتَقُولا	۵ - لِتُقَالا	۵ - لِتَقُولانِّ	۵ - ———	۵ - قَاوِلَتَانِ ←۱/۱ اسم— قَائِلَتَانِ	۵ - مَقْوُوْلَتَانِ ←۱— مَقُوْوْلَتَانِ ←۱۰— مَقُوْلَتَانِ
	جمع	۶ - لِيَقُلْنَ	۶ - لِيُقَلْنَ	۶ - لِيَقُلْنَانِّ	۶ - ———	۶ - قَاوِلَاتٌ ←۱/۱ اسم— قَائِلَاتٌ	۶ - مَقْوُوْلَاتٌ ←۱— مَقُوْوْلَاتٌ ←۱۰— مَقُوْلَاتٌ
مخاطب **مذکر**	مفرد	۷ - قُوْلْ ←۱۰— قُلْ	۷ - لِتُقَالْ ←۱۰— لِتُقَلْ	۷ - قُولَنَّ	۷ - قُولَنْ	۷ - قَائِلٌ	۷ - مَقُوْلٌ
	مثنی	۸ - قُولا	۸ - لِتُقَالا	۸ - قُولانِّ	۸ - ———	۸ - قَائِلَانِ	۸ - مَقُوْلَانِ
	جمع	۹ - قُولُوا	۹ - لِتُقَالُوا	۹ - قُولُنَّ	۹ - قُولُنْ	۹ - قَائِلُونَ	۹ - مَقُوْلُونَ
مخاطب **مؤنث**	مفرد	۱۰ - قُولِي	۱۰ - لِتُقَالِي	۱۰ - قُولِنَّ	۱۰ - قُولِنْ	۱۰ - قَائِلَةٌ	۱۰ - مَقُوْلَةٌ
	مثنی	۱۱ - قُولا	۱۱ - لِتُقَالا	۱۱ - قُولانِّ	۱۱ - ———	۱۱ - قَائِلَتَانِ	۱۱ - مَقُوْلَتَانِ
	جمع	۱۲ - قُلْنَ	۱۲ - لِتُقَلْنَ	۱۲ - قُلْنَانِّ	۱۲ - ———	۱۲ - قَائِلَاتٌ	۱۲ - مَقُوْلَاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - لِأَقُوْلْ ←۱۰— لِأَقُلْ	۱۳ - لِأُقَالْ ←۱۰— لِأُقَلْ	۱۳ - لِأَقُولَنَّ	۱۳ - لِأَقُولَنْ	۱۳ - قَائِلٌ، قَائِلَةٌ	۱۳ - مَقُوْلٌ، مَقُوْلَةٌ
	مع الغیر	۱۴ - لِنَقُوْلْ ←۱۰— لِنَقُلْ	۱۴ - لِنُقَالْ ←۱۰— لِنُقَلْ	۱۴ - لِنَقُولَنَّ	۱۴ - لِنَقُولَنْ	۱۴ - قَائِلُونَ، قَائِلَاتٌ، قَائِلَانِ، قَائِلَتَانِ	۱۴ - مَقُوْلُونَ، مَقُوْلَاتٌ، مَقُوْلَانِ، مَقُوْلَتَانِ
ترجمه صیغه ۱۴		باید بگوییم	باید گفته شویم	البته البته باید بگوییم	البته باید بگوییم	گویندگان	گفته شدگان

ادامهٔ **أجوف واوی (قَالَ يَقُولُ)** هم وزن نَصَرَ يَنْصُرُ

ثلاثی مزید		باب مفاعلة			باب إفعال		باب إنفعال
		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مصدر	ماضی معلوم	مضارع معلوم	مصدر
غائب مذکر	مفرد	١ - قَاوَلَ	١ - قُاْوِلَ ٩← قُووِلَ	مُقَاوَلَةٌ	١ - أَقْوَلَ ١← أَقْوَلَ ٨← أَقَالَ	١ - يُقْوِلُ ١← يُقْوِلُ ٤← يُقِيلُ	اِنْقِوَالٌ
	مثنی	٢ - قَاوَلَا	٢ - قُاْوِلَا ٩← قُووِلَا		٢ - أَقْوَلَا ١← أَقْوَلَا ٨← أَقَالَا	٢ - يُقْوِلَانِ ١← يُقْوِلَانِ ٤← يُقِيلَانِ	
	جمع	٣ - قَاوَلُوا	٣ - قُاْوِلُوا ٩← قُووِلُوا		٣ - أَقْوَلُوا ١← أَقْوَلُوا ٨← أَقَالُوا	٣ - يُقْوِلُونَ ١← يُقْوِلُونَ ٤← يُقِيلُونَ	
غائب مؤنث	مفرد	٤ - قَاوَلَتْ	٤ - قُاْوِلَتْ ٩← قُووِلَتْ		٤ - أَقْوَلَتْ ١← أَقْوَلَتْ ٨← أَقَالَتْ	٤ - تُقْوِلُ ١← تُقْوِلُ ٤← تُقِيلُ	اِنْقِيَالٌ
	مثنی	٥ - قَاوَلَتَا	٥ - قُاْوِلَتَا ٩← قُووِلَتَا		٥ - أَقْوَلَتَا ١← أَقْوَلَتَا ٨← أَقَالَتَا	٥ - تُقْوِلَانِ ١← تُقْوِلَانِ ٤← تُقِيلَانِ	
	جمع	٦ - قَاوَلْنَ	٦ - قُاْوِلْنَ ٩← قُووِلْنَ		٦ - أَقْوَلْنَ ١← أَقْوَلْنَ ١٠← أَقَلْنَ	٦ - يُقْوِلْنَ ١← يُقْوِلْنَ ١٠← يُقِلْنَ	
مخاطب مذکر	مفرد	٧ - قَاوَلْتَ	٧ - قُاْوِلْتَ ٩← قُووِلْتَ		٧ - أَقْوَلْتَ ١← أَقْوَلْتَ ١٠← أَقَلْتَ	٧ - تُقْوِلُ ١← تُقْوِلُ ٤← تُقِيلُ	
	مثنی	٨ - قَاوَلْتُمَا	٨ - قُاْوِلْتُمَا ٩← قُووِلْتُمَا		٨ - أَقْوَلْتُمَا ١← أَقْوَلْتُمَا ١٠← أَقَلْتُمَا	٨ - تُقْوِلَانِ ١← تُقْوِلَانِ ٤← تُقِيلَانِ	
	جمع	٩ - قَاوَلْتُمْ	٩ - قُاْوِلْتُمْ ٩← قُووِلْتُمْ		٩ - أَقْوَلْتُمْ ١← أَقْوَلْتُمْ ١٠← أَقَلْتُمْ	٩ - تُقْوِلُونَ ١← تُقْوِلُونَ ٤← تُقِيلُونَ	
مخاطب مؤنث	مفرد	١٠ - قَاوَلْتِ	١٠ - قُاْوِلْتِ ٩← قُووِلْتِ		١٠ - أَقْوَلْتِ ١← أَقْوَلْتِ ١٠← أَقَلْتِ	١٠ - تُقْوِلِينَ ١← تُقْوِلِينَ ٤← تُقِيلِينَ	
	مثنی	١١ - قَاوَلْتُمَا	١١ - قُاْوِلْتُمَا ٩← قُووِلْتُمَا		١١ - أَقْوَلْتُمَا ١← أَقْوَلْتُمَا ١٠← أَقَلْتُمَا	١١ - تُقْوِلَانِ ١← تُقْوِلَانِ ٤← تُقِيلَانِ	
	جمع	١٢ - قَاوَلْتُنَّ	١٢ - قُاْوِلْتُنَّ ٩← قُووِلْتُنَّ		١٢ - أَقْوَلْتُنَّ ١← أَقْوَلْتُنَّ ١٠← أَقَلْتُنَّ	١٢ - تُقْوِلْنَ ١← تُقْوِلْنَ ١٠← تُقِلْنَ	
متکلم	وحده	١٣ - قَاوَلْتُ	١٣ - قُاْوِلْتُ ٩← قُووِلْتُ		١٣ - أَقْوَلْتُ ١← أَقْوَلْتُ ١٠← أَقَلْتُ	١٣ - أُقْوِلُ ١← أُقْوِلُ ٤← أُقِيلُ	
	مع الغیر	١٤ - قَاوَلْنَا	١٤ - قُاْوِلْنَا ٩← قُووِلْنَا		١٤ - أَقْوَلْنَا ١← أَقْوَلْنَا ١٠← أَقَلْنَا	١٤ - نُقْوِلُ ١← نُقْوِلُ ٤← نُقِيلُ	
ترجمه صیغه ١٤		با هم گفتگو کردیم	گفتگو شدیم	باهم گفتگو کردن	گویا کردیم	گویا می‌کنیم	

أجوف یائی (بَاعَ یَبِیعُ) هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
غائب مذکر	مفرد	١ - بَیَعَ ←٨ بَاعَ	١ - بُیِعَ ←٢ بِیعَ	١ - یَبْیِعُ ←١ یَبِیْعُ	١ - یُبْیَعُ ←١ یُبَیْعُ ←٨ یُبَاعُ
	مثنی	٢ - بَیَعَا ←٨ بَاعَا	٢ - بُیِعَا ←٢ بِیعَا	٢ - یَبْیِعَانِ ←١ یَبِیْعَانِ	٢ - یُبْیَعَانِ ←١ یُبَیْعَانِ ←٨ یُبَاعَانِ
	جمع	٣ - بَیَعُوا ←٨ بَاعُوا	٣ - بُیِعُوا ←٢ بِیعُوا	٣ - یَبْیِعُونَ ←١ یَبِیْعُونَ	٣ - یُبْیَعُونَ ←١ یُبَیْعُونَ ←٨ یُبَاعُونَ
غائب مؤنث	مفرد	٤ - بَیَعَتْ ←٨ بَاعَتْ	٤ - بُیِعَتْ ←٢ بِیعَتْ	٤ - تَبْیِعُ ←١ تَبِیْعُ	٤ - تُبْیَعُ ←١ تُبَیْعُ ←٨ تُبَاعُ
	مثنی	٥ - بَیَعَتَا ←٨ بَاعَتَا	٥ - بُیِعَتَا ←٢ بِیعَتَا	٥ - تَبْیِعَانِ ←١ تَبِیْعَانِ	٥ - تُبْیَعَانِ ←١ تُبَیْعَانِ ←٨ تُبَاعَانِ
	جمع	٦ - بَیَعْنَ ←٨ بَاْعْنَ ←١٠ بَعْنَ ←خصوصی اجوف١ بِعْنَ	٦ - بُیِعْنَ ←٢ بِیْعْنَ ←١٠ بِعْنَ	٦ - یَبْیِعْنَ ←١ یَبِیْعْنَ ←١٠ یَبِعْنَ	٦ - یُبْیَعْنَ ←١ یُبَیْعْنَ ←١٠ یُبَعْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	٧ - بَیَعْتَ ←٨ بَاْعْتَ ←١٠ بَعْتَ ←خصوصی اجوف١ بِعْتَ	٧ - بُیِعْتَ ←٢ بِیْعْتَ ←١٠ بِعْتَ	٧ - تَبْیِعُ ←١ تَبِیْعُ	٧ - تُبْیَعُ ←١ تُبَیْعُ ←٨ تُبَاعُ
	مثنی	٨ - بَیَعْتُمَا ←٨ بَاْعْتُمَا ←١٠ بَعْتُمَا ←خصوصی اجوف١ بِعْتُمَا	٨ - بُیِعْتُمَا ←٢ بِیْعْتُمَا ←١٠ بِعْتُمَا	٨ - تَبْیِعَانِ ←١ تَبِیْعَانِ	٨ - تُبْیَعَانِ ←١ تُبَیْعَانِ ←٨ تُبَاعَانِ
	جمع	٩ - بَیَعْتُمْ ←٨ بَاْعْتُمْ ←١٠ بَعْتُمْ ←خصوصی اجوف١ بِعْتُمْ	٩ - بُیِعْتُمْ ←٢ بِیْعْتُمْ ←١٠ بِعْتُمْ	٩ - تَبْیِعُونَ ←١ تَبِیْعُونَ	٩ - تُبْیَعُونَ ←١ تُبَیْعُونَ ←٨ تُبَاعُونَ
مخاطب مؤنث	مفرد	١٠ - بَیَعْتِ ←٨ بَاْعْتِ ←١٠ بَعْتِ ←خصوصی اجوف١ بِعْتِ	١٠ - بُیِعْتِ ←٢ بِیْعْتِ ←١٠ بِعْتِ	١٠ - تَبْیِعِینَ ←١ تَبِیْعِینَ	١٠ - تُبْیَعِینَ ←١ تُبَیْعِینَ ←٨ تُبَاعِینَ
	مثنی	١١ - بَیَعْتُمَا ←٨ بَاْعْتُمَا ←١٠ بَعْتُمَا ←خصوصی اجوف١ بِعْتُمَا	١١ - بُیِعْتُمَا ←٢ بِیْعْتُمَا ←١٠ بِعْتُمَا	١١ - تَبْیِعَانِ ←١ تَبِیْعَانِ	١١ - تُبْیَعَانِ ←١ تُبَیْعَانِ ←٨ تُبَاعَانِ
	جمع	١٢ - بَیَعْتُنَّ ←٨ بَاْعْتُنَّ ←١٠ بَعْتُنَّ ←خصوصی اجوف١ بِعْتُنَّ	١٢ - بُیِعْتُنَّ ←٢ بِیْعْتُنَّ ←١٠ بِعْتُنَّ	١٢ - تَبْیِعْنَ ←١ تَبِیْعْنَ ←١٠ تَبِعْنَ	١٢ - تُبْیَعْنَ ←١ تُبَیْعْنَ ←١٠ تُبَعْنَ
متکلم	وحده	١٣ - بَیَعْتُ ←٨ بَاْعْتُ ←١٠ بَعْتُ ←خصوصی اجوف١ بِعْتُ	١٣ - بُیِعْتُ ←٢ بِیْعْتُ ←١٠ بِعْتُ	١٣ - أَبْیِعُ ←١ أَبِیْعُ	١٣ - أُبْیَعُ ←١ أُبَیْعُ ←٨ أُبَاعُ
	مع الغیر	١٤ - بَیَعْنَا ←٨ بَاْعْنَا ←١٠ بَعْنَا ←خصوصی اجوف١ بِعْنَا	١٤ - بُیِعْنَا ←٢ بِیْعْنَا ←١٠ بِعْنَا	١٤ - نَبْیِعُ ←١ نَبِیْعُ	١٤ - نُبْیَعُ ←١ نُبَیْعُ ←٨ نُبَاعُ
ترجمه صیغه ١۴		فروختیم	فروخته شدیم	می‌فروشیم	فروخته می‌شویم

ادامهٔ **أجوف یائی (بَاعَ یَبِیعُ)** هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		امر معلوم	امر مجهول	امر با نون ثقیلة	امر با نون خفیفة	اسم فاعل	اسم مفعول
غائب مذکر	مفرد	۱ - لِيَبْيِعْ ←۱۰ لِيَبِعْ	۱ - لِيُبْاَعْ ←۱۰ لِيُبَعْ	۱ - لِيَبِيعَنَّ	۱ - لِيَبِيعَنْ	۱ - بَايِعٌ ←۱/۱ اسم بَائِعٌ	۱ - مَبْيُوعٌ ←۱ مَبُيْوعٌ ←۱۰ مَبُيْعٌ ←۴ اسم مَبِيْعٌ
	مثنی	۲ - لِيَبِيعَا	۲ - لِيُبَاعَا	۲ - لِيَبِيعَانِّ	۲ - ——	۲ - بَايِعَانِ ←۱/۱ اسم بَائِعَانِ	۲ - مَبِيعَانِ
	جمع	۳ - لِيَبِيعُوا	۳ - لِيُبَاعُوا	۳ - لِيَبِيعُنَّ	۳ - لِيَبِيعُنْ	۳ - بَايِعُونَ ←۱/۱ اسم بَائِعُونَ	۳ - مَبِيعُونَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - لِتَبْيِعْ ←۱۰ لِتَبِعْ	۴ - لِتُبْاَعْ ←۱۰ لِتُبَعْ	۴ - لِتَبِيعَنَّ	۴ - لِتَبِيعَنْ	۴ - بَايِعَةٌ ←۱/۱ اسم بَائِعَةٌ	۴ - مَبِيعَةٌ
	مثنی	۵ - لِتَبِيعَا	۵ - لِتُبَاعَا	۵ - لِتَبِيعَانِّ	۵ - ——	۵ - بَايِعَتَانِ ←۱/۱ اسم بَائِعَتَانِ	۵ - مَبِيعَتَانِ
	جمع	۶ - لِيَبِعْنَ	۶ - لِيُبَعْنَ	۶ - لِيَبِعْنَانِّ	۶ - ——	۶ - بَايِعَاتٌ ←۱/۱ اسم بَائِعَاتٌ	۶ - مَبِيعَاتٌ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - بِيْعْ ←۱۰ بِعْ	۷ - لِتُبْاَعْ ←۱۰ لِتُبَعْ	۷ - بِيعَنَّ	۷ - بِيعَنْ	۷ - بَائِعٌ	۷ - مَبِيعٌ
	مثنی	۸ - بِيعَا	۸ - لِتُبَاعَا	۸ - بِيعَانِّ	۸ - ——	۸ - بَائِعَانِ	۸ - مَبِيعَانِ
	جمع	۹ - بِيعُوا	۹ - لِتُبَاعُوا	۹ - بِيعُنَّ	۹ - بِيعُنْ	۹ - بَائِعُونَ	۹ - مَبِيعُونَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - بِيعِي	۱۰ - لِتُبَاعِي	۱۰ - بِيعِنَّ	۱۰ - بِيعِنْ	۱ - بَائِعَةٌ	۴ - مَبِيعَةٌ
	مثنی	۱۱ - بِيعَا	۱۱ - لِتُبَاعَا	۱۱ - بِيعَانِّ	۱۱ - ——	۱۱ - بَائِعَتَانِ	۱۱ - مَبِيعَتَانِ
	جمع	۱۲ - بِعْنَ	۱۲ - لِتُبَعْنَ	۱۲ - بِعْنَانِّ	۱۲ - ——	۱۲ - بَائِعَاتٌ	۱۲ - مَبِيعَاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - لِأَبْيِعْ ←۱۰ لِأَبِعْ	۱۳ - لِأُبْاَعْ ←۱۰ لِأُبَعْ	۱۳ - لِأَبِيعَنَّ	۱۳ - لِأَبِيعَنْ	۱۳ - بَائِعٌ، بَائِعَةٌ	۱۳ - مَبِيعٌ، مَبِيعَةٌ
	مع الغیر	۱۴ - لِنَبْيِعْ ←۱۰ لِنَبِعْ	۱۴ - لِنُبْاَعْ ←۱۰ لِنُبَعْ	۱۴ - لِنَبِيعَنَّ	۱۴ - لِنَبِيعَنْ	۱۴ - بَائِعُونَ، بَائِعَاتٌ، بَائِعَانِ، بَائِعَتَانِ	۱۴ - مَبِيعُونَ، مَبِيعَاتٌ، مَبِيعَانِ، مَبِيعَتَانِ
ترجمه صیغه ۱۴		باید بفروشیم	باید فروخته شویم	البته البته باید بفروشیم	البته باید بفروشیم	فروشندگان	فروخته شدگان

ادامهٔ **أجوف يائى (باعَ يَبِيعُ)** هم وزن ضَرَبَ يَضْرِبُ

ثلاثی مزید		باب إفعال — ماضی معلوم	باب إفعال — مضارع معلوم	باب إفتعال — ماضی معلوم	باب إفتعال — مضارع معلوم
غائب مذکر	مفرد	١ - أَبْيَعَ ١← أَبْيَعَ ٨← أَباعَ	١ - يُبْيِعُ ١← يُبِيعُ	١ - إِبْتَيَعَ ٨← إِبْتاعَ	١ - يَبْتَيِعُ ٨← يَبْتاعُ
	مثنی	٢ - أَبْيَعا ١← أَبْيَعا ٨← أَباعا	٢ - يُبْيِعانِ ١← يُبِيعانِ	٢ - إِبْتَيَعا ٨← إِبْتاعا	٢ - يَبْتَيِعانِ ٨← يَبْتاعانِ
	جمع	٣ - أَبْيَعُوا ١← أَبْيَعُوا ٨← أَباعُوا	٣ - يُبْيِعُونَ ١← يُبِيعُونَ	٣ - إِبْتَيَعُوا ٨← إِبْتاعُوا	٣ - يَبْتَيِعُونَ ٨← يَبْتاعُونَ
غائب مؤنث	مفرد	٤ - أَبْيَعَتْ ١← أَبْيَعَتْ ٨← أَباعَتْ	٤ - تُبْيِعُ ١← تُبِيعُ	٤ - إِبْتَيَعَتْ ٨← إِبْتاعَتْ	٤ - تَبْتَيِعُ ٨← تَبْتاعُ
	مثنی	٥ - أَبْيَعَتا ١← أَبْيَعَتا ٨← أَباعَتا	٥ - تُبْيِعانِ ١← تُبِيعانِ	٥ - إِبْتَيَعَتا ٨← إِبْتاعَتا	٥ - تَبْتَيِعانِ ٨← تَبْتاعانِ
	جمع	٦ - أَبْيَعْنَ ١← أَبْيَعْنَ ١٠← أَبَعْنَ	٦ - يُبْيِعْنَ ١← يُبِيعْنَ ١٠← يُبِعْنَ	٦ - إِبْتَيَعْنَ ٨← إِبْتاعْنَ ١٠← إِبْتَعْنَ	٦ - يَبْتَيِعْنَ ٨← يَبْتاعْنَ ١٠← يَبْتَعْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	٧ - أَبْيَعْتَ ١← أَبْيَعْتَ ١٠← أَبَعْتَ	٧ - تُبْيِعُ ١← تُبِيعُ	٧ - إِبْتَيَعْتَ ٨← إِبْتاعْتَ ١٠← إِبْتَعْتَ	٧ - تَبْتَيِعُ ٨← تَبْتاعُ
	مثنی	٨ - أَبْيَعْتُما ١← أَبْيَعْتُما ١٠← أَبَعْتُما	٨ - تُبْيِعانِ ١← تُبِيعانِ	٨ - إِبْتَيَعْتُما ٨← إِبْتاعْتُما ١٠← إِبْتَعْتُما	٨ - تَبْتَيِعانِ ٨← تَبْتاعانِ
	جمع	٩ - أَبْيَعْتُمْ ١← أَبْيَعْتُمْ ١٠← أَبَعْتُمْ	٩ - تُبْيِعُونَ ١← تُبِيعُونَ	٩ - إِبْتَيَعْتُمْ ٨← إِبْتاعْتُمْ ١٠← إِبْتَعْتُمْ	٩ - تَبْتَيِعُونَ ٨← تَبْتاعُونَ
مخاطب مؤنث	مفرد	١٠ - أَبْيَعْتِ ١← أَبْيَعْتِ ١٠← أَبَعْتِ	١٠ - تُبْيِعِينَ ١← تُبِيعِينَ	١٠ - إِبْتَيَعْتِ ٨← إِبْتاعْتِ ١٠← إِبْتَعْتِ	١٠ - تَبْتَيِعِينَ ٨← تَبْتاعِينَ
	مثنی	١١ - أَبْيَعْتُما ١← أَبْيَعْتُما ١٠← أَبَعْتُما	١١ - تُبْيِعانِ ١← تُبِيعانِ	١١ - إِبْتَيَعْتُما ٨← إِبْتاعْتُما ١٠← إِبْتَعْتُما	١١ - تَبْتَيِعانِ ٨← تَبْتاعانِ
	جمع	١٢ - أَبْيَعْتُنَّ ١← أَبْيَعْتُنَّ ١٠← أَبَعْتُنَّ	١٢ - تُبْيِعْنَ ١← تُبِيعْنَ ١٠← تُبِعْنَ	١٢ - إِبْتَيَعْتُنَّ ٨← إِبْتاعْتُنَّ ١٠← إِبْتَعْتُنَّ	١٢ - تَبْتَيِعْنَ ٨← تَبْتاعْنَ ١٠← تَبْتَعْنَ
متکلم	وحده	١٣ - أَبْيَعْتُ ١← أَبْيَعْتُ ١٠← أَبَعْتُ	١٣ - أُبْيِعُ ١← أُبِيعُ	١٣ - إِبْتَيَعْتُ ٨← إِبْتاعْتُ ١٠← إِبْتَعْتُ	١٣ - أَبْتَيِعُ ٨← أَبْتاعُ
	مع الغیر	١٤ - أَبْيَعْنا ١← أَبْيَعْنا ١٠← أَبَعْنا	١٤ - نُبْيِعُ ١← نُبِيعُ	١٤ - إِبْتَيَعْنا ٨← إِبْتاعْنا ١٠← إِبْتَعْنا	١٤ - نَبْتَيِعُ ٨← نَبْتاعُ
ترجمه صیغه ١٤		در معرض بيع قرار داديم	در معرض بيع قرار مى‌دهيم	قبولِ بيع كرديم (خريديم)	قبولِ بيع مى‌كنيم (مى‌خريم)

ناقص واوی (دَعَا يَدْعُو) هم وزن نَصَرَ يَنْصُرُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
غائب مذکر	مفرد	۱ - دَعَوَ ←۸ دَعَا	۱ - دُعِوَ ←۵ دُعِيَ	۱ - يَدْعُوُ ←۳ يَدْعُو	۱ - يُدْعَوُ ←۶ يُدْعَیُ ←۸ يُدْعیٰ
	مثنی	۲ - دَعَوَا	۲ - دُعِوَا ←۵ دُعِيَا	۲ - يَدْعُوَانِ	۲ - يُدْعَوَانِ ←۶ يُدْعَيَانِ
	جمع	۳ - دَعَوُوا ←۸ دَعَاوْا ←۱۰ دَعَوْا	۳ - دُعِوُوا ←۵ دُعِيُوا ←۲ دُعِيْوا ←۱۰ دُعُوا	۳ - يَدْعُوُونَ ←۲ يَدْعُوْونَ ←۱۰ يَدْعُونَ	۳- يُدْعَوُونَ ←۶ يُدْعَيُونَ ←۸ يُدْعَاوْنَ ←۱۰ يُدْعَوْنَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - دَعَوَتْ ←۸ دَعَاتْ ←۱۰ دَعَتْ	۴ - دُعِوَتْ ←۵ دُعِيَتْ	۴ - تَدْعُوُ ←۳ تَدْعُو	۴ - تُدْعَوُ ←۶ تُدْعَیُ ←۸ تُدْعیٰ
	مثنی	۵ - دَعَوَتَا ←۸ دَعَاتَا ←۱۰ دَعَتَا	۵ - دُعِوَتَا ←۵ دُعِيَتَا	۵ - تَدْعُوَانِ	۵ - تُدْعَوَانِ ←۶ تُدْعَيَانِ
	جمع	۶ - دَعَوْنَ	۶ - دُعِوْنَ ←۵ دُعِيْنَ	۶ - يَدْعُونَ	۶ - يُدْعَوْنَ ←۶ يُدْعَيْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - دَعَوْتَ	۷ - دُعِوْتَ ←۵ دُعِيْتَ	۷ - تَدْعُوُ ←۳ تَدْعُو	۷ - تُدْعَوُ ←۶ تُدْعَیُ ←۸ تُدْعیٰ
	مثنی	۸ - دَعَوْتُمَا	۸ - دُعِوْتُمَا ←۵ دُعِيْتُمَا	۸ - تَدْعُوَانِ	۸ - تُدْعَوَانِ ←۶ تُدْعَيَانِ
	جمع	۹ - دَعَوْتُمْ	۹ - دُعِوْتُمْ ←۵ دُعِيْتُمْ	۹ - تَدْعُوُونَ ←۲ تَدْعُوْونَ ←۱۰ تَدْعُونَ	۹- تُدْعَوُونَ ←۶ تُدْعَيُونَ ←۸ تُدْعَاوْنَ ←۱۰ تُدْعَوْنَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - دَعَوْتِ	۱۰ - دُعِوْتِ ←۵ دُعِيْتِ	۱۰ - تَدْعُوِينَ ←۲ تَدْعُوْنَ ←۵ تَدْعِينَ	۱۰- تُدْعَوِينَ ←۶ تُدْعَيِينَ ←۸ تُدْعَايْنَ ←۱۰ تُدْعَيْنَ
	مثنی	۱۱ - دَعَوْتُمَا	۱۱ - دُعِوْتُمَا ←۵ دُعِيْتُمَا	۱۱ - تَدْعُوَانِ	۱۱ - تُدْعَوَانِ ←۶ تُدْعَيَانِ
	جمع	۱۲ - دَعَوْتُنَّ	۱۲ - دُعِوْتُنَّ ←۵ دُعِيْتُنَّ	۱۲ - تَدْعُونَ	۱۲- تُدْعَوْنَ ←۶ تُدْعَيْنَ
متکلم	وحده	۱۳ - دَعَوْتُ	۱۳ - دُعِوْتُ ←۵ دُعِيْتُ	۱۳ - أَدْعُوُ ←۳ أَدْعُو	۱۳ - أُدْعَوُ ←۶ أُدْعَیُ ←۸ أُدْعیٰ
	مع الغیر	۱۴ - دَعَوْنَا	۱۴ - دُعِوْنَا ←۵ دُعِيْنَا	۱۴ - نَدْعُوُ ←۳ نَدْعُو	۱۴ - نُدْعَوُ ←۶ نُدْعَیُ ←۸ نُدْعیٰ
ترجمه صیغه ۱۴		دعوت کردیم.	دعوت شدیم.	دعوت می‌کنیم.	دعوت می‌شویم.

ادامهٔ **ناقص واوی (دَعَا یَدْعُو)** هم وزن نَصَرَ یَنْصُرُ

ثلاثی مجرد		امر معلوم	امر مجهول	امر بانون ثقیلة	امر بانون خفیفة	اسم فاعل	اسم مفعول
غائب مذکر	مفرد	۱ - لِیَدْعُوْ ←(خصوصی ناقص) لِیَدْعُ	۱ - لِیُدْعَیْ ←(خصوصی ناقص) لِیُدْعَ	۱ - لِیَدْعُوَنَّ	۱ - لِیَدْعُوَنْ	۱ - دَاعِوٌ ←(۵) دَاعِیٌ ←(۳) دَاعِیْنٌ ←(۱۰) دَاعٍ (الدّاعِی)	۱ - مَدْعُوْوٌ ←(ادغام) مَدْعُوٌّ
	مثنی	۲ - لِیَدْعُوَا	۲ - لِیُدْعَیَا	۲ - لِیَدْعُوَانِّ	۲ - ———	۲ - دَاعِوَانِ ←(۵) دَاعِیَانِ	۲ - مَدْعُوَّانِ
	جمع	۳ - لِیَدْعُوْا	۳ - لِیُدْعَوْا	۳ - لِیَدْعُنَّ	۳ - لِیَدْعُنْ	۳ - دَاعِوُوْنَ ←(۲) دَاعُوْوْنَ ←(۱۰) دَاعُوْنَ	۳ - مَدْعُوُّوْنَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - لِتَدْعُوْ ←(خصوصی ناقص) لِتَدْعُ	۴ - لِتُدْعَیْ ←(خصوصی ناقص) لِتُدْعَ	۴ - لِتَدْعُوَنَّ	۴ - لِتَدْعُوَنْ	۴ - دَاعِوَةٌ ←(۵) دَاعِیَةٌ	۴ - مَدْعُوَّةٌ
	مثنی	۵ - لِتَدْعُوَا	۵ - لِتُدْعَیَا	۵ - لِتَدْعُوَانِّ	۵ - ———	۵ - دَاعِوَتَانِ ←(۵) دَاعِیَتَانِ	۵ - مَدْعُوَّتَانِ
	جمع	۶ - لِیَدْعُوْنَ	۶ - لِیُدْعَیْنَ	۳ - لِیَدْعُوْنَانِّ	۶ - ———	۶ - دَاعِوَاتٌ ←(۵) دَاعِیَاتٌ	۶ - مَدْعُوَّاتٌ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - اُدْعُوْ ←(خصوصی ناقص) اُدْعُ	۷ - لِتُدْعَیْ ←(خصوصی ناقص) لِتُدْعَ	۷ - اُدْعُوَنَّ	۷ - اُدْعُوَنْ	۷ - دَاعٍ (الدّاعِی)	۷ - مَدْعُوٌّ
	مثنی	۸ - اُدْعُوَا	۸ - لِتُدْعَیَا	۸ - اُدْعُوَانِّ	۸ - ———	۸ - دَاعِیَانِ	۸ - مَدْعُوَّانِ
	جمع	۹ - اُدْعُوْا	۹ - لِتُدْعَوْا	۹ - اُدْعُنَّ	۹ - اُدْعُنْ	۹ - دَاعُوْنَ	۹ - مَدْعُوُّوْنَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - اُدْعِیْ	۱۰ - لِتُدْعَیْ	۱۰ - اُدْعِنَّ	۱۰ - اُدْعِنْ	۱۰ - دَاعِیَةٌ	۱۰ - مَدْعُوَّةٌ
	مثنی	۱۱ - اُدْعُوَا	۱۱ - لِتُدْعَیَا	۱۱ - اُدْعُوَانِّ	۱۱ - ———	۱۱ - دَاعِیَتَانِ	۱۱ - مَدْعُوَّتَانِ
	جمع	۱۲ - اُدْعُوْنَ	۱۲ - لِتُدْعَیْنَ	۱۲ - اُدْعُوْنَانِّ	۱۲ - ———	۱۲ - دَاعِیَاتٌ	۱۲ - مَدْعُوَّاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - لِأَدْعُوْ ←(خصوصی ناقص) لِأَدْعُ	۱۳ - لِأُدْعَیْ ←(خصوصی ناقص) لِأُدْعَ	۱۳ - لِأَدْعُوَنَّ	۱۳ - لِأَدْعُوَنْ	۱۳ - دَاعٍ (الدّاعِی)، دَاعِیَةٌ	۱۳ - مَدْعُوٌّ، مَدْعُوَّةٌ
	مع الغیر	۱۴ - لِنَدْعُوْ ←(خصوصی ناقص) لِنَدْعُ	۱۴ - لِنُدْعَیْ ←(خصوصی ناقص) لِنُدْعَ	۱۴ - لِنَدْعُوَنَّ	۱۴ - لِنَدْعُوَنْ	۱۴ - دَاعُوْنَ، دَاعِیَاتٌ، دَاعِیَانِ، دَاعِیَتَانِ	۱۴ - مَدْعُوُّوْنَ، مَدْعُوَّاتٌ، مَدْعُوَّانِ، مَدْعُوَّتَانِ
ترجمه صیغه ۱۴		باید دعوت کنیم	باید دعوت شویم	البته البته باید دعوت کنیم.	البته باید دعوت کنیم	دعوت‌کنندگان	دعوت شدگان

ناقص یائی (رَمیٰ یَرْمِی) هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم
غائب مذکر	مفرد	۱ - رَمَیَ ←۸← رَمیٰ	۱ - رُمِیَ	۱ - یَرْمِیُ ←۳← یَرْمِیْ	۱ - یُرْمَیُ ←۸← یُرْمیٰ	۱ - لِیَرْمِیْ ←خصوصی ناقص← لِیَرْمِ
	مثنی	۲ - رَمَیَا	۲ - رُمِیَا	۲ - یَرْمِیَانِ	۲ - یُرْمَیَانِ	۲ - لِیَرْمِیَا
	جمع	۳ - رَمَیُوا ←۸← رَمَاْوْا ←۱۰← رَمَوْا	۳ - رُمِیُوْا ←۲← رُمُیْوْا ←۱۰← رُمُوْا	۳ - یَرْمِیُوْنَ ←۲← یَرْمُیْوْنَ ←۱۰← یَرْمُوْنَ	یُرْمَیُوْنَ ←۸← یُرْمَاْوْنَ ←۱۰← یُرْمَوْنَ	۳ - لِیَرْمُوْا
غائب مؤنث	مفرد	۴ - رَمَیَتْ ←۸← رَمَاْتْ ←۱۰← رَمَتْ	۴ - رُمِیَتْ	۴ - تَرْمِیُ ←۳← تَرْمِیْ	۴ - تُرْمَیُ ←۸← تُرْمیٰ	۴ - لِتَرْمِیْ ←خصوصی ناقص← لِتَرْمِ
	مثنی	۵ - رَمَیَتَا ←۸← رَمَاْتَا ←۱۰← رَمَتَا	۵ - رُمِیَتَا	۵ - تَرْمِیَانِ	۵ - تُرْمَیَانِ	۵ - لِتَرْمِیَا
	جمع	۶ - رَمَیْنَ	۶ - رُمِینَ	۶ - یَرْمِینَ	۶ - یُرْمَیْنَ	۶ - لِیَرْمِینَ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - رَمَیْتَ	۷ - رُمِیتَ	۷ - تَرْمِیُ ←۳← تَرْمِیْ	۷ - تُرْمَیُ ←۸← تُرْمیٰ	۷ - اِرْمِیْ ←خصوصی ناقص← اِرْمِ
	مثنی	۸ - رَمَیْتُمَا	۸ - رُمِیتُمَا	۸ - تَرْمِیَانِ	۸ - تُرْمَیَانِ	۸ - اِرْمِیَا
	جمع	۹ - رَمَیْتُمْ	۹ - رُمِیتُمْ	۹ - تَرْمِیُوْنَ ←۲← تَرْمُیْوْنَ ←۱۰← تَرْمُوْنَ	۹ - تُرْمَیُوْنَ ←۸← تُرْمَاْوْنَ ←۱۰← تُرْمَوْنَ	۹ - اِرْمُوْا
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - رَمَیْتِ	۱۰ - رُمِیتِ	۱۰ - تَرْمِیِینَ ←۲← تَرْمِیْینَ ←۱۰← تَرْمِینَ	۱۰ - تُرْمَیِینَ ←۸← تُرْمَاْیْنَ ←۱۰← تُرْمَیْنَ	۱۰ - اِرْمِی
	مثنی	۱۱ - رَمَیْتُمَا	۱۱ - رُمِیتُمَا	۱۱ - تَرْمِیَانِ	۱۱ - تُرْمَیَانِ	۱۱ - اِرْمِیَا
	جمع	۱۲ - رَمَیْتُنَّ	۱۲ - رُمِیتُنَّ	۱۲ - تَرْمِینَ	۱۲ - تُرْمَیْنَ	۱۲ - اِرْمِینَ
متکلم	وحده	۱۳ - رَمَیْتُ	۱۳ - رُمِیتُ	۱۳ - أَرْمِیُ ←۳← أَرْمِیْ	۱۳ - أُرْمَیُ ←۸← أُرْمیٰ	۱۳ - لِأَرْمِیْ ←خصوصی ناقص← لِأَرْمِ
	مع الغیر	۱۴ - رَمَیْنَا	۱۴ - رُمِینَا	۱۴ - نَرْمِیُ ←۳← نَرْمِیْ	۱۴ - نُرْمَیُ ←۸← نُرْمیٰ	۱۴ - لِنَرْمِیْ ←خصوصی ناقص← لِنَرْمِ
ترجمه صیغه ۱۴		پرتاب کردیم	پرتاب شدیم	پرتاب می‌کنیم	پرتاب می‌شویم	باید پرتاب کنیم

ادامهٔ **ناقص یائی** (رَمیٰ یَرْمِي) هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		**امر** مجهول	امر با نون ثقیلة	امر با نون خفیفة	**اسم فاعل**	**اسم مفعول**
غائب **مذکر**	مفرد	۱ - لِیُرْمیٰ ⟵ (خصوصی ناقص) لِیُرْمَ	۱ - لِیَرْمِیَنَّ	۱ - لِیَرْمِیَنْ	۱ - رٰامِیٌ ⟵ (۳) رٰامِیْنْ ⟵ (۱۰) رامٍ(الرّامِي)	۱ - مَرْمُوْیٌ ⟵ (۲/۱ اسم) مَرْمُیٌ ⟵ (ادغام) مَرْمُیٌّ ⟵ (۴ اسم) مَرْمِیٌّ
	مثنی	۲ - لِیُرْمَیٰا	۲ - لِیَرْمِیٰانِّ	۲ - ———	۲ - رٰامِیٰانِ	۲ - مَرْمِیّٰانِ
	جمع	۳ - لِیُرْمَوْا	۳ - لِیَرْمُنَّ	۳ - لِیَرْمُنْ	۳ - رٰامِیُونَ ⟵ (۲) رٰامِیْوْنَ ⟵ (۱۰) رٰامُوْنَ	۳ - مَرْمِیُّونَ
غائب **مؤنث**	مفرد	۴ - لِتُرْمیٰ ⟵ (خصوصی ناقص) لِتُرْمَ	۴ - لِتَرْمِیَنَّ	۴ - لِتَرْمِیَنْ	۴ - رٰامِیَةٌ	۴ - مَرْمِیَّةٌ
	مثنی	۵ - لِتُرْمَیٰا	۵ - لِتَرْمِیٰانِّ	۵ - ———	۵ - رٰامِیَتٰانِ	۵ - مَرْمِیَّتٰانِ
	جمع	۶ - لِیُرْمَیْنَ	۶ - لِیَرْمِیْنٰانِّ	۶ - ———	۶ - رٰامِیٰاتٌ	۶ - مَرْمِیّٰاتٌ
مخاطب **مذکر**	مفرد	۷ - لِتُرْمیٰ ⟵ (خصوصی ناقص) لِتُرْمَ	۷ - إرْمِیَنَّ	۷ - إرْمِیَنْ	۷ - رٰامٍ(الرّامِي)	۱ - مَرْمِیٌّ
	مثنی	۸ - لِتُرْمَیٰا	۸ - إرْمِیٰانِّ	۸ - ———	۸ - رٰامِیٰانِ	۸ - مَرْمِیّٰانِ
	جمع	۹ - لِتُرْمَوْا	۹ - إرْمُنَّ	۹ - إرْمُنْ	۹ - رٰامُوْنَ	۹ - مَرْمِیُّونَ
مخاطب **مؤنث**	مفرد	۱۰ - لِتُرْمَیْ	۱۰ - إرْمِنَّ	۱۰ - إرْمِنْ	۱۰ - رٰامِیَةٌ	۱۰ - مَرْمِیَّةٌ
	مثنی	۱۱ - لِتُرْمَیٰا	۱۱ - إرْمِیٰانِّ	۱۱ - ———	۱۱ - رٰامِیَتٰانِ	۱۱ - مَرْمِیَّتٰانِ
	جمع	۱۲ - لِتُرْمَیْنَ	۱۲ - إرْمِیْنٰانِّ	۱۲ - ———	۱۲ - رٰامِیٰاتٌ	۱۲ - مَرْمِیّٰاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - لِأُرْمیٰ ⟵ (خصوصی ناقص) لِأُرْمَ	۱۳ - لِأَرْمِیَنَّ	۱۳ - لِأَرْمِیَنْ	۱۳ - رٰامٍ(الرّامِي)، رٰامِیَةٌ	۱۳ - مَرْمِیٌّ، مَرْمِیَّةٌ
	مع الغیر	۱۴ - لِنُرْمیٰ ⟵ (خصوصی ناقص) لِنُرْمَ	۱۴ - لِنَرْمِیَنَّ	۱۴ - لِنَرْمِیَنْ	۱۴ - رٰامُونَ، رٰامِیٰاتٌ، رٰامِیٰانِ، رٰامِیَتٰانِ	۱۴ - مَرمِیُّونَ، مَرْمِیّٰاتٌ، مَرْمِیّٰانِ، مَرْمِیَّتٰانِ
ترجمه صیغه ۱۴		باید پرتاب شویم	البته البته باید پرتاب کنیم	البته باید پرتاب کنیم	پرتاب کنندگان	پرتاب شوندگان

ادامهٔ **ناقص یائی** (رَمَىٰ يَرْمِي) هم وزن ضَرَبَ يَضْرِبُ

ثلاثی مزید		باب افعال: ماضی	باب افعال: مضارع	باب افعال: مصدر	باب مفاعله: ماضی	باب مفاعله: مضارع	باب مفاعله: مصدر
غائب مذکر	مفرد	۱ - أَرْمَيَ أَرْمَىٰ	۱ - يُرْمِيُ ۳← يُرْمِي	إِرْمَايٌ ← إِرْمَاءٌ (قاعده مخصوص اسم ، شماره ۱ ، قسمت اول)	۱ - رَامَيَ ۸← رَامَىٰ	۱ - يُرَامِيُ ۳← يُرَامِي	مُرَامَيَة مُرَامَاة
	مثنی	۲ - أَرْمَيَا	۲ - يُرْمِيَانِ		۲ - رَامَيَا	۲ - يُرَامِيَانِ	
	جمع	۳ - أَرْمَيُوا ۸← أَرْمَاْوا ۱۰← أَرْمَوْا	۳ - يُرْمِيُونَ ۲← يُرْمُيْونَ ۱۰← يُرْمُوْنَ		۳ - رَامَيُوا ۸← رَامَاْوا ۱۰← رَامَوْا	۳ - يُرَامِيُونَ ۲← يُرَامُيْونَ ۱۰← يُرَامُوْنَ	
غائب مؤنث	مفرد	۴ - أَرْمَيَتْ ۸← أَرْمَاتْ ۱۰← أَرْمَتْ	۴ - تُرْمِيُ ۳← تُرْمِي		۴ - رَامَيَتْ ۸← رَامَاتْ ۱۰← رَامَتْ	۴ - تُرَامِيُ ۳← تُرَامِي	
	مثنی	۵ - أَرْمَيَتَا ۸← أَرْمَاتَا ۱۰← أَرْمَتَا	۵ - تُرْمِيَانِ		۵ - رَامَيَتَا ۸← رَامَاتَا ۱۰← رَامَتَا	۵ - تُرَامِيَانِ	
	جمع	۶ - أَرْمَيْنَ	۶ - يُرْمِيْنَ		۶ - رَامَيْنَ	۶ - يُرَامِينَ	
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - أَرْمَيْتَ	۷ - تُرْمِيُ ۳← تُرْمِي		۷ - رَامَيْتَ	۷ - تُرَامِيُ ۳← تُرَامِي	
	مثنی	۸ - أَرْمَيْتُمَا	۸ - تُرْمِيَانِ		۸ - رَامَيْتُمَا	۸ - تُرَامِيَانِ	
	جمع	۹ - أَرْمَيْتُمْ	۹ - تُرْمِيُونَ ۲← تُرْمُيْونَ ۱۰← تُرْمُوْنَ		۹ - رَامَيْتُمْ	۹ - تُرَامِيُونَ ۲← تُرَامُيْونَ ۱۰← تُرَامُوْنَ	
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - أَرْمَيْتِ	۱۰ - تُرْمِيِينَ ۲← تُرْمِيْينَ ۱۰← تُرْمِيْنَ		۱۰ - رَامَيْتِ	۱۰ - تُرَامِيِينَ ۲← تُرَامِيْينَ ۱۰← تُرَامِيْنَ	
	مثنی	۱۱ - أَرْمَيْتُمَا	۱۱ - تُرْمِيَانِ		۱۱ - رَامَيْتُمَا	۱۱ - تُرَامِيَانِ	
	جمع	۱۲ - أَرْمَيْتُنَّ	۱۲ - تُرْمِيْنَ		۱۲ - رَامَيْتُنَّ	۱۲ - تُرَامِينَ	
متکلم	وحده	۱۳ - أَرْمَيْتُ	۱۳ - أُرْمِيُ ۳← أُرْمِي		۱۳ - رَامَيْتُ	۱۳ - أُرَامِيُ ۳← أُرَامِي	
	مع الغیر	۱۴ - أَرْمَيْنَا	۱۴ - نُرْمِيُ ۳← نُرْمِي		۱۴ - رَامَيْنَا	۱۴ - نُرَامِيُ ۳← نُرَامِي	
ترجمه صیغه ۱۴		پرتاب کردیم	پرتاب می‌کنیم	پرتاب کردن	به هم پرتاب کردیم	به هم پرتاب می‌کنیم	به هم پرتاب کردن

لفیف مفروق (وَقیٰ یَقِیْ) هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
غائب مذکر	مفرد	۱ - وَقَیَ ۸← وَقیٰ	۱ - وُقِیَ	۱ - یَوْقِیُ خصوصی مثال ۲← یَقِیُ ۳← یَقِیْ	۱ - یُوْقَیُ ۸← یُوقیٰ
	مثنی	۲ - وَقَیا	۲ - وُقِیا	۲ - یَوْقِیانِ خصوصی مثال ۲← یَقِیانِ	۲ - یُوْقَیانِ
	جمع	۳ - وَقَیُوا ۸← وَقَاْوْا ۱۰← وَقَوْا	۳ - وُقِیُوا ۲← وُقُیْوا ۱۰← وُقُوْا	۳ - یَوْقِیُوْنَ خصوصی مثال ۲← یَقِیُوْنَ ۲← یَقُیْوْنَ ۱۰← یَقُوْنَ	۳ - یُوْقَیُوْنَ ۸← یُوْقَاْوْنَ ۱۰← یُوْقَوْنَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - وَقَیَتْ ۸← وَقَاْتْ ۱۰← وَقَتْ	۴ - وُقِیَتْ	۴ - تَوْقِیُ خصوصی مثال ۲← تَقِیُ ۳← تَقِیْ	۴ - تُوْقَیُ ۸← تُوقیٰ
	مثنی	۵ - وَقَیَتا ۸← وَقَاْتا ۱۰← وَقَتا	۵ - وُقِیَتا	۵ - تَوْقِیانِ خصوصی مثال ۲← تَقِیانِ	۵ - تُوْقَیانِ
	جمع	۶ - وَقَیْنَ	۶ - وُقِیْنَ	۶ - یَوْقِینَ خصوصی مثال ۲← یَقِینَ	۶ - یُوْقَیْنَ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - وَقَیْتَ	۷ - وُقِیْتَ	۷ - تَوْقِیُ خصوصی مثال ۲← تَقِیُ ۳← تَقِیْ	۷ - تُوْقَیُ ۸← تُوقیٰ
	مثنی	۸ - وَقَیْتُما	۸ - وُقِیْتُما	۸ - تَوْقِیانِ خصوصی مثال ۲← تَقِیانِ	۸ - تُوْقَیانِ
	جمع	۹ - وَقَیْتُمْ	۹ - وُقِیْتُمْ	۹ - تَوْقِیُوْنَ خصوصی مثال ۲← تَقِیُوْنَ ۲← تَقُیْوْنَ ۱۰← تَقُوْنَ	۹ - تُوْقَیُوْنَ ۸← تُوْقَاْوْنَ ۱۰← تُوْقَوْنَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - وَقَیْتِ	۱۰ - وُقِیْتِ	۱۰ - تَوْقِیِیْنَ خصوصی مثال ۲← تَقِیِیْنَ ۲← تَقِیْیْنَ ۱۰← تَقِینَ	۱۰ - تُوْقَیِیْنَ ۸← تُوْقَاْیْنَ ۱۰← تُوْقَیْنَ
	مثنی	۱۱ - وَقَیْتُما	۱۱ - وُقِیْتُما	۱۱ - تَوْقِیانِ خصوصی مثال ۲← تَقِیانِ	۱۱ - تُوْقَیانِ
	جمع	۱۲ - وَقَیْتُنَّ	۱۲ - وُقِیْتُنَّ	۱۲ - تَوْقِینَ خصوصی مثال ۲← تَقِینَ	۱۲ - تُوْقَیْنَ
متکلم	وحده	۱۳ - وَقَیْتُ	۱۳ - وُقِیْتُ	۱۳ - أَوْقِیُ خصوصی مثال ۲← أَقِیُ ۳← أَقِیْ	۱۳ - أُوْقَیُ ۸← أُوْقیٰ
	مع الغیر	۱۴ - وَقَیْنا	۱۴ - وُقِیْنا	۱۴ - نَوْقِیُ خصوصی مثال ۲← نَقِیُ ۳← نَقِیْ	۱۴ - نُوْقَیُ ۸← نُوْقیٰ
ترجمه صیغه ۱۴		نگه داشتیم.	نگه داشته شدیم.	نگه می‌داریم.	نگه داشته می‌شویم.

ادامهٔ **لفیف مفروق (وَقىٰ يَقِي)** هم وزن ضَرَبَ يَضْرِبُ

ثلاثی مجرد		امر معلوم	امر مجهول	امر با نون ثقیله	امر با نون خفیفه	اسم فاعل	اسم مفعول
غائب مذکر	مفرد	۱ - لِيَقِيْ ←(خصوصی ناقص) لِيَقِ	۱ - لِيُوْقَىْ ←(خصوصی ناقص) لِيُوْقَ	۱ - لِيَقِيَنَّ	۱ - لِيَقِيَنْ	۱ - وٰاقِيٌ ←(۳) وٰاقِيْنٌ ←(۱۰) وٰاقٍ (الوٰاقِي)	۱ - مَوْقُوْيٌ ←(۲/۱ اسم) مَوْقُيْيٌ ←(ادغام) مَوْقُيٌّ ←(۴ اسم) مَوْقِيٌّ
	مثنی	۲ - لِيَقِيَا	۲ - لِيُوْقَيَا	۲ - لِيَقِيَانِّ	۲ - ——	۲ - وٰاقِيَانِ	۲ - مَوْقِيَّانِ
	جمع	۳ - لِيَقِيُوْا ←(۲) لِيَقْيُوْا ←(۱۰) لِيَقُوْا	۳ - لِيُوْقَوْا	۳ - لِيَقُنَّ	۳ - لِيَقُنْ	۳ - وٰاقِيُوْنَ ←(۲) وٰاقْيُوْنَ ←(۱۰) وٰاقُوْنَ	۳ - مَوْقِيُّوْنَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - لِتَقِيْ ←(خصوصی ناقص) لِتَقِ	۴ - لِتُوْقَىْ ←(خصوصی ناقص) لِتُوْقَ	۴ - لِتَقِيَنَّ	۴ - لِتَقِيَنْ	۴ - وٰاقِيَةٌ	۴ - مَوْقِيَّةٌ
	مثنی	۵ - لِتَقِيَا	۵ - لِتُوْقَيَا	۵ - لِتَقِيَانِّ	۵ - ——	۵ - وٰاقِيَتَانِ	۵ - مَوْقِيَّتَانِ
	جمع	۶ - لِيَقِيْنَ	۶ - لِيُوْقَيْنَ	۶ - لِيَقِيْنَانِّ	۶ - ——	۶ - وٰاقِيَاتٌ	۶ - مَوْقِيَّاتٌ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - قِيْ ←(خصوصی ناقص) قِ	۷ - لِتُوْقَىْ ←(خصوصی ناقص) لِتُوْقَ	۷ - قِيَنَّ	۷ - قِيَنْ	۷ - وٰاقٍ (الوٰاقِي)	۷ - مَوْقِيٌّ
	مثنی	۸ - قِيَا	۸ - لِتُوْقَيَا	۸ - قِيَانِّ	۸ - ——	۸ - وٰاقِيَانِ	۸ - مَوْقِيَّانِ
	جمع	۹ - قُوْا	۹ - لِتُوْقَوْا	۹ - قُنَّ	۹ - قُنْ	۹ - وٰاقُوْنَ	۹ - مَوْقِيُّوْنَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - قِي	۱۰ - لِتُوْقَىْ	۱۰ - قِنَّ	۱۰ - قِنْ	۱۰ - وٰاقِيَةٌ	۱۰ - مَوْقِيَّةٌ
	مثنی	۱۱ - قِيَا	۱۱ - لِتُوْقَيَا	۱۱ - قِيَانِّ	۱۱ - ——	۱۱ - وٰاقِيَتَانِ	۱۱ - مَوْقِيَّتَانِ
	جمع	۱۲ - قِيْنَ	۱۲ - لِتُوْقَيْنَ	۱۲ - قِيْنَانِّ	۱۲ - ——	۱۲ - وٰاقِيَاتٌ	۱۲ - مَوْقِيَّاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - لأَقِيْ ←(خصوصی ناقص) لأَقِ	۱۳ - لأُوْقَىْ ←(خصوصی ناقص) لأُوْقَ	۱۳ - لأَقِيَنَّ	۱۳ - لأَقِيَنْ	۱۳ - وٰاقٍ (الوٰاقِي)، وٰاقِيَةٌ	۱۳ - مَوْقِيٌّ، مَوْقِيَّةٌ
	مع الغیر	۱۴ - لِنَقِيْ ←(خصوصی ناقص) لِنَقِ	۱۴ - لِنُوْقَىْ ←(خصوصی ناقص) لِنُوْقَ	۱۴ - لِنَقِيَنَّ	۱۴ - لِنَقِيَنْ	۱۴ - وٰاقُوْنَ، وٰاقِيَاتٌ، وٰاقِيَانِ، وٰاقِيَتَانِ	۱۴ - مَوْقِيُّوْنَ، مَوْقِيَّاتٌ، مَوْقِيَّانِ، مَوْقِيَّتَانِ
ترجمه صیغه ۱۴		باید نگه داریم.	باید نگه داشته شویم.	البته البته باید نگه داریم.	البته باید نگه داریم.	نگه دارندگان.	نگه داشته شدگان.

ادامهٔ **لفیف مفروق (وَقیٰ یَقِی)** هم وزن ضَرَبَ یَضْرِبُ

ثلاثی مزید		باب افتعال			
		ماضی	مضارع	مصدر	اسم فاعل
غائب مذکر	مفرد	۱ - اِوْتَقَیَ ۳ افتعال ← اِتَّقَیَ ۸ ← اِتَّقیٰ	۱ - یَوْتَقِیُ ۳ افتعال ← یَتَّقِیُ ۳ ← یَتَّقِیْ	اِوْتِقایْ	۱ - مُوْتَقِیٌ ۳ افتعال ← مُتَّقِیٌ ۳ ← مُتَّقِیْنٌ ۱۰ ← مُتَّقٍ (المُتَّقِی)
	مثنی	۲ - اِوْتَقَیا ۳ افتعال ← اِتَّقَیا	۲ - یَوْتَقِیانِ ۳ افتعال ← یَتَّقِیانِ		۲ - مُتَّقِیانِ
	جمع	۳ - اِوْتَقَیُوا ۳ افتعال ← اِتَّقَیُوا ۸ ← اِتَّقاوْا ۱۰ ← اِتَّقَوْا	۳ - یَوْتَقِیُوْنَ ۳ افتعال ← یَتَّقِیُوْنَ ۲ ← یَتَّقُیْوْنَ ۱۰ ← یَتَّقُوْنَ		۳ - مُتَّقِیُوْنَ ۲ ← مُتَّقُیْوْنَ ۱۰ ← مُتَّقُوْنَ
غائب مؤنث	مفرد	۴ - اِوْتَقَیَتْ ۳ افتعال ← اِتَّقَیَتْ ۸ ← اِتَّقاتْ ۱۰ ← اِتَّقَتْ	۴ - تَوْتَقِیُ ۳ افتعال ← تَتَّقِیُ ۳ ← تَتَّقِیْ	اِتِّقایْ	۴ - مُتَّقِیَةٌ
	مثنی	۵ - اِوْتَقَیَتا ۳ افتعال ← اِتَّقَیَتا ۸ ← اِتَّقاتا ۱۰ ← اِتَّقَتا	۵ - تَوْتَقِیانِ ۳ افتعال ← تَتَّقِیانِ		۵ - مُتَّقِیَتانِ
	جمع	۶ - اِوْتَقَیْنَ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْنَ	۶ - یَوْتَقِیْنَ ۳ افتعال ← یَتَّقِیْنَ		۶ - مُتَّقِیاتٌ
مخاطب مذکر	مفرد	۷ - اِوْتَقَیْتَ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتَ	۷ - تَوْتَقِیُ ۳ افتعال ← تَتَّقِیُ ۳ ← تَتَّقِیْ	اِتِّقاء	۷ - مُتَّقٍ (المُتَّقِی)
	مثنی	۸ - اِوْتَقَیْتُما ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتُما	۸ - تَوْتَقِیانِ ۳ افتعال ← تَتَّقِیانِ		۸ - مُتَّقِیانِ
	جمع	۹ - اِوْتَقَیْتُمْ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتُمْ	۹ - تَوْتَقِیُوْنَ ۳ افتعال ← تَتَّقِیُوْنَ ۲ ← تَتَّقُیْوْنَ ۱۰ ← تَتَّقُوْنَ		۹ - مُتَّقُوْنَ
مخاطب مؤنث	مفرد	۱۰ - اِوْتَقَیْتِ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتِ	۱۰ - تَوْتَقِیِیْنَ ۳ افتعال ← تَتَّقِیِیْنَ ۲ ← تَتَّقِیْیْنَ ۱۰ ← تَتَّقِیْنَ		۱۰ - مُتَّقِیَةٌ
	مثنی	۱۱ - اِوْتَقَیْتُما ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتُما	۱۱ - تَوْتَقِیانِ ۳ افتعال ← تَتَّقِیانِ		۱۱ - مُتَّقِیَتانِ
	جمع	۱۲ - اِوْتَقَیْتُنَّ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتُنَّ	۱۲ - تَوْتَقِیُوْنَ ۳ افتعال ← تَتَّقِیُوْنَ ۲ ← تَتَّقُیْوْنَ ۱۰ ← تَتَّقُوْنَ		۱۲ - مُتَّقِیاتٌ
متکلم	وحده	۱۳ - اِوْتَقَیْتُ ۳ افتعال ← اِتَّقَیْتُ	۱۳ - أَوْتَقِیُ ۳ افتعال ← أَتَّقِیُ ۳ ← أَتَّقِي		۱۳ - مُتَّقٍ (المُتَّقِی) - مُتَّقِیَةٌ
	مع الغیر	۱۴ - اِوْتَقَیْنا ۳ افتعال ← اِتَّقَیْنا	۱۴ - نَوْتَقِیُ ۳ افتعال ← نَتَّقِیُ ۳ ← نَتَّقِي		۱۳ - مُتَّقُوْنَ، مُتَّقِیاتٌ، مُتَّقِیانِ، مُتَّقِیَتانِ
ترجمه صیغه ۱۴		نگه داشتیم	نگه می‌داریم	نگه‌داشتن	نگه دارندگان (باتقوا کسی است که خود را از مخالفت خداوند در واجب و حرام نگه دارد)

بهترین روش درس خواندن:

قبل از رفتن به کلاس:

ابتدا باید متن کتاب را با دقت بخوانیم و روی آن تأمل نمائیم، سپس سعی کنیم با کمک یا شرح فارسی قابل اعتماد و علمی همه مطالب آن درس را بفهمیم و اگر مطالب پیچیده هستند آنها روی کاغذ بیاوریم، دسته بندی و نموداری کنیم و در برخی موارد کلمات کلیدی را روی کاغذ بنویسیم و با فلش آنها را به هم مرتبط سازیم تا سیر منطقی درس برای ما روشن شود.

حداقل ثمره این عملیّات این است که همواره به صورت شاداب و با نشاط در کلاس درس حضور یافته، و می‌توانیم از وجود استاد استفاده کامل را ببریم، و چون بسیاری از مطالب را آموخته‌ایم هنگام درس، تمام انرژی ما صرف فهمیدن مطالب مهم و اشکالات عمده‌ای می‌شود که از قبل روی آنها تمرکز کرده‌ایم، در نتیجه خسته و کسل نشده و دچار کمبود نیرو نمی‌شویم.

روحیه اشکال گیری و دقت در مطالب در ما روز افزون می‌شود، اساتید دقیق را براحتی شناسایی می‌کنیم، هنگام اشتباه استاد به اشتباه نمی‌افتیم و اساتید محترم برای اینکه پاسخگوی سوالات ما باشند مطالعات خود را چندین برابر می‌نمایند و سطح علمی کلاس بالا می‌رود.

اما بعد از کلاس:

ابتدا بایستی روی نقاط مبهمی که هنوز حل نشده و به تنهایی و با آرامش فکر کرده و جمع بندی نهایی را انجام دهیم و سپس با دقت مباحثه نمائیم و اگر احیانا باز هم مطلب مجهولی باقی مانده باشد از استاد استمداد نمائیم و در صورت پاسخگو نبودن به اساتید قویتر رجوع شود تا هیچ مجهولی باقی نماند و نهایتا باید تمام عبارات واضح شود، مرجع تمام ضمائر روشن شود، ترکیب تمام کلمات متن مشخص گردد، تمام لغات بصورت صحیح و دقیق ترجمه شود و تمارین کتاب حل شود.

نتیجه این خواهد شد که پس از مداومت در این کار بجائی خواهیم رسید که می‌توانیم بدون کمک از استاد و شروح، مطالب را از عبارات عربی بیرون کشیده و در صورت وجود اشکال در کتاب به آن پی ببریم.

تذکر:

در هنگام مباحثه خواننده متن باید از متن سفید و بدون حاشیه و اعراب، استفاده نماید و طرف مقابل بوسیله متن حاشیه دار و اعراب گذاری شده اشکال خواننده را بگیرد.

وفقکم الله